

فصلنامه زنان شماره ۴۳، اسفند ۱۳۹۶

Quarterly journal No. 43, March 2018



فهرست مطالب

مقالات

- زنان شورش‌گر! متحد و متشکل، حجاب اجباری را به موزه‌ی تاریخ بسپاریم! ۴
- طرح و شعر از آیدا پایدار ۷
- سازمان زنان هشت مارس بیست ساله شد! ۸
- جدایی قطعی دین از دولت، از پایه‌ای‌ترین و فوری‌ترین خواست‌های زنان ۱۱
- مصاحبه با لیلا پرنیان: بی‌شک این یک آغاز است! ۱۴
- رفرا ند م راه یا بی‌راهه؟ ۲۰
- خون ما: برده‌گی زنان در آمریکا ۲۲
- گزارش ارسالی ۲۹
- معرفی مستند «سال صفر» جنبش‌رهایی زنان ۱۹۷۹ ۳۰
- معرفی کتاب «خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷» ۳۱

گزارش برخی از فعالیت‌ها:

- چکیده‌ی برخی فعالیت‌ها ۳۳
- بیانیه‌ی سازمان ۸زنان مارس به مناسبت ۲۵ نوامبر - به زبان انگلیسی ۳۶
- بیانیه‌ی سازمان زنان ۸ مارس به مناسبت «روز جهانی زن» - به زبان آلمانی ۳۷
- بیانیه‌ی سازمان زنان ۸ مارس به مناسبت «روز جهانی زن» - به زبان انگلیسی ۳۸

همکاری شما:

نشریه را پربارتر خواهد کرد. برای هشت مارس خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید! لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای مان بفرستید! ارسال مطالب برای نشریه: zanane8mars@yahoo.com
مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسنده‌گان آن است.

هشت مارس

نشریه سازمان زنان
هشت مارس
(ایران - افغانستان)

همکاران این شماره:

لیلا پرنیان
فریدا فراز
فریبا امیرخیزی
طرح روی جلد: آیدا پایدار

زنان شورش‌گر! متحد و متشکل. حجاب اجباری را به موزه‌ی تاریخ بسپاریم!



در شرایطی به

استقبال ۸ مارس روز جهانی

زن می‌رویم که خیزش مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی و حضور پر قدرت و الهام‌بخش زنان در آن، شور و شغف مبارزاتی، اتحاد و همبستگی، عزم و اراده‌ی توده‌های جان به لب رسیده را بیش‌ازپیش به نمایش گذاشته است. مردم خصوصاً جوانان به‌درستی کل رژیم را که عامل اصلی فقر، بی‌کاری، کارتن‌خوابی، گورخوابی، تن‌فروشی، اعتیاد، بی‌آینده‌گی، ستم جنسیتی، ستم ملی، ستم طبقاتی و... است، نشانه رفته‌اند. ادامه‌ی این مبارزات نشان از این دارد که مردم، خصوصاً فرودستان، پابرهنگان و بی‌چیزان در برابر تهدید و ارباب، بازداشت هزاران نفر و اعدام دسته‌دسته‌ی جوانان، سر ایستادن ندارند. در شرایطی به استقبال روز جهانی زن می‌رویم که فشرده‌ی چهار سال مقاومت و مبارزه‌ی زنان علیه حجاب اجباری، موج تازه‌ای از مخالفت و انزجار زنان را برانگیخته و آنان را به صحنه‌ی مبارزه‌ی خیابانی کشانده است. اعتراض نمادین «ویدا موحد» در خیابان انقلاب در بحبوحه‌ی خیزش مردم تبلوری هرچند کوچک اما مؤثر از خشمی است که به مدت نزدیک به چهار دهه فشرده شده است. زنانی که در سی‌ونه سال گذشته در زندان متحرکی به نام حجاب، زندانی بودند، این بار یکی پس از دیگری روابط قدرت پدر/ مردسالارانه‌ی اسلامی را به چالش گرفتند. موج اعتراض جسورانه‌ای که زنان - پیر و جوان، شهر و روستا، مجرد و متأهل، مرکز نشین یا مرزن نشین، سکولار و یا حتی محجبه و ... - به راه انداختند، تبدیل به مبارزه‌ای الهام‌بخش برای سایر زنان و حتی مردان در سراسر جامعه شده و به شکل جدی، نماد و پرچم دولت اسلامی را که از بدو قدرت‌گیری‌اش به ضرب سرکوب و زور، تیغ و اسید، بازداشت، زندان، شکنجه، تهدید، تحقیر و توهین و ... بر بدن زنان فرود آمده بود، به چالش کشیده است.

چهل سال پیش، زمانی که خمینی و دار و دسته‌اش بحث «انقلاب اسلامی» را پیش کشیدند، اکثریتی از مردم نمی‌دانستند قرار است رژیمی بر مسند قدرت بنشیند که ستم و استثمار را به شکل وحشیانه‌تری بر آنان تحمیل کند. درست ده روز بعد از به قدرت رسیدن این رژیم بود که خمینی یکی از مهم‌ترین پایه‌های «انقلاب اسلامی»‌اش را در حجاب زنان فشرده کرد و این‌چنین حجاب اجباری نماد و پرچم ایدئولوژیک این نظام شد. خصوصاً این‌که خمینی زن‌ستیز و دارو دسته‌اش حضور هزاران زن در مبارزه علیه رژیم شاه را خطری برای نظام خود می‌دیدند و می‌خواستند این غول را به شیشه برگردانند. جمهوری اسلامی با اعلام اجباری بودن حجاب، مناسبات نابرابر را به‌عنوان پایه‌ی حاکمیت خود اعلام کرد. این رژیم با فرمان حجاب اجباری اعلام کرد که بر پایه‌ی سرکوب، تبعیض، خشونت گسترده و برده‌گی زنان استوار است. در پس اجباری کردن حجاب بود که کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان را تصویب و به پشتوانه‌ی نیروی نظامی و قوه‌ی قهر به گرده‌ی آنان تحمیل کرد. رژیم قصد داشت با اجباری کردن حجاب، زن را به قبول اطاعت و درجه دوم بودن، بزدل و هیچ بودن و تحقیر و توهین عادت داده و این‌گونه او را از هویت و شأن انسانی‌اش بیگانه کند. این رژیم با تحمیل حجاب اجباری، فرهنگ به‌شدت پدر/ مردسالارانه‌ی اسلامی را در کل جامعه تبلیغ کرد و هم در قانون و هم در فرهنگ و سنت به مردان جایگاه ویژه‌تری نسبت به آن‌چه در گذشته داشتند، اعطا کرد تا زنان را بخشی از مایملک خصوصی خود بدانند. عمق و گستره‌ی این خشونت بر زنان در جامعه‌ای که نیمی از جمعیت آن توسط نیم دیگر کنترل می‌شود، بازتاب روابط پدرسالارانه‌ای است که ربط مستقیم به روابط تولیدی حاکم بر جامعه دارد.



در مقابل اجباری

کردن حجاب و اعلام جنگ

علیه زنان از جانب رژیم تازه به قدرت

رسیده، ده‌ها هزار زن که زودتر از تمام نیروهای

اجتماعی صدای پای استبداد حاکمین دینی را شنیده

بودند، روز ۸ مارس ۱۳۵۷ به خیابان آمدند و یک‌صدا فریاد برآوردند

که: «ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم!»، «آزادی، نه شرقی‌ست! نه غربی

ست! جهانی‌ست!»، «معیار آزادی جامعه، آزادی زن است!» و ... این چنین این زنان جسور و

پیشرو پایه‌های جنبش نوین زنان را پی ریختند. تظاهرات ۵ روزه زنان در ضدیت با حجاب اجباری

اولین مبارزه‌ی گسترده و جسورانه با حکومت دینی بود.

مبارزات زنان سال صفر اما به تظاهرات پنج‌روزی سال ۵۷ و به مبارزه با حجاب اجباری ختم نشد؛ مقاومت و مبارزه‌ی آنان

ادامه یافت و در دهه‌ی ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ به اوج خود رسید. هزاران هزار نفر از آنان زندانی شدند، به‌طوری‌که وجود این تعداد زندانی

سیاسی زن در تاریخ جهان بی‌سابقه بود و نشان از رزمندگی، جسارت و مقاومت آشتی‌ناپذیر آنان با رژیم حاکم داشت. زنان سال صفر مبارزات‌شان علیه حجاب

اجباری را حتا در سیاه‌چال‌های مرگ‌بار رژیم اعدام و شکنجه ادامه دادند و بسیاری از آن‌ها جان خود را در این راه فدا کردند.

در تمام این سال‌ها زنان خصوصاً زنان جوان به اشکال مختلف، با افت‌وخیز، فردی و جمعی، آگاهانه و با خود به خودی این جنگ نابرابر و یک‌طرفه را در ضدیت

با حجاب اجباری و علیه سایر اشکال ستم و خشونت‌های گسترده بر زنان به پیش‌برده‌اند. زنان در زندان و زیر شکنجه‌های وحشیانه، در خیابان و در مقابل

گشت‌های ارشاد، در محیط کار، در مدارس و دانشگاه و ... در برابر تبعیض جنسیتی، در دادگاه‌های طلاق و حضانت در برابر قوانین تبعیض‌آمیز جنسیتی، در

خانواده در برابر اشکال سرکوب و کنترل مستقیم و غیرمستقیم و ... ایستاده‌گی کرده‌اند؛ و در تمام این سال‌ها تن ندادن به حجاب اجباری یکی از برجسته‌ترین

عرصه‌های به چالش کشیدن قدرت حاکمه بوده است. این نیروی مقاومت و مبارزه‌ی تاریخی را نمی‌توان به یک دوره و یک فرد فروکاست و این تاریخ

چهل‌ساله‌ی مبارزاتی را نمی‌توان و نباید در مصادره‌ی نیروهای فرصت‌طلب و سازش‌کار رها کرد.

با درس‌گیری از گذشته در شرایط کنونی، جنبش نورسته‌ی زنان خصوصاً زنان جوان که با جسارت و تهورشان هوای تازه‌ای به جنبش دمیده‌اند، باید اهمیت

حیاتی این موضوع را بدانند که به حداکثر و تمام‌قد خواسته‌ها و حقوق پایه‌ای زنان را در مبارزات خیابانی و تجمعات اعتراضی طرح کنند و ذره‌ای هم از آن

کوتاه نیابند. البته طرح این خواسته‌ها به معنای طلب کردن آن از رژیم مستأصل، درمانده و سرتاپا زن‌ستیز حاکم نیست، بلکه هدف تیزتر کردن هرچه بیشتر

پیکان مبارزه در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. طرح حقوق پایه‌ای زنان نه تنها مانعی برای همبستگی با سایر جنبش‌ها نیست بلکه عاملی در خدمت

بالا بردن معیارها و افق جنبش انقلابی است. پیش گذاشتن خواسته‌های زنان و به چالش کشیدن مناسبات و فرهنگ پدر/مردسالارانه در صفوف مبارزات مردم می‌تواند به درجاتی مردان و حتا زنانی که توسط این رژیم به تفکرات مردسالارانه آغشته گشته‌اند، متحول ساخته و در جهت ساختن آینده‌ای فارغ از ستم جنسیتی سوق دهد. در همین روزهای پرتلاطم شعار «زن‌ها به ما پیوستند، بی‌غیرت‌ها نشستند!» بازتاب‌دهنده‌ی این نگرش مردسالارانه در صفوف مردم بود؛ هم‌چنان که در شبکه‌های اجتماعی شاهد بودیم که مردم برای تشویق «دختران انقلاب» آن‌ها را به امتیازات مردانه مفتخر می‌کردند. ما باید به شکل واقعی نشان دهیم که چرا معیار آزادی در یک جامعه، آزادی زنان است؟! طرح این موضوع هم به شکل اصولی به مبارزات کنونی جهت و عمق می‌دهد و به بالا بردن آگاهی خدمت می‌کند و هم امکان سنجش صحیح‌تر برنامه‌ها و نقشه‌های همه‌ی نیروهای طبقاتی را فراهم می‌کند.

پیش گذاشتن موضوع آزادی و برابری زنان، خصوصاً در صحنه‌ی پرآشوب کنونی که همه‌ی نیروهای طبقاتی از امپریالیست‌های آمریکایی - در رأس آن رژیم فاشیستی و به شدت زن‌ستیز ترامپ/پنس - گرفته تا امپریالیست‌های مردسالار اروپایی و روسیه که هر یک به دنبال منافع کوتاه و درازمدت خود در ایران هستند، اهمیت ویژه‌ای دارد. ما در همین دوره‌ی اخیر شاهد ادعای توخالی، عوام‌فریبانه و به شدت فرصت‌طلبانه‌ی این دولت‌ها نسبت به مبارزات مردم و نقش زنان در آن بودیم که حکایت از نقشه‌های ارتجاعی این دولت‌ها برای بهره‌برداری از مبارزات مردم و خصوصاً زنان دارد. دولت‌هایی که خود گرداننده‌گان اصلی سیستم پدر/مردسالار امپریالیستی در سطح جهان هستند و ستم جنسیتی یکی از پایه‌های سیستم مبتنی بر نابرابری آن‌هاست، حال خود را «مدافع» اعتراضات مردم و حقوق زنان در ایران معرفی می‌کنند. متعاقباً ما شاهد امتداد همین رویکرد در بخشی از به اصطلاح اپوزسیون هستیم؛ از جریانات پروامپریالیست و ضدزنی هم‌چون سلطنت‌طلب‌ها و مجاهدین گرفته که مترصد فرصتی هستند تا با حمایت امپریالیست‌ها جایی برای خودشان در مبارزات مردم و نقشه‌های آتی امپریالیست‌ها باز کنند تا جریانات اصلاح‌طلب به‌طور کل و همین جریان در جنبش زنان به‌طور خاص. این فضای مسموم و این فرصت‌طلبی لجام‌گسیخته، مسئولیت و نقش فعالین و تشکلات انقلابی و همه زنانی که در راستای برابری و آزادی خود مبارزه می‌کنند را برجسته‌تر می‌کند. افشای بی‌وقفه‌ی برنامه‌ها و نقشه‌هایی که سرنوشت آتی مردم و خصوصاً زنان را رقم می‌زند و در چگونگی پیشرفت مبارزه تعیین‌کننده است، حیاتی است.

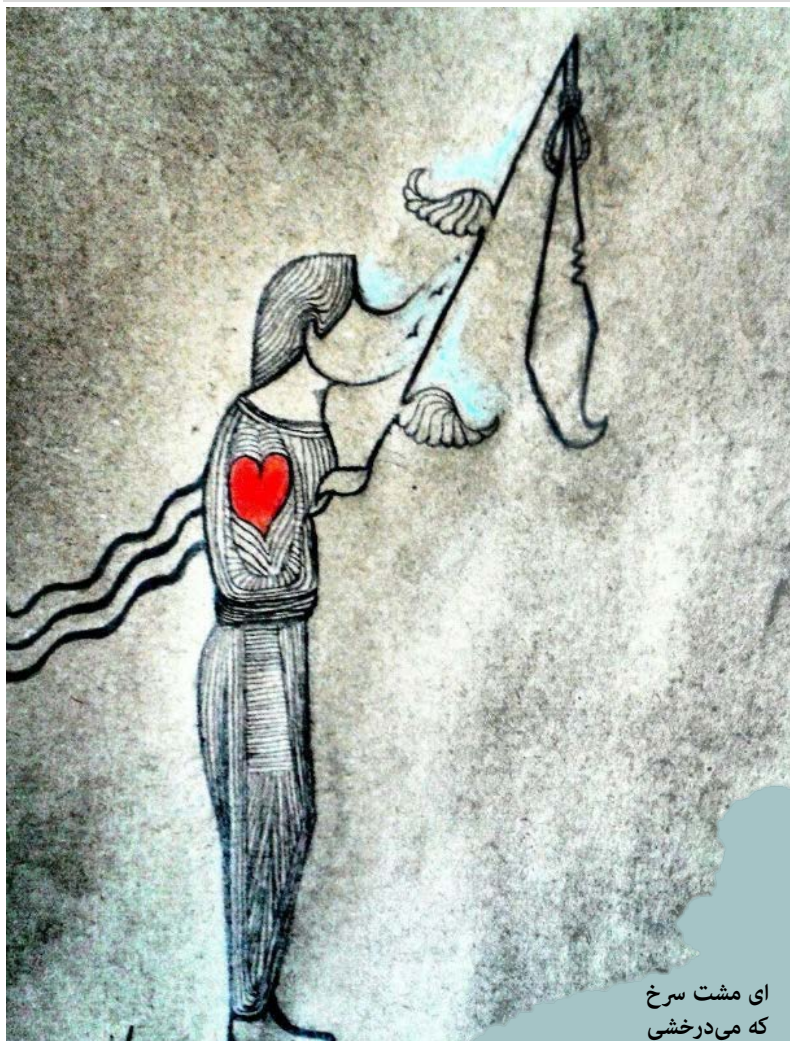
امروزه به‌جرات می‌توان گفت که حاصل مبارزات - نزدیک به چهار دهه - زنان و خصوصاً تکثیر دختران انقلاب در سطح وسیع این است که رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی که از بدو قدرت تا امروز با گسیل نیروهای سرکوبگرش برای مهار و کنترل زنان «بی‌حجاب» و «بدحجاب» در اجتماع، با اسیدپاشی سازمان‌یافته به‌صورت زنان «بدحجاب»، با اشاعه‌ی فرهنگ و سنت ضد زن در جامعه و با اعمال تبعیض علیه زنان «بدحجاب» در مقابل امتیاز دادن به زنان «محجبه» و ... نه تنها نتوانست «پوشش اسلامی» و نمونه‌ی «زن مسلمان» مطیع و فرمان‌بردار را حداقل در کلان‌شهرها بر زنان تحمیل کند، بلکه در برابر مبارزه و مقاومت خیل عظیمی از زنان در ضدیت با حجاب اجباری عاجز شده است.

حضور گسترده‌ی زنان در خیزش اخیر، در مبارزات دانشجویی و کارگری، در مقابل زندان برای آزادی زندانیان سیاسی، مقاومت و مبارزه‌ی زنان

زندانی و... حرکت جسورانه‌ی دختران انقلاب از دستاوردهای این دوره برای پیشروی جنبش زنان است. خصوصاً طرح مسأله‌ی مبارزه با حجاب اجباری به‌عنوان یکی از پایه‌ای‌ترین حقوق زنان در مقابله با جمهوری اسلامی و تبدیل‌شدن مقاومت و کشمکش روزمره‌ی زندگی زنان به یک مبارزه‌ی سیاسی در فضای علنی و به شکلی کاملاً آگاهانه حتا به شکل فردی را باید یکی از دستاوردهای مهم و برجسته‌ی جنبش زنان در این دوره ارزیابی کرد؛ اما زنان برای حفظ این دستاورد نیاز به پیشروی سریع و جدی با نقشه و برنامه‌ای هدفمند دارند. امروز بیش از هر زمان دیگر شرایط عینی‌ی شکل‌گرفته که نسل جوان، دانش‌آموزان، دانشجویان و ... و همه‌ی زنانی که سالیان سال ضدیت خود باحجاب اجباری را به شکل روزمره نشان داده بودند، نه‌تنها می‌توانند به شکل انبوه و توده‌ای، در کوی و برزن، در شهر و روستا، در تظاهرات‌ها و هر مبارزه‌ای حجاب از سر بگیرند و در عمل حق آزادی پوشش را اعمال کنند، بلکه آن را به‌عنوان نماد کنترل بدن زن در حکومت اسلامی و برای نشان دادن خشم و تنفر خود از یک رژیم تئوکراتیک دینی که به مدت نزدیک به چهل سال گسترده‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین خشونت را در جامعه بر آحاد زنان اعمال کرده است، به آتش کشند.

زنان با جمعی سر نکردن حجاب و با به آتش کشیدن آن می‌توانند در این مرحله جهشی در مبارزات‌شان به وجود آورند که می‌تواند آغازی قدرتمند برای پایان دادن به تحمیل کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی - برگرفته از شریعت اسلامی - باشد؛ می‌تواند آغازی برای متحول کردن بسیاری از مردم باشد که به مدت چهل سال در معرض فرهنگ و سنت پدر/مردسالار یک رژیم بنیادگرای اسلامی قرار داشتند؛ می‌تواند قدمی واقعی برای دستیابی زنان به حقوق پایه‌ای‌شان باشد و هم‌زمان مرزبندی روشنی در برابر تفکر و عملکرد کسانی قرار دهد که تلاش دارند جنبش زنان را جنبشی بی‌خطر و صلح‌آمیز جا بزنند. درحالی‌که در واقعیت بین اکثریت زنانی که به مدت چهل سال توسط رژیم جمهوری اسلامی در موقعیت برده‌گی و در فرودستی «فانونی و شرعی» زیسته‌اند و موجودیت‌شان تحت مالکیت و اراده‌ی مردان رقم خورده و خشونت جنسیتی بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی روزمره‌شان بوده است، هیچ صلحی با رژیم حاکم وجود ندارد. برای بسیاری از زنان، مبارزه صرفاً به لغو حجاب اجباری و کسب آزادی پوشش محدود و ختم نمی‌شود، هرچند مبارزه با حجاب اجباری یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین مبارزات زنان تحت حکومت تئوکراتیک است اما این مبارزه خود دریچه‌ای برای ورود به ریشه‌های ستم‌دیده‌گی و فرودستی زنان و دلایل تقویت رابطه‌ی قدرت و کنترل مرد بر زن است. این مبارزه می‌تواند سرآغازی باشد برای این‌که هیچ دولتی، هیچ مذهب و هیچ فردی نتواند برای زنان و بدن‌شان تصمیم بگیرد. این مبارزه می‌تواند در اشاعه‌ی خواست جدایی دین از دولت نقش به‌سزایی ایفا کند. پیش‌برد این مبارزه می‌تواند در خدمت به ایجاد دولت نوین پس از رژیم جمهوری اسلامی قرار گیرد که آزادی و برابری برای زنان در همه‌ی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در سرلوحه‌ی برنامه‌اش باشد.

برای متحقق کردن این خواسته‌ها در مرحله‌ی کنونی که روی به آینده دارد، آینده‌ای که رهایی همه‌ی زنان و مردان از هرگونه قیدوبند طبقاتی، جنسیتی، ملی و مذهبی از اولین اقدامات آن باشد، ضروری است که زنان نه صرفاً به‌طور فردی بلکه به شکلی سازمان‌یافته و با برنامه و نقشه‌ی آگاهانه در مبارزات شرکت کنند.



به همین دلیل زنان بیش از هر زمان دیگر نیاز به مبارزه‌ی متشکل و سازمان‌یافته حول مسأله‌ی ستم جنسیتی و در رأس آن حجاب اجباری دارند. می‌توان به جرأت گفت که در پاسخ به چنین ضرورتی بود که سازمان ما با همه‌ی فراز و نشیب‌ها به مدت بیست سال روی این اصل پافشاری و برای رهایی زنان ایران و افغانستان فعالیت کرده است. هرچند هرگز رفع ستم جنسیتی را در خود ندیده آن را پدیده‌ای درهم‌تنیده با سایر اشکال نابرابری و ستم و استثمار دانسته و به همین دلیل همواره در سایر عرصه‌های مبارزاتی در حد توان نقش گرفته است. سازمان زنان هشت مارس، در بیست سال حیات‌اش، رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی را با همه‌ی جناح‌ها و طرح‌های رنگارنگ‌اش عامل اصلی فرودستی زنان در ایران دانسته است و بی‌وقفه نظرات‌اش را از طریق کتاب، جزوه، نشریه، بیانیه، سخنرانی و ... طرح کرده، اما هرگز به جنبه‌ی عملی کم‌توجه نبوده است و در صحنه‌ی عمل نیز در جهت افشا و سرنگونی این رژیم فعالیت کرده است؛ به مدت بیست سال علیه حجاب اجباری و کلیه‌ی قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی مبارزه کرده است؛ به مدت بیست سال علیه فرهنگ، آداب و رسوم و سنت و خرافات پدر/مردسالارانه که از طریق رژیم تئوکراتیک اسلامی در تاروپود جامعه اشاعه شده، مبارزه کرده است؛ به مدت بیست سال برای جدایی دین از دولت که زنان در تحقق این خواست جزء ذینفع‌ترین بخش جامعه هستند، مبارزه کرده است. این سازمان به مدت بیست سال کلیه‌ی قدرت‌های سرمایه‌داری/امپریالیستی مردسالار که فرودستی زنان را نه تنها در کشورهای خود، بلکه در سراسر جهان تحمیل کرده‌اند، افشا نموده است؛ و به مدت بیست سال تلاش کرده است با هم سرنوشتان خود در هر کشوری که در آن حضور داشته است همکاری و همیاری کند، چراکه به‌درستی بر این حقیقت که جنبش زنان، جنبشی است جهانی، پای فشرده است.

امروزه که بازهم شاهد حضور گسترده‌ی زنان شورش‌گری هستیم که در میدان نبرد کلیت نظام جمهوری اسلامی را به مصاف طلبیده‌اند، لازم می‌بینیم که بیست سال تلاش و تجربه‌مان را در اختیار جنبش نورسته‌ی زنان قرار دهیم تا در کنار هم از دستاوردها نردبانی بسازیم برای پیشروی‌های آتی و کمبودها را ضرورتی بدانیم که پاسخی درخور می‌طلبند. به خاطر بسپاریم که بدون ایجاد تشکلات مستقل توده‌ای و انقلابی زنان، باهدف آزادی و برابری در خدمت به رهایی زنان و همه‌ی مردم از قید ستم و استثمار که میلیون‌ها انسان را به مرز نابودی کشانده است، نمی‌توان جامعه‌ی نوینی پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایجاد کرد. وقت آن رسیده است که زنان به‌طور متحد و متشکل پیش‌قراول انقلابی شوند که در آن زنان نه تنها رژیم سرتاپا زن‌ستیز جمهوری اسلامی را به زیر کشند بلکه به ساختن جامعه‌ی نوینی یاری رسانند که آغازی برای رهایی زنان و آحاد جامعه از ستم و استثمار است. □

ای مشت سرخ
که می‌درخشی

در استحاله‌ی ترس!

ای مشت سرخ که بر فراز سر ایستاده‌ای

و «رو»ی تو «آب» حیات می‌دهد

در کویر حجاب!

ای مشت

مشت سرخ

که چو خورشید فردایی

نام تو چیست؟

نام تو در کجای صدا بغض کرده است؟

نام تو در کجای شکنجه‌ی اکنون؟

نام تو در کجای سطرهای زمین

نام تو در کجای حروف زمان ایستاده است؟

ای مشت سرخ زنانه

ای قلبِ برفراز!

نام تو در کجای گلو «آه» می‌کشد؟

آه ای شکست سکوت

در روسپاهی شب

آه ای تجسم قاطع نه!!!

ای تبلور زیبایی

در استعاره‌ی خون!

نام تو روزی کتاب خواهد شد

نام تو روزی سرنوشت خواهد ساخت

نام لگدخورده‌ات

بلند خواهد شد

نام تو در رهای باد رقص خواهد کرد

یقین!!!

که نزدیک است:

که بیرق نامت

پرند خواهد شد

تو پرواز می‌شوی ای نام!

ای بی‌صدای غربت اکنون

که نام تمام همه‌گانی

تو پَر می‌بری به استخوان‌خانه‌ی پیر

عضله می‌دهی از تکانه‌های صدا

و خشم که می‌رود تا به شادی آویزد

پیام تو می‌برد با خود!

تو ای سرود مبارک

تو ای زن در بند

که یاد تو حتی ز ترس خاموش است

طلوع نام تو فردا ستاره خواهد کرد

و میوه‌های نور را به سفره خواهد برد

تو نان گرم زمینی به سفره‌ی تاریخ

و اتصال دلی به ساعت شادی

افق تویی، شفقی، سپیده دمی

خوشا به سر زنی که تویی

طلوع آزادی!

طرح و شعر:

آریا پدیدار

۱۳۹۶ ۰۵ ۲۷

* آبروی به حق تاریخ



سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) بیست ساله شد!

زنجیرهای ستم جنسیتی را در همه‌جا محکم‌تر می‌کند و برعکس، هر کجا که مبارزه‌ی زنان پیشرفت کند و دستاوردهایی کسب کند فضای مبارزاتی همه‌مان روشن‌تر می‌شود. ما از شرایط و شکل‌های ستم بر زنان گفتیم و از مبارزات‌شان... در کنار هم بودن ما زنان ایرانی و افغانستانی نه‌تنها بیان هم‌سرنوشتی ما بود، بلکه می‌دانستیم (و می‌دانیم) که بخشی از جمعیت زنان در ایران، زنان افغانستانی‌اند که تحت شدیدترین حملات شووینیستی ناعادلانه و ستم‌گرانه توسط روابط، قوانین، سیاست‌ها و تفکرات حاکم قرار دارند. تفکراتی عقب‌مانده که بدون گسست از آن‌ها، رهایی زنان ممکن نیست.

می‌دانستیم (و می‌دانیم) که ستم بر زن صرفاً فرهنگی نیست و به خانواده هم محدود نمی‌شود؛ که مسأله و رهایی زنان با سیاست گره‌خورده و آن چه در عرصه‌ی سیاست و اقتصاد می‌گذرد مستقیماً بر زندگی زنان تأثیر می‌گذارد. صدای خود را علیه حمله‌ی آمریکا به افغانستان، حمله به عراق... و همه‌ی توسعه‌طلبی‌ها و وحشی‌گری‌های امپریالیستی که گاه‌پشت لفاظی‌های دفاع از زنان پنهان می‌شد، بلند کردیم. به هنگام اولین نشست آمریکا با سران لویه جرگه‌ی افغانستان در شهر بُن آلمان که برای سروسامان دادن به نظم ضد‌مردمی در آن کشور برگزار شد، سازمان زنان هشت مارس تنها نیرویی بود که آکسیون علیه عاملین سلطه و سرکوب و نقشه‌های‌شان در منطقه‌ی تحت حفاظت شدید امنیتی برگزار کرد.

در آن سال‌ها و تا مدت‌ها، علی‌رغم شرکت فعال زنان در همه‌ی مبارزات مردم ایران و علی‌رغم این‌که مبارزه و مقاومت زنان علیه اشکال مختلف ستم و خشونت به‌خصوص حجاب اجباری به بخشی از فضای روزمره‌ی جامعه تبدیل شده بود اما خواست‌های مشخص زنان در هیچ‌یک از مبارزات عمومی و یا در جنبش‌های دیگر بخش‌های جامعه طرح نمی‌شد؛ و ما همواره تلاش کردیم بقبولانیم که خواست‌های زنان، عطینا

با یک جلسه شروع شد. ولی این هر جلسه‌ای نبود. پس از مدت‌ها تعداد زیادی از زنان فعال خارج کشور تصمیم به برگزاری جلسه‌ای مشترک به مناسبت هشت مارس، روز جهانی زن گرفته بودند.

از مبارزه‌ی کوتاه‌مدت ولی پرقدرتی که علیه تحمیل حجاب اجباری به راه افتاد و اوجش تظاهرات به‌یادماندنی هشت مارس ۱۳۵۷ بود چندین سال می‌گذشت. در این مدت زنان در ایران و در تبعید مبارزه را کنار نگذاشته بودند. از تمکین سر باز می‌زدند، با بدحجابی جمهوری اسلامی را ذله می‌کردند، مطالعه می‌کردند، می‌آموختند، می‌نوشتند... آن روزها مبارزه‌ی زنان داشت اوجی دوباره می‌گرفت و عده‌ای از ما احساس کرده بودیم که صدای زنان انقلابی در این میان کمتر شنیده می‌شود.

این فضا بود که این جلسه را با جلسه‌های قبل از آن متفاوت ساخت. فرایند تدارک و برگزاری جلسه علی‌رغم پیچیدگی‌هایش چنان پرشور و فعال و پرثمر پیش رفت که بسیاری‌مان امکان ادامه‌ی کار متشکل درزمینه‌ی زنان را دیدیم و به عمل درآوردیم. اسم‌مان را هم از همان کمیته‌ای گرفتیم که برای تدارک جمع شده بود: هشت مارس.

در اولین شماره‌ی نشریه که در سال ۷۸ منتشر شد، گفتیم که می‌خواهیم نقاب از چهره‌ی دشمنان آزادی زنان برداریم، دوستان دروغین را افشا کنیم، مرز روشنی با جمهوری اسلامی و امپریالیست‌های مردسالار ترسیم کنیم، نظام مردسالار را در تمام عرصه‌ها از خانه تا کارخانه از قلمرو علم تا میدان هنر به مصاف بطلبیم و به بالا بردن آگاهی حول مسأله‌ی زنان یاری رسانیم... و هنوز بعد از گذشت بیست سال به عهد خود پایبندیم و از پا نشسته‌ایم.

اکثرمان از ایران و برخی‌مان هم از افغانستان بودیم، ولی دغدغه‌مان ملی نبود. می‌دانستیم (و می‌دانیم) که سرنوشت زنان جهان به هم گره‌خورده و اگرچه اشکال ستم گاه متفاوت‌اند، ولی به هر زنی در هر جا که ستم شود،

یکی از فعالیت‌های مهم هشت مارس شرکت و سازمان‌دهی برنامه‌هایی در بزرگداشت زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ بود؛ و در سال‌های قدرت‌گیری جریان «دوم خرداد» و «خاتمی» که بسیاری از نیروهای مسالمت‌جو و مصلحت‌گرا در فکر کنار آمدن با رژیم جمهوری اسلامی و چشم‌پوشی از جنایات و بخشش جنایت‌کاران بودند، هشت مارس با شجاعت و با شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!» که ملهم از مبارزات مادران مبارزان مفقودالاثر آرژانتینی بود نقش مهمی در اتحاد جریان انقلابی علیه خط سازش با جنایت‌کاران ایفا کرد. از دیگر مبارزاتی که مرز ما را با دار و دسته‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی به‌روشنی نشان داد، کنفرانس برلین بود. کنفرانسی که قرار بود بین تبعیدیان مبارز و انقلابی خارج از کشور با دار و دسته‌ی اصلاح‌طلب حکومتی آشتی ایجاد کند. مبارزات ما به همراه دیگر نیروهایی که سر سازش با هیچ جناحی از رژیم را نداشتند، باعث شد که این کنفرانس متوقف شود.

با گسترش فعالیت‌های زنان در ایران و رساتر شدن صدای
شان نیاز به فعالیت مشترک و وسیع‌تر در خارج نیز حس
می‌شد. در ماه مه ۲۰۰۵ به ابتکار سازمان زنان هشت
مارس و در مشورت و با همکاری عده‌ی دیگری از زنان
فعال و انقلابی، اطلاعیه‌ای به امضای مشترک انتشار
یافت. فراخوانی برای یک کارزار وسیع علیه قوانین
نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان. فضایی جدید،
پر از شور و امید برای بحث و تبادل نظر ایجاد شد که
هر روز زنان بیشتری را به خود جذب می‌کرد.
سازمان زنان هشت مارس همیشه در کنار
فعالیت‌های انتشاراتی، سخنرانی‌ها و جلسات جمعی، در
خیابان هم حضور داشت، در میتینگ‌های خیابانی برای پخش اعلامیه و
افشاگری، در فرودگاه‌ها برای ممانعت از پس فرستادن پناهنده‌ها... و

در تظاهرات‌ها و اعتراضاتی که در کشورهای محل زندگی‌مان سازمان‌دهی می‌شد. برای فعالین هشت مارس نقش فعالیت خیابانی در آگاه‌گری و بالا بردن روحیه‌ی مبارزاتی و نقش خیابان در تغییر، روشن بود. این بار، با همراهان‌مان در کارزار تصمیم گرفتیم که مبارزات جمعی‌مان را در یک راهپیمایی ۵ روزه به اوج برسانیم. علی‌رغم شک و تردید کسانی که به قدرت اتحاد زنان باور نداشتند و علی‌رغم زن‌ستیزی‌های آشکار و پنهان و کارشکنی‌های سکتاریستی که مانع بلندنظری و درک

قدرت اتحاد انقلابی زنان بود، حرکت را آغاز کردیم. اغلب جریانات و فعالین خارج کشور با ما همراه شدند و کارزار حمایت بسیاری از تشکلات زنان اروپا، آمریکای شمالی و برخی از کشورهای آسیایی را نیز جلب کرد. رفتیم و با تلاش و مبارزه یکی از مهم‌ترین مبارزات و بزرگ‌ترین تظاهرات اپوزیسیون انقلابی خارج کشور را حول خواسته‌های زنان سازمان دادیم.

کارزار در دوران فعالیت چهارساله‌اش نقش مهمی در ضربه زدن به تفکرات مردسالارانه در جنبش خارج از کشور و فضای سیاسی موجود ایفا کرد؛ گروهی از زنان را به عرصه‌ی مبارزه برای تغییر شرایط فرودستی جلب کرد و اعتمادبه‌نفس‌مان را بالا برد. درک جمع‌مان از نقش و جای‌گاه قانون در ارتباط با ساختار سیاسی را بالا برد و مهم‌تر از همه، در مقابل به‌اصطلاح «فمینیست‌های اسلامی و حکومتی» و نیز نیروهای مصلحت‌جویی نظیر «کمپین یک‌میلیون امضاء» - که روی امکان فعالیت اصلاح‌طلبانه در ایران حساب می‌کردند و می‌خواستند زنان را با «برداشت امروزی» از اسلام آشتی دهند و خواست‌های‌شان را در چارچوب «امکانات» جمهوری اسلامی محدود کنند و حتا تا آن‌جا پیش رفتند که گفتند اسلام با حقوق زنان منافات ندارد - کارزار پرچمدار مبارزه‌ی زنان با خواست‌هایی شد که نه در چارچوب جمهوری اسلامی امکان تحقق داشت و نه جایی برای مماشات با امپریالیست‌ها می‌گذاشت.

در آن سال‌ها که دولت باهدف فریب مردم و کسب مشروعیت برای نظام، آتشِ تنور انتخابات را گرم کرده بود، هشت مارس همواره فراخوان تحریم انتخابات را می‌داد و واحدهای هشت مارس در سطح اروپا و کانادا (اغلب به همراه فعالین سایر گروه‌ها) فعالیت‌های افشاگرانه‌ای علیه رژیم جمهوری اسلامی و انتخاباتش پیش می‌بردند. در خیزش توده‌ای سال ۸۸ که از اعتراض به نتایج انتخابات شروع شد ما فعالیت‌مان را چند برابر کردیم. اصلاح‌طلبان حکومتی در خارج از کشور که بسیاری‌شان از کارمندان سفارت سرکوب و توطئه‌ی جمهوری اسلامی بودند به «پویسیون» پیوستند و می‌خواستند اعتراضات در خارج را در اختیار خود بگیرند، با همان شیوه‌ی سرکوب و سانسور همیشگی‌شان انقلابیون را از میدان به در کنند و اهداف و ارزش‌های ارتجاعی خودشان را به فوران نارضایتی‌ها تحمیل کنند. ما (برخلاف برخی از کسانی که نخواستند کاری به این مبارزه داشته باشند) میدان را به دست ارتجاع رها نکردیم، فریاد رهایی و انقلاب را به میان مردم بردیم و تشخیص دادیم که اعتراضات انتخاباتی پوشش نازکی بر نارضایتی عمیق و عظیم بسیاری از معترضان نسبت به نظام است.

مبارزه همیشه با افت‌وخیز همراه است و فروکش کردن جنبش ۸۸ زمانی شد برای جمع‌بندی و تحکیم دستاوردها. در این بحبوحه ما دو تن از یاران خود را از دست دادیم. مینا حق‌شناس که از بنیان‌گذاران هشت مارس و از اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (سربداران) و سپس حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) بود و در سال‌های اولیه‌ی تشکیل سازمان به‌خصوص در رابطه با بخش افغانستان فعالیت کرد و آذر درخشان نیز که از اعضای اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران (سربداران) و سپس حزب کمونیست ایران (م‌ل‌م) بود، از ابتدا نقشی کلیدی در شکل هشت مارس داشت، در تمام این سال‌ها به‌عنوان یکی از مسئولین و سخنگوی سازمان، بی‌وقفه علیه مردسالاران رنگارنگ و در راه رهایی زنان جنگید و در عین حال هیچ‌گاه از کمک و آگاهی بخشیدن به تک‌تک زنانی که در خانه‌اش را می‌زدند کوتاهی نکرد. مرگ آذر و پیمان ما با او، عزم ما را در ادامه‌ی راهی که برگزیده‌ایم محکم‌تر کرد. تلاش کردیم لحظات سخت را هم تبدیل به صحنه‌ای مبارزاتی کنیم و در اولین سالگرد درگذشت او با به صحنه بردن تئاتر «تک‌گویی واژن» اثر زیبای

او انسلر برای اولین بار به زبان فارسی (به‌صورت رسمی و علنی) با جسارت، خلاقیت و تابوشکنی باز هم خلاف جریان آب شنا کردیم. در دورانی که سرکوب و فروکش اعتراضات غبار یاس بر صحنه‌ی مبارزه پراکنده بود ما کار را زمین نگذاشتیم. انتشار نشریه با کمک همکاران جدیدی که در این دوره به ما پیوستند ادامه یافت و همواره به افشاگری از سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی جمهوری اسلامی ادامه داد. نشریه‌ی ۸ مارس از طرق مختلف و از جمله ترجمه‌ی آثار فمینیست‌های دنیا، به افشا و تحلیل اشکال مختلف مردسالاری یاری رسانده و تجارب تاریخی در تغییر شرایط ستم و تلاش برای رهایی زنان در انقلابات قرن بیستم را در اختیار خواننده‌گانش قرار داده و می‌دهد. صفحات این نشریه برای بحث و تبادل‌نظر در زمینه‌های مختلف در خدمت به رهایی زنان باز است.

در زمینه‌ی عملی نیز بی‌کار نبودیم. در برابر ماشین اعدام رژیم سرکوب گر و زن‌ستیز جمهوری اسلامی و برای آزادی ریحانه جباری، سکینه محمدی آشتیانی، زینب سکانوند، زینب جلالیان و ... مبارزات سراسری در اروپا و کانادا را پیش بردیم. کارزار سه‌روزه علیه انتخابات دوره‌ی اول روحانی و علیه توهم پراکنی رژیم حاکم به راه انداختیم. در برابر سفر نماینده‌گان رژیم به اروپا به سازمان‌دهی تظاهرات و افشای جنایات آنان پرداختیم. در افشای جنایت اسیدپاشی به زنان «بدحجاب» مبارزه‌ی سراسری راه انداختیم. در همبستگی با کارزار «نه به فاشیسم» که بعد از روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/ پنس از جانب نیروهای انقلابی در آمریکا سازمان‌دهی شده است، در مبارزات گوناگون شرکت کردیم. با اعتقاد بر این‌که ستم بر زنان در سراسر دنیا از طریق سیستم امپریالیستی حاکم اعمال می‌شود، در همبستگی با مبارزات گوناگون زنان از کشورهای مختلف شرکت کردیم.

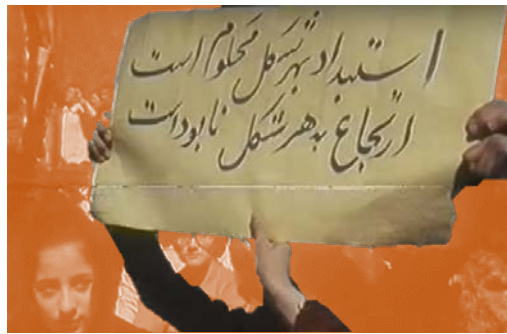
به‌علاوه از یک سال پیش به همراه برخی دیگر از زنان فعال در جنبش، کارزاری برای مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان ایران، به‌راه انداخته‌ایم. کارزاری که متعلق است به همه‌ی زنانی که از خشونت در رنج‌اند و همه‌ی زنانی که علیه اشکال مختلف خشونت مبارزه می‌کنند.

در بیست سالی که از موجودیت سازمان زنان هشت مارس می‌گذارد ما فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشتیم، ولی هیچ‌گاه از اهداف اولیه‌مان در جهت سرنگونی انقلابی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی کوتاه نیامدیم و با تمام قوا و به‌طور سازش‌ناپذیر در مقابل دشمنان رنگارنگ زنان و همراه مبارزات زنان برای حقوق‌مان و در جهت رهایی تلاش کردیم.

امروز که مبارزات مردم ایران اوج نوینی گرفته و زنان شجاعانه حجاب از سر برمی‌دارند و به‌طور مستقیم به حجاب اجباری اعتراض می‌کنند، ما سرشار از شغف می‌شویم. می‌دانیم که مبارزه علیه حجاب اجباری نقشی مهمی در مسیر طولانی مبارزه برای به زیر کشیدن نظام زن‌ستیز و ستم گر، ساختن جامعه‌ای نوین با روابط، نهادها، ارزش‌ها و فرهنگی نوین و در جهت رهایی زنان ایفا می‌کند. می‌دانیم که پیشروی سربلند امروز، فشرده، ادامه و حاصل نزدیک به چهل سال مبارزه‌ی روزمره و فداکارانه‌ای است که ما هم نقشی در آن داشته‌ایم. □



جدایی قطعی دین از دولت، از پایه‌ای‌ترین و فوری‌ترین خواست‌های زنان ایران است!



خواهد بود با زیر پا گذاشتن خدا و دستورات او که از سوی نماینده گان‌اش در جامعه اجرا می‌شود. نه تنها همه چیز در جامعه از زیر ذره بین قوانین و اصولی می‌گذرد که هیچ تناسبی با واقعیت‌های موجود و نیازهای متری و پیش برنده‌ی جامعه و مردم ندارد، بلکه تقدس و تغییرناپذیری آن از نظر ایدئولوژیک دست‌آویزی بوده است برای تخدیر فکری مردم و قانع کردن آن‌ها به این‌که وضعیت کنونی از سوی خدا و توسط نماینده گان‌اش مقدر و تنظیم شده است و نمی‌توان به آن اعتراض کرد.

بخش مهمی از نیروی معترض در خیزش اخیر زنان بودند. زنان نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه از نظر اجتماعی نیز بی‌حقوق‌ترین و محروم‌ترین در میان بی‌حقوقان و محرومان هستند و این وضعیت ویژه‌ی زنان در جامعه تصادفی نیست؛ بنابراین نه تنها در مبارزات نقش زیادی دارند، بلکه به دلیل ستم خاصی که با قوانین زن‌ستیزانه بر آن‌ها تحمیل می‌شود یک نیروی ویژه‌ی انفجاری‌اند و می‌بینیم که چگونه قادرند این مبارزه را به اشکال مختلف مثل برداشتن روسری‌های‌شان در جامعه‌ای که با زور نیروهای ویژه‌ی نظامی بر سرشان پوشانده شده جسورانه پیش برده و به ادامه‌ی مبارزه‌ی خود علیه حجاب اجباری، یکی از نمادهای مهم ایدئولوژیک رژیم اسلامی، مبادرت ورزند. جمهوری اسلامی از ابتدای به قدرت رسیدن، نخستین یورش وحشیانه‌ی خود را به زنان برد و از آن زمان با چنگ و دندان، با قوانین عقب‌مانده، مجازات‌های اسلامی علیه زنان و پیش‌برد مناسبات مردسالارانه و زن‌ستیزانه از زنجیرهای برده‌گی نیمی از جامعه حفاظت کرده است. «اسلامی‌سازی»، آماده کردن بستر استبداد مذهبی و قوانین ارتجاعی و حمله‌ی وحشیانه به تاروپود زندگی و حقوق مردم، با حمله به حقوق زنان بود که بنا گذاشته شد و رسمیت یافت. این خطر در ابتدا از سوی زنان درک شد زمانی که نخستین مقاومت و اعتراض رادیکال در برابر ارتجاعی بودن رژیم تازه به قدرت رسیده در تظاهرات ۵ روزه‌ی زنان در برابر فرمان حجاب اجباری خمینی در روز جهانی زن در اسفند ۱۳۵۷ به شکل بسیار گسترده نمایان

خیزش مردم در دی‌ماه ۱۳۹۶، جوانه‌های نوینی از مبارزه با حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی ایران در فضای سیاسی ایران شکوفاند. نیروی محرکه‌ی این اعتراضات وضعیت فاجعه‌بار زندگی مردم به لحاظ اقتصادی از یک‌سو و افشای آشکار فساد و دزدی‌های نجومی طبقه‌ی حاکم، افراد و گروه‌های وابسته به آن از سوی دیگر بود؛ اما مردم هم‌زمان در اختناق زندگی می‌کنند که این رژیم تفوکراتیک ارتجاعی به مدت ۳۹ سال با زور نیروی دین (اسلام) و قوانین آن به‌عنوان ابزاری سرکوب‌گر بر آنان تحمیل کرده و در تلاش برای تحمیل سلطه و ستم همه‌جانبه‌ی طبقه‌ی خود در تمام امور زندگی مردم و در سازمان‌دهی تمام امور جامعه بر آنان بوده است؛ از خشونت افسارگسیخته بر زنان گرفته تا ستم ملی، سرکوب هرگونه آزادی، تخریب محیط زیست، بازداشت‌های بی‌حدوحصر، اعدام و شکنجه و... به همین دلیل نقطه‌ی برجسته‌ی این مبارزات این است که بخش زیادی از مردم ناراضی دیگر می‌دانند برای رسیدن به هرگونه حقی از جمله حق خوردن، امنیت و آزادی حتا در ابتدایی‌ترین سطح آن، باید از روی جنازه‌ی رژیم جمهوری اسلامی گذر کرده و به همین دلیل هم به هر دو گروه اصلاح‌طلب و اصول‌گرا اعلام کردند که ماجرای ستم ۳۹ ساله‌ی رژیم‌تان دیگر تمام است! مردم در برابر این همه فساد و چپاول و ستم‌های اقتصادی و اجتماعی افسارگسیخته که در پوشش یک ایدئولوژی اسلامی انجام می‌شود می‌گویند حکومتی که «اسلام را پله و مردم را ذله» کرده است، نمی‌خواهند.

اساس دولت جمهوری اسلامی ایران بر مبنای اصل حاکمیت الهی، لزوم تسلیم در برابر امر او، اسلام به‌عنوان بهترین برنامه و دستور زندگی از سوی او و اطاعت از نماینده گان او در پیاده کردن این قوانین و دستورات بنا شده است. از این رو دولتی که از اسلام به‌عنوان سازمان‌ده جامعه استفاده می‌کند و آن را اصل خدشه‌ناپذیر ایدئولوژی و کارکرد خود می‌داند، از اصول و قوانینی استفاده می‌کند که تسلیم شدن، اطاعت، تغییرناپذیری و بودن‌بود آن‌ها را تعیین می‌کند. به همین دلایل است که هیچ اعتراضی نمی‌توان به بنیان چنین سازمان‌دهی داشت زیرا برابر

گردید. زنان در این تظاهرات به‌درستی با شعارهایی نظیر «استبداد در هر شکل محکوم است، ارتجاع در هر شکل نابود است؛ معیار آزادی جامعه آزادی زنان است، ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم ...»، اعلام کردند که تن به حجاب اجباری و استبداد دینی نخواهند داد. پس از ۳۹ سال زنان هنوز به این قانون ارتجاعی تن درنداده‌اند و در تمام این سال‌ها به اشکال مختلف با آن مبارزه کرده‌اند. حق داشتن کنترل بر بدن و پوشش نه تنها اولین شرط در تعیین جای‌گاه زن به عنوان یک انسان و به عنوان نیمی از جامعه است بلکه تعیین‌کننده نوع مناسبات، تفکر و اخلاقیاتی است که نیمه‌ی دیگر و در نتیجه کلیت جامعه را نیز در برمی‌گیرد.

اهمیت نقش زنان در پیشبرد خواست جدایی دین از دولت

همه چیز بر سر سازمان‌دهی جامعه، در درجه اول سازمان‌دهی اقتصاد و تولید است؛ اما برای انسجام جامعه و تضمین نوع کارکرد آن هر ساختار سیاسی مجبور است که اشکال ویژه‌ای از فرهنگ، مناسبات و الگوهای فکری و یا ایدئولوژیک را در جامعه بگستراند. این که زندگی اجتماعی جامعه چیست، افراد چگونه فکر می‌کنند و نسبت به هم چه مناسباتی دارند، جای‌گاه و نقش هر یک چگونه تعریف می‌شود یکی از شروط مهم در انسجام و استحکام این سازمان‌دهی به‌طور کل است. سیستم جمهوری اسلامی به‌طور مستقیم از یک ابزار ایدئولوژیک دینی اسلامی استفاده می‌کند. تمام هویت و موجودیت‌اش بر این اساس است که بتواند جامعه را برای کشیدن شیرهای جان مردم در کسب سود در خدمت به طبقه‌اش سازمان‌دهی کند و در عین حال با اتکا به آن به سازمان‌دهی جامعه پرداخته و مناسبات بین انسان‌ها، رشد اخلاقیات و فرهنگ منطبق بر آن را برای بقای رژیم‌اش به کار گیرد. بر همین اساس هم هست که نه تنها قوانین و مقررات را بر مبنای دین پایه‌گذاری کرده است بلکه نهادینه کردن و حفاظت از این ایدئولوژی و فرهنگ مبتنی بر آن را در دستور کار خود قرار داده است.

در سیستم جمهوری اسلامی، خانواده به عنوان «رکن اساسی زندگی اجتماعی و استحکام پایه‌های نظام» است. از نظر بنیان‌گذاران و ایدئولوگ‌های اسلامی این رژیم، خانواده از اهمیت و اعتبار زیادی برخوردار است زیرا به ادعای آنان نقش مؤثری در رشد و تعالی و تکامل همه‌جانبه‌ی جامعه دارد. رژیم اسلامی خانواده را «حیاتی و سرنوشت‌ساز» می‌نامد که در صورت عدم توجه به آن و سقوط خانواده، جامعه نیز به فساد و هلاکت کشیده می‌شود. مقدمه‌ی قانون اساسی که سند این نظام است درباره‌ی خانواده می‌گوید: «توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده‌ی انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است.»

از این رو گام اول از تنظیم مناسبات خانواده‌گی شروع می‌شود و طبق قانون اساسی حمایت همه‌جانبه‌ی دولت از این واحد بنیادین، شرط ضروری است تا با تربیت انسان‌ها از همان ابتدا همه چیز بتواند در جامعه نیز سر جای خود قرار بگیرد. طبق همان اصول ایدئولوژیک، وظیفه‌ی زن زاییدن و پرورش انسان است، پس او در مرکز کانون خانواده قرار

داده شده است. از این رو یکی از اهداف مهم نظام در افزایش اعتبار و منزلت خانواده، پرداختن به جای‌گاه و هویت زن به‌طور خاص است. در این نظام، نقش، هویت و موجودیت طبیعی زن در درجه‌ی اول ابزار بودن اوست. ابزار جنسی و ابزار تولیدمثل؛ بنابراین باید کنترل شود. زن یک ملک است که باید کنترل شود. ملک بودن نه تنها در حیطه‌ی جسم و بدن زن، بلکه تفکر و خواسته‌های روحی و عاطفی او نیز هست. نه تنها در حیطه‌ی زندگی اجتماعی، بلکه در خصوصی‌ترین مکان‌های زندگی او. از همان ابتدا ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی «ریاست» خانواده را خصلت مرد می‌داند. وقتی از ریاست حرف می‌زنیم در واقع از رابطه‌ی ارباب و زیردست (ملک) حرف می‌زنیم. از این حرف می‌زنیم که همه چیز نه تنها زیر نظر و کنترل رئیس است بلکه با اختیاراتی که قانون به این «رئیس» خانواده داده است جای‌گاهی در حد برده‌دار در مقابل زن به عنوان برده تفویض نموده است. بدن زنان به‌طور قانونی در اختیار مردان است. در عین حال بدن زن به‌طور طبیعی برای برانگیختن شهوت مردان و لذت آنان «آفریده» شده است تا مردان «به آنان درآیند و احساس آرامش و لذت کنند»؛ بنابراین زن باید پوشیده باشد تا نه تنها کسی به او دست نبرد، نه تنها جامعه را فاسد نکند، بلکه حجاب او نقش او را مظهر کرده و نشان این فرودست بودن، پلید بودن، تسلیم بودن، تبعیت کردن، ملک بودن و تحت کنترل بودن او را به‌طور سیستماتیک حفظ و یادآوری می‌کند. حجاب یعنی زن حد و حدود خود را می‌داند و در جای خود قرار می‌گیرد که همان خانه و وظایف خانه‌داری، شوهرداری و بچه‌داری است. برای جمهوری اسلامی، حجاب زنان شکل آشکار حاکمیت اسلام و نمونه‌ی والای اسلامی بودن است. تمام این تعاریف باید بتواند بر روی زنان مهر و نشان شود و به شکلی عریان خود را نشان دهد؛ یعنی تمام آن تعاریف را یکجا خلاصه کرده و همچون پرچمی به اهتزاز درآید.

زن در واقع به عنوان ملک و در ازای انجام وظایف خاصی به مرد فروخته شده بنابراین تأمین نیازهای مادی او به عهده مرد است (ماده‌ی ۱۱۰۷ قانون مدنی). این وظایف شامل به رسمیت شناختن ریاست مرد و تبعیت و اطاعت از او نه تنها در اجرای امور خانه و انجام وظایف خانه‌داری و شوهرداری و بچه‌داری و ... بوده بلکه رفتار و زندگی خصوصی زن و تمایلات او و از همه مهم‌تر برآورده کردن تمام نیازهای عاطفی و جنسی مرد در هر زمان و مکان است. در واقع او یک برده است. اگر زنی از این نقش‌ها که گفته شد سر باز زند و یا مرد چنین تصویری داشته باشد، یعنی زن «تمکین» نکند، در نتیجه مرد نه تنها می‌تواند تأمین مالی زن را قطع کند (ماده‌ی ۱۱۰۸ قانون مدنی) بلکه در صورت خواست زن برای کار کردن، او را از آن شغل نیز باز بدارد و حتا اجازه‌ی بیرون رفتن از خانه را ندهد (ماده‌ی ۱۱۱۵-۱۱۱۷ قانون مدنی) در عین حال که می‌تواند بی‌نهایت زن صیغه کند (ماده‌ی ۱۰۷۵ قانون مدنی). با این که وظیفه‌ی زن به اصطلاح خطیر است اما فرودست و ارزش‌اش نیمی از مرد است؛ زیرا خودش در کنترل مرد و ارزش وجودی اش در خدمت کردن به او است. در قانون ارتجاعی دیه می‌بینیم که دیه‌ی قتل زن حتا اگر آن مرد هنوز یک جنین باشد و زن یک انسان کامل و بالغ، باز هم نیمی از آن است (ماده ۵۵۰ قانون مجازات اسلامی) و بسیاری قوانین دیگر که همه بازتاب فرودست بودن زنان نسبت به

مردان است.

ادعای آن‌ها بر این است که خانواده به‌عنوان نهادی مقدس برای اشاعه و گسترش فضایل اخلاقی و صفات خوب انسانی و در راستای مکتب انسان‌سازی و محل رحمت الهی است؛ اما تا این‌جا می‌بینیم که این وضعیت زنان هیچ ربطی به ایجاد «مهر و عاطفه و صفات خوب» که قرار بود کار «حیاتی و سرنوشت‌ساز» خانواده باشد ندارد. فرودست کردن نیمی از انسان‌ها به‌هیچ‌عنوان یک فاجعه و یک سقوط اخلاقی محض به‌حساب نمی‌آید بلکه از نظر آنان امری «طبیعی» است و نه فرودستی؛ زیرا در واقعیت امر مرگ و زندگی این نظام و تنها دغدغه آن در تعیین مناسبات اقتصادی و زندگی اجتماعی جامعه که از بطن نهاد خانواده آغاز می‌شود، تنها حفظ و اتکا به یک‌چیز است: ایدئولوژی اسلامی و قوانین قرون‌وسطایی که بتواند با حفظ رابطه‌ی قدرت فرادست و فرودست و روحیه‌ی تبعیت و سلطه‌پذیری، منافع طبقه‌ی حاکم را تداوم و استحکام دهد؛ بنابراین خانواده عملاً باید این کارکرد را داشته باشد که هم با امتیاز دادن به مردان به‌عنوان نیمی از جامعه یک نهاد سرکوب‌گر برای نیمی دیگر از جامعه یعنی زنان باشد و هم بر اساس یک فرهنگ و تفکر ایدئولوژیک و عقب‌مانده با تولید و پرورش انسان‌های جدید توسط زنی که نمونه‌ی بارز اعمال این ایدئولوژی است، به‌طور سیستماتیک برای گسترش اسلام نیرو آماده کند.

شکل آشکار تنیده بودن دین و دولت در ایران بیش از هر چیز درزمینه‌ی مناسبات اجتماعی عقب‌مانده و قوانین زن‌ستیزانه خود را نشان می‌دهند. ادغام دین که یکی از ستون‌های اصلی‌اش انقیاد زنان است با دولت که بر پایه‌ی اسارت زنان شکل گرفته، ستم بر زنان را تشدید کرده است. مبارزه علیه ستم بر زن را نمی‌توان به جدایی دین از دولت محدود کرد، اما این خواست از پایه‌ای‌ترین و فوری‌ترین خواست‌های زنان است. ازاین‌رو زنان در تحقق جدایی قطعی دین از دولت دینفع‌ترین‌اند. زنان یک نیروی اجتماعی معترض و انفجاری‌اند و حضور گسترده‌شان در مبارزات و پیش گذاشتن خواست‌های‌شان ازجمله جدایی دین از دولت، نقش بسیار مهمی هم در سرنوشت انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و هم در تعیین چارچوب‌های جامعه‌ی نوین آینده دارد. مبارزه‌ی زنان به‌عنوان نیمی از جامعه برای جدایی دین از دولت یک گام بسیار مهم و لازم در این راستا است تا بتواند بستر ساز شرایطی باشد که آگاهی، سطح انتظارات و جسارت زنان و مردم در به چالش گرفتن دیگر مناسبات، سنن و قوانین نانوشته ستم‌گرانه و مردسالارانه‌ای که در تاروپود جامعه موجود است را ارتقا دهد و تأثیر بسیار زیادی در رشد و شکوفایی تمام جامعه داشته باشد. تحقیر و به بند کشیده شدن زنان نه‌تنها نیروی فکری و عملی و خلاقیت‌های نیمی از جامعه را فلج کرده است بلکه با تزریق روابط مردسالارانه و زن‌ستیزانه و حفاظت از آن در کلیت جامعه، افراد را از شأن انسانی‌شان جدا می‌کند و مانعی برای پیش روی جامعه است. تا زمانی که دین بر سازمان‌دهی جامعه و دولت حکومت می‌کند در بر همین پاشنه خواهد چرخید؛ زیرا همه‌چیز به حفظ یک ایدئولوژی غیرقابل تغییر و مطلق وابسته خواهد بود. رابطه‌ی قدرت خداگونه، روحیه‌ی تسلیم و تبعیت و گردن گذاشتن به آن‌چه هست و عدم تغییر شرایط که در کلیت جامعه بین حاکمیت و مردم و

میان مردم وجود دارد؛ نه‌تنها روحیه‌ی انتقاد و جسارت به چالش گرفتن کهنه و خلق نو را بلکه افق انتظارات مردم در دستیابی به آن‌چه شایسته‌اش هستند را به سطحی پایین می‌کشاند. تا زمانی که دین از دولت و برنامه‌های آن، از دخالت در زندگی مردم، قانون‌گذاری و سازمان‌دهی جامعه، کنترل فکر و فعالیت‌های مردم جدا نشود، این قوانین و سازمان‌دهی‌ها پابرجا خواهند بود و هیچ‌گونه تحولی در جامعه امکان‌پذیر نخواهد شد. دین قلب تپنده‌ی این رژیم است زیرا از آن درزمینه‌ی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سود می‌برد و این تمام هستی و موجودیت‌اش را تشکیل می‌دهد. ازاین‌رو موضوع جدایی قطعی دین از دولت باید در اولویت مبارزه در هر کوی و برزن برای نشان رفتن قلب دولت تئوکراتیک اسلامی و سرنوشتی آن قرار گیرد.

منظور از جدایی دین از دولت این است که رابطه‌ی بین مردم و دولت، قانون‌گذاری‌ها و سازمان‌دهی جامعه بر اساس هیچ دین و یا مذهبی نبوده و مذهب تنها امری خصوصی باشد؛ هیچ‌گونه امتیاز، کمک مالی، بودجه و... از سوی هیچ بخشی از دولت به فرد یا افراد، به فعالیت‌ها و سازمان‌های مذهبی ازجمله مساجد، کلیساها و مراکز مذهبی... اختصاص داده نشود؛ مذهب در هیچ بخشی از مراکز دولتی و نهادهای وابسته به آموزش و پرورش، فرهنگ و رسانه و حیات جامعه تبلیغ و یا اعمال نشود؛ اموال منقول و غیرمنقول موقوفات که در تصرف جمعیت‌ها و افراد و مراکز دینی است باید تمام و کمال به مالکیت ملی و در اختیار مردم و در جهت پیش‌برد اهداف مرفعی و نیازهای عالی آن‌ها قرار گیرد، هر کس آزاد است که به‌طور فردی مذهب داشته و یا نداشته باشد.

تا به این‌جا با جدایی دین از دولت تنها قانون‌گذاری و سازمان‌دهی جامعه از دین جدا شده‌اند؛ زیرا افکار جامعه و روابط اجتماعی و فرهنگ در شکل حقیقی آن هنوز دربند اسارت تفکرات، بینش و روابط اجتماعی مردسالارانه و ستم‌گرانه‌ای هستند که از راه قوانین و مناسبات ستم‌گرانه‌ی گذشته در جامعه و در زندگی واقعی مردم نفوذ کرده‌اند؛ قوانین، سنت‌ها و مناسبات نانوشته و جان‌سختی که با نادیده گرفتن قوانین حقوقی می‌توانند به‌طور جداگانه به زندگی خود ادامه دهند. جدایی دین از دولت درواقع باید بتواند زمینه‌ساز آغاز و نیز تداوم دوره نوینی از جوشش‌های فکری علمی، آگاهانه و رادیکال، پیش‌برد مبارزات نظری در عرصه‌ی فرهنگ و ایدئولوژی، بدون هر محدودیت و قیدوبندی باشد تا بتواند چنان تحول گسترده‌ای را در افکار مردم ایجاد کند که خود به‌طور آگاهانه به دنبال مناسبات نوین باشند و ضرورت آن را دریابند. خواست جدایی قطعی دین از دولت را تنها یک دولت انقلابی می‌تواند متحقق کند. دولت انقلابی به این معنا که تحول ریشه‌ای ایجاد کند. به این معنا که به یک مبارزه‌ی مداوم برای از بین بردن کلیه‌ی افکار، سنت‌ها و مناسبات مردسالارانه و زن‌ستیزانه از تاروپود جامعه، کلیه مناسبات منطبق بر مالکیت و چیره‌گی برخی بر برخی دیگر چه به لحاظ اجتماعی و چه اقتصادی دامن زند و برای آن تلاش و برنامه‌ریزی کند. دولتی که مبارزه با محو هرگونه ستم و استثمار را محور اصلی سازمان‌دهی در جامعه قرار می‌دهد و بر این پایه در تمام زمینه‌ها قانون‌گذاری و فرهنگ‌سازی می‌کند و انسان‌ها را در خدمت به رهایی بشریت متحول می‌سازد. □

بی شک این يك آغاز است؛

آغاز سطح نوینی از چهل سال مبارزه علیه حجاب اجباری



مواجهه ۸ مارس با «لیلا یرنیان» فعال کمونیست و فعال جنبش زنان

شغل مربوط به رشته‌شان محروم هستند. حقوق کارگران و کارمندی هم که شغلی دارند چندین ماه و در برخی موارد تا چند سال عقب افتاده است. این در شرایطی است که اختلاف طبقاتی به بالاترین حد خود رسیده است، فقر بی‌داد می‌کند، اما ثروت در دست عده‌ی خیلی کمی است. حکومت هستند و یا به نوعی به حکومت وصل‌اند، متمرکز شده است. زندگی و ثمره‌ی کار مردم، منابع ملی و کل جامعه در دست این عده و در خدمت این بخش نازک و انگلی در جامعه و منافع آنان قرار می‌گیرد. فساد حکومتی و همچنین اختلاس‌ها و دزدی‌های علنی و مخفی به اشکال مختلف در جامعه بیش از پیش نهادینه شده است. این‌ها مسائلی هستند که مردم هرروزه می‌بینند، از آن زجر می‌کشند و به شدت احساس می‌کنند که باوجود این سیستم حکومتی هرگونه تغییر به نفع مردم غیرممکن است. البته ابعاد ورشکستگی اقتصادی و فشارهای ناشی از آن بسیار گسترده‌تر از این مواردی است که اشاره کردم.

همان‌طور که می‌دانید فشارهای اقتصادی به همه‌ی اقشار و طبقات به صورت یکسانی وارد نشده است. فشارهای اقتصادی عمدتاً و بیش از همه بر طبقات تحتانی، کارگران و زحمت‌کشان وارد شده است؛ اما فشار فقر یک ویژگی مهم دیگر هم دارد؛ این که فقر در ایران به درجات زیادی زنانه شده است و در نتیجه عواقب خود را هم به دنبال داشته است. مثلاً پدیده‌ی کارتن‌خوابی را نگاه کنید؛ ما قبلاً با پدیده‌ی زنان کارتن‌خواب روبه‌رو نبودیم و یا حداقل در این ابعاد روبه‌رو نبودیم که البته بیان بی‌خانمانی، بی‌کاری و بی‌آینده‌گی گسترده در میان زنان است. تن‌فروشی در جامعه به بی‌سابقه‌ترین سطح خود رسیده است. سن تن‌فروشی در میان دختران به زیر ۱۲ سال رسیده است. بسیاری از زنان تن‌فروش، زنان متأهل هستند که فروش بدن‌شان را تنها راه برای تأمین بخشی از مخارج زندگی‌شان می‌بینند. اعتیاد که خود عمدتاً از نتایج فقر است در میان زنان

مواجهه: فربا امیرنیز

فربا: قبل از ورود به بحث نقش زنان در خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌خواستم بپرسم نظر تو در مورد خود خیزش و عواملی که به این خیزش پا دادند چیست؟

لیلا: خوب همه‌ی شواهد نشان از این دارد که نیروی اصلی خیزش اخیر را تحتانی‌ترین طبقات جامعه و اقشاری که از دایره‌ی اقتصاد رسمی خارج شده و در حاشیه‌ی شهرها و به‌طور کلی در حاشیه‌ی جامعه زندگی می‌کنند و یا موقعیت اقتصادی‌شان به یک‌باره سقوط کرده است، تشکیل می‌دهند. این واقعیت که ۴۰٪ جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند و در میان کارگران این رقم به ۷۰٪ می‌رسد به اندازه کافی گویای عمق مسائل است. در عین این که فشار زیادی بر بخش تحتانی طبقه‌ی میانی وارد شده و بسیاری از آنان موقعیت مالی خود را از دست داده‌اند و با مشکلات روزافزون اقتصادی روبه‌رو هستند؛ از طرف دیگر تورم سرسام‌آور و بی‌ارزش شدن پول رایج علاوه بر ضربات سنگینش بر بودجه‌ی مردم و به‌خصوص بر طبقات پایین به‌طور مشخص باعث تقلیل و کاهش درآمد کارمندان، حقوق‌بگیران و مزدبگیران شده است. طبقات و اقشاری که در پیش‌برد زندگی خود با مشکل روبه‌رو بودند خصوصاً در دو دهه‌ی گذشته فشارهای بیشتر و بیشتری را متحمل شده‌اند؛ و اوضاع و مشکلات اقتصادی برای آن‌ها به سطح غیرقابل‌تحملی رسیده است. موقعیت کشاورزی و روستاییان بیش از پیش سخت شده است؛ واردات مواد غذایی از یک‌طرف، بی‌آبی و نبود امکانات برای روستاییان امکان زندگی در روستاها را غیرممکن کرده است و بسیاری از آنان نیز به جمع بی‌چیزان و محرومان جامعه پیوسته‌اند. از طرف دیگر بی‌کاری غوغا می‌کند؛ هرچند آمار دقیقی در دست نیست اما برخی منابع آن را تا ۴۰ درصد نیروی کار تخمین می‌زنند. بسیاری از جوانان دارای مدارک لیسانس و دکترا از داشتن هرگونه شغل و یا لاقلاً

است؛ بنابراین علی‌رغم این‌که در مورد تأثیر فشارها و مشکلات اقتصادی و به‌طور مشخص فقری که سراسر جامعه را در بر گرفته است - و در مورد ضایعات اجتماعی آن صحبت کردیم - اما اشتباه بزرگی خواهد بود اگر این خیزش را تنها به مسأله‌ی فقر تقلیل دهیم. به همین دلیل هم عمده‌ی شعارهایی که مردم در خیزش اخیر پیش گذاشتند، سران این حکومت و کلیت نظام جمهوری اسلامی را نشانه رفته بود.

اما چرا وضعیت اقتصادی جامعه‌ی ایران به فلاکت کشیده شد؟ سران جمهوری اسلامی که سال‌ها ادعا می‌کردند در «تقابل» با قدرتهای امپریالیستی جامعه را به نفع «مستضعفین» سازمان‌دهی خواهند کرد؟ آیا تضاد چند دهه‌ی گذشته، بین جمهوری اسلامی با امپریالیست‌ها خصوصاً آمریکا و مشخصاً تحریم اقتصادی مسبب این وضعیت نیست؟ می‌دانیم که بسیاری از نیروهای منتسب به چپ در غرب جمهوری اسلامی را یک نیروی «ضدامپریالیست» می‌دانند، آیا نمی‌توان گفت که این اوضاع حاصل درافتادن با امپریالیست‌ها و تحریم شدن از جانب قدرتهای جهانی است؟

بسیار واضح است که جمهوری اسلامی هیچ‌گاه برنامه‌ی اقتصادی‌یی که بخواهد و یا بتواند ایران را از چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری جهانی جدا کند، نداشته است. درست بالعکس برنامه و تلاش جمهوری اسلامی پیوسته ادغام بیشتر و سریع‌تر اقتصادش در شبکه‌ی سرمایه‌ی مالی امپریالیستی بوده است و تلاش داشته است که در این زمینه با رقبای منطقه‌ای رقابت کند. چنین ادغامی می‌توانست سریعاً امکان فربه‌شدن طبقه‌ی حاکمه را ممکن سازد؛ و ساخت. همه‌ی جناح‌های اصلی و فرعی جمهوری اسلامی بر سر آن اتفاق نظر داشتند. هرچند که بر مبنای منافع و قدرت اقتصادی و سیاسی در بین باندهای حاکم اختلافاتی بر سر چگونگی ادغام و یا تمرکز ممکن است موجود بوده باشد؛ اختلافاتی بر سر گزینش رشته‌های سرمایه و یا گزینش سمت‌گیری با قدرتهای امپریالیستی و یا گروه‌بندی‌های امپریالیستی...

این روند گرچه از ابتدای قدرت‌گیری جمهوری اسلامی آغاز شده است اما بعد از جنگ ایران و عراق با سیاست‌های رفسنجانی رسمیت بیشتری یافت و سپس در دوران خاتمی و احمدی‌نژاد بازمهم شدت بیشتری گرفت و هم‌چنان در همان مسیر پیش می‌رود. در کل سیاست‌های رژیم به‌خصوص بعد از جنگ ایران و عراق به‌طور روزافزونی منطبق بر برنامه‌های اقتصادی‌یی بود که توسط مؤسسات مالی بین‌المللی، به‌طور مشخص صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تنظیم و به کشورهای تحت سلطه تحمیل می‌شود تا این ادغام را در خدمت به سرمایه‌های امپریالیستی ممکن و تسهیل کند.

خصوصی‌سازی‌ها، ایجاد تسهیلات برای سرمایه‌های خارجی، جهت دادن عمده‌ی تولیدات کشاورزی برای بازار جهانی، وابستگی اقتصادی و ضربه زدن به تولیدات داخلی و به‌خصوص آن محصولات کشاورزی که برای مصرف و نیازهای پایه‌ای توده‌های مردم بوده است، اتکا بیش‌ازپیش به تولید نفت و اتکا از لحاظ غذایی به بازار جهانی و سیاست برداشتن سوبسیدها (یارانه‌ها بر مواد ضروری) که تحت نام هدفمند کردن یارانه‌ها صورت گرفت، این‌ها همه به روند پرتاب کردن بخش عظیمی از جامعه به زیرخفت فقر، انجامیده که در نتیجه آن، گرانی، بی‌کاری و ایجاد بسیاری از شغل‌های کاذب بی‌ثبات برای طبقات پایین و سودآور برای اقشار بالا را به همراه داشته است. روند شکل‌گیری و تقویت یک طبقه‌ی سرمایه‌دار که در وابستگی شدید به سرمایه‌ی جهانی است همراه بود با بخوربخورهای در میان دایره‌ی باندهای حاکم که با استفاده از قدرت و موقعیت، ثروت نجومی به

به‌طور بی‌سابقه‌ای رشد کرده است. بی‌کاری در میان زنان روز به روز بیشتر می‌شود و گفته می‌شود که تعداد زنان تحصیل‌کرده‌ی بی‌کار سه برابر مردان است. در پروسه‌ی بی‌کارسازی کارفرمایان معمولاً اول‌ازهمه عذر کارگران و یا کارمندان زن را می‌خواهند.

البته با توجه به‌شدت عملکرد جامعه‌ی پدرامردسالار از یک‌طرف می‌توان چنین انتظاری هم داشت که فقر تا این حد زنانه شده باشد و از طرف دیگر همین مسأله باعث شده است که روابط پدرسالارانه و متعاقباً خشونت علیه زنان در جامعه شدت و حدت یافته باشد؛ مثلاً بالا رفتن خشونت خانگی، فروش دختران خردسال، صادر کردن دختران جوان از طریق شبکه‌های قاچاق انسان و...

باوجود این‌همه شواهد اما چرا بسیاری از نیروهای سیاسی در مقابل این خیزش غافل‌گیر شدند و یا حداقل به‌گونه‌ای عمل کردند که نشان می‌داد غافل‌گیر شده‌اند؟ آیا نشانه‌هایی از شکل‌گیری این خیزش، با این ابعاد از پیش موجود نبود؟ اگر همان‌طور که بسیاری می‌گویند این خیزش بی‌چیزان بوده و محور آن مسائل اقتصادی است، پس چرا شعارها به‌شدت سیاسی بودند؟

در اکثر مواقع طوفان‌های مبارزاتی یک‌باره از راه می‌رسند؛ اما بر بستر زمینه‌های مادی‌یی که موجودند. واقعیت این است که مبارزات اقشار و طبقات مختلف در چند سال گذشته حدت و شدت بیشتری یافته بود؛ اما آنچه پیش‌بینی دقیق‌تر این طوفان‌ها را مشکل می‌کند این است که در چه زمانی مجموعه‌ای از فاکتورها و تضادها دست‌به‌دست هم می‌دهند و چاشنی یک انفجار بزرگ را فراهم می‌کنند؟ هرچند زمان انفجار این خیزش روشن نبود اما مردم عادی هم حالت غیرعادی زندگی روزمره‌ی خود را احساس می‌کردند؛ غیرممکن بودن زندگی در این شرایط را می‌شد در برخی ناآرامی‌ها را در میان اعتراضات گسترده‌ی مردمی مشاهده کرد؛ مثلاً مبارزات کارگران برای حقوق عقب‌افتاده‌شان و یا شرایط کار و زندگی، مبارزه و اعتراض کسانیکه دارایی‌های خود را به‌واسطه‌ی مؤسسات مالی و اعتباری از دست داده‌اند؛ مبارزه‌ی روستاییانی که هم به خاطر بی‌آبی و خشک‌سالی و هم سیاست‌های اقتصادی دولت، همه‌چیز خود را از دست داده‌اند؛ به‌علاوه‌ی قرض‌شان به بانک‌ها که به علت ناتوانایی در پرداخت آن، چند برابر هم شده است. مواردی مثل ناکارآمدی در مقابل زلزله و بی‌توجهی مسئولین به زلزله‌زده‌گان کرمانشاه هم باعث اعتراضات وسیعی نه‌تنها از طرف زلزله‌زده‌گان بلکه از جانب مردم شد. از طرف دیگر تضادهای درون هیأت حاکمه به سطوح جدیدی رسیده؛ و به نظر می‌رسد که دیگر از حبس و حصر گذشته و به حذف فیزیکی طرفین رسیده است. اختلافات باند احمدی‌نژاد با قوه‌ی قضائیه و ... حاکی از بروز سطوح دیگری از اختلافات میان دایره‌ی قدرت است؛ یعنی اختلافات ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته که نشانه‌ی ضعف و چند پارچه‌گی حکومت است. این‌ها نشانه‌های مهمی هستند از ضعف و از دست دادن کنترل که بر بستر آن یک جرقه‌ی کوچک در جامعه می‌تواند به یک خیزش بدل شود؛ اما همان‌طور که گفتیم زمان و چگونگی خیزش از قبل معلوم نیست.

اما برگردم به سیاسی بودن شعارها ... باید این حقیقت را در نظر بگیریم که این خیزش ادامه‌ی اشکال مختلف مبارزات مردم در چهل سال گذشته هم بود که امروزه به نقطه‌ی معینی رسیده است. جمهوری اسلامی رژیمی است که بر پایه‌ی ستم و استثمار استوار است و علاوه بر آن که کل جامعه را با دیکتاتوری طبقاتی، دینی و مذهبی به ستوه آورده است، مسأله‌ی ستم ملی و ستم جنسیتی را به‌شدت تشدید کرده است. به‌عبارت‌دیگر مجموعه‌ای از تضادهای طبقاتی، ملی، جنسیتی و مذهبی به همراه عواقب زیربنایی و روبنایی که به همراه داشته است به چنین شرایطی پا داده

جیب زدند، پدیده‌ی آفازاده‌ها به وجود آمد و پدیده‌ی اختلاس‌های کلان در کنار آن بود.

موضوع دیگر، سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی‌ست برای مستحکم‌تر کردن قدرت سیاسی‌اش که هزینه‌ی هنگفتی در بر داشته و توده‌های مردم آن هزینه‌ها را می‌پردازند. مثلاً هزینه‌های هنگفتی که صرف دستگاه دولتی و به‌خصوص نظامی می‌شود تا ماشین سرکوب و جنگ خود را قدرتمندتر کنند. از طرف دیگر جمهوری اسلامی در رابطه با توسعه‌طلبی خود در سوریه، عراق، لبنان و... پول هنگفت و عظیمی را خرج می‌کند که قطعاً نه در خدمت به توده‌های مردم این کشورها بلکه برای نفوذ رژیم و در رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای برای تحکیم قدرت و قبولاندن خود به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای به امپریالیست‌هاست. این خرج هنگفت عمده‌تاً از سفره‌ی فقیرانه‌ی میلیون‌ها خانوار دزدیده می‌شود و در نتیجه چنین شرایط هولناک اقتصادی را برای مردم به وجود می‌آورد.

در حال حاضر برای بسیاری روشن است که اختلافات جمهوری اسلامی با قدرت‌های امپریالیستی ریشه در ضدامپریالیست بودن جمهوری اسلامی ندارد بلکه ریشه در تضاد میان امپریالیست‌ها، اختلافات بر سر نفوذ در منطقه و گروه‌بندی‌های امپریالیستی و منطقه‌ای دارد که جمهوری اسلامی در خدمت به تحکیم قدرت خود درصدد است جایی در آن برای خود باز کند؛ اما این نیز واقعیتی است که چنین جهت‌گیری‌بی‌توسط رژیم جمهوری اسلامی تضادهای خود و نیروهای معکوس خود را نیز می‌پروراند که می‌توانند در جهت عکس عمل کنند و به نقطه ضعیف رژیم تبدیل گردند.

◀ چه ویژه‌گی‌بی این خیزش را از سایر مبارزات تا کنونی در جمهوری اسلامی متمایز می‌کند؟ آینده آن را چگونه می‌بینی؟

◀ ی‌کی از مهم‌ترین ویژه‌گی‌های این خیزش آن است که رهبری‌اش در دست جناحی از حکومت نبود و این خود نشان‌دهنده‌ی این است که تا حد زیادی توهمات نسبت به جناح‌های درون حکومتی ریخته شده است. شعارها عمده‌تاً متوجه‌ی کلیت جمهوری اسلامی و نماینده‌گان هر دو جناح بود. دوم این‌که در این مبارزات طبقات و اقشار تحتانی در ابعاد بسیار وسیع‌تر از قبل شرکت کردند. اقشار و طبقاتی که جمهوری اسلامی توانسته بود بسیاری از آن‌ها را برای مدت‌ها با توسل به دین، مذهب و سیاست از اعتراضات دور نگاه دارد. نکته‌ی مهم بعدی این بود که این خیزش، به تهران و چند شهر بزرگ منتهی نشد. بلکه‌ی بالعکس مرکز آن در شهرستان‌ها بود - حدود هشتاد شهر و به گفته‌ای نزدیک به صد شهر را در بر می‌گرفت. در شهرهایی که نام‌شان برای ما و یا بسیاری از مردم آشنا نبود. مبارزات ضد رژیم حتی در شهرهایی هم به پیش رفت که فیلم و عکس آن‌ها به شکل وسیع در شبکه‌های اجتماعی پخش نشد و بسیاری از مردم از وجود این مبارزات بی‌خبرند. این گسترده‌گی فوق‌العاده بود؛ و نشان از گسترده‌گی و وسعت نارضایتی‌ها، مخالفت و تضاد با رژیم دارد. علاوه بر این موارد شعارهایی که تاروپود جمهوری اسلامی را به چالش گرفته بود نشان‌دهنده‌ی خشم مردم و رادیکالیسم این خیزش بود. این خیزش دستاوردهای مهمی در تاریخ مبارزاتی مردم ما بر جا خواهد گذاشت. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای آن ضربه‌ی کیفی به مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی است. مشروعیتی که از یک‌طرف بر مبنای به سرقت بردن انقلاب ضد سلطنتی توسط خمینی و متحدین و دارودسته‌اش در سال ۵۷ به دست آورده بود؛ و از طرف دیگر از طریق اتکا به اعتقادات مذهبی‌بی که مردم هم به‌نوعی به آن وابسته بودند. این رژیم همواره برای تحمیل توده‌ها و استفاده‌ی حداکثری از آن‌ها - در خدمت به منافع کوتاه‌مدت و درازمدت

خود - به دین و کاربرد آن در میان توده‌های وسیعی از مردم اتکا کرده است. در این خیزش تا حدی به دین، خرافات و تعصبات دینی در میان مردم ضربه وارد شد. از طرف دیگر با بی‌رنگ‌تر شدن حنای اصلاح‌طلبان، موقعیت جمهوری اسلامی بیش از هرزمانی در چهار دهه‌ی گذشته متزلزل شده است؛ و به همین دلیل مجبور است بیش‌ازپیش به نیروهای سرکوب‌گرش اتکا کند و روی متحدین بین‌المللی حساب کرده و بیش از گذشته به قدرت‌های امپریالیستی توسل جوید.

در مورد جهت و آینده‌ی این خیزش اما نمی‌توان با قطعیت صحبت کرد چون به عوامل بسیاری مربوط است. نقطه‌ضعف این خیزش این بود که از یک رهبری انقلابی محروم بود. به عبارت دیگر عمده‌تاً خودجوش، خودبه‌خودی و بر بستر تضادهای مختلف درون جامعه آغاز شد؛ اما برای گسترش آن نیاز به یک رهبری آگاه و انقلابی دارد تا آن حدی که بتواند آن را از میان افت‌وخیزها و پیچ‌وخم‌ها به‌سوی یک انقلاب واقعی که جمهوری اسلامی را سرنگون سازد، مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه را به نفع توده‌های مردم، کارگران، زحمت‌کشان و... دگرگون کند، دولت انقلابی را برقرار سازد و در مسیر جامعه‌ای بدون ستم و استثمار سوق دهد... که متأسفانه این خیزش از آن محروم بود.

◀ بدین ترتیب آیا می‌توانیم بگوییم که خیزشی که در ۷ دی‌ماه آغاز شد پایان یافته است؟

◀ به هیچ‌وجه! اگرچه به همان دلایل عمده‌ای که پیش‌تر اشاره کردم، ما احساس می‌کنیم این خیزش فروکش کرده است اما پایان نیافته است. اوضاع سیاسی جامعه همچنان متشنج است. اعتراضات به اشکال دیگر ادامه دارند. مثلاً مبارزات زنان جسور علیه حجاب اجباری نشان از این مسئله دارد. مبارزه‌ای که با ابتکار «دختر خیابان انقلاب» (ویدا موحّد) علیه حجاب اجباری آغاز شد، با نرگس حسینی ادامه یافت و همچنان در حال گسترش است. همین‌طور مبارزات کارگران، تاکسی‌رانان، مال‌باختگان و... ادامه دارد. همچنان شعارنویسی‌ها، به آتش کشیدن نمادهای جمهوری اسلامی - از عکس و پوستر گرفته تا مراکز بسیج و ... - ادامه دارد. به عبارت دیگر تمام تضادهایی که به این خیزش پا دادند همچنان در جامعه موجود است. حتی اگر رژیم با توجه به ضعف‌های این جنبش، موفق شود، بر آن کنترل یابد اما واقعیت‌ها نشان می‌دهد که مبارزه‌ی مردم دوباره به‌نوعی دیگر و شکلی دیگر خود را نمایان خواهد ساخت. چراکه تضادهایی که به خیزش دی‌ماه پا داد، همچنان باقی هستند. این رژیم نه می‌خواهد و مهم‌تر از آن نه می‌تواند این تضادها را حل کند. این تضادها بخشی جدانشدنی از سیستم و کارکرد استثماری و ستمگرانه‌ی کلیت رژیم جمهوری اسلامی است. هرچند که باید در نظر داشت که رژیم کاملاً قدرت مانور خود را از دست نداده است و ممکن است با برخی اقدامات و یا مانورها بتواند به‌صورت موقتی وقوع این جنبش‌ها را به عقب بیندازد اما نمی‌توان گفت که رژیم قادر است جای‌گاه متزلزل خود و اقتصاد به‌گل‌نشسته‌اش را سروسامانی دهد.

◀ هرچند سوالات مهمی در رابطه با موقعیت جمهوری اسلامی باقی‌مانده اما با توجه به اهمیت موضوع می‌خواستم بپریم با توجه به این‌که نقش زنان در خیزش اخیر بسیار بحث‌برانگیز بود و خصوصاً با پدیده‌ی دختران انقلاب اهمیت بیشتری هم پیدا کرده است، تو نقش زنان در خیزش اخیر را چگونه می‌بینی؟ برخی می‌گویند تعداد زنان شرکت‌کننده در این خیزش کم یا لااقل کمتر از مشارکت آن‌ها در سال ۸۸ بوده، نظر تو چیست؟

این است که اهمیت مسأله‌ی زنان و ربط آن به اعتراضات و در اساس انقلاب و جامعه‌ای که در آینده باید ساخته شود چگونه دیده شده و یا چگونه دیده می‌شود؟!

قبلاً به موضوع شرکت زنان در این اعتراضات اشاره کردم و این که مسأله با مبارزات قبلی تا چه اندازه تفاوت کیفی دارد و این که حتا تا چه اندازه پتانسیل و نقش زنان در این مبارزات و اعتراضات بیشتر شده است؛ اما ما با مشکل غلبه‌ی روابط و در نتیجه تفکر مردسالارانه بر جامعه نیز مواجه هستیم. جامعه‌ای که در چهار دهه‌ی گذشته تحت بمباران افکار مذهبی و خرافاتی یک رژیم تئوکراتیک بوده که وظیفه‌ی اصلی‌اش تحکیم همین روابط پدر/ مردسالارانه و توجیه سیاست‌های زن‌ستیزانه بوده است. می‌توانیم بگوییم که ضدیت آشکار با این سیاست‌های زن‌ستیزانه در میان زنان رشد یافته است؛ اما نمی‌توانیم بگوییم که فرهنگ ضدزن تأثیر مخربی در جامعه نداشته است. این تأثیرات می‌تواند به شیوه‌های غلیظ و واضح مردسالارانه و یا به گونه‌ای پوشیده و پیچیده، خود را نشان دهد. مثلاً تحت این عنوان که مسأله‌ی زنان تابع مسائل مهم‌تری مثل سرنگونی جمهوری اسلامی است، در نتیجه فعلاً آن را مطرح نکنیم و بعد از این که رژیم سرنگون شد آن‌گاه مسائل زنان هم به‌خودی‌خود حل خواهند شد و یا حتا این بحث که بعد از سرنگونی رژیم می‌توان مسائل زنان را مطرح کرد و ... این‌ها از جمله طرز تفکراتی هستند که از طرح مسائل زنان طفره می‌روند و یا حتا از آن جلوگیری می‌کنند. بحث من این نیست که ممکن است این تفکر خیلی آگاهانه این چنین بیان شده باشد؛ درست برعکس در بیشتر مواقع این تفکرات خودبه‌خودی طرح می‌شوند. به‌خصوص این که وقتی در نظر می‌گیریم که این اعتراضات اساساً خودبه‌خودی بودند در نتیجه تفکرات پدر/ مردسالارانه‌ای که از جامعه‌ی طبقاتی نشأت می‌گیرد هم به‌صورت خودبه‌خودی عمل می‌کنند. مثلاً شعار «زنان به ما پیوستن، بی‌غیرت‌ها نشستن» در بطن خود عمل کرد خودبه‌خودی و عامیانه‌ی همین طرز تفکر را بروز می‌دهد.

این طرز تفکر آن قدر قدرتمند است که حتا از طریق برخی سازمان‌های چپ که خود را رادیکال می‌نامند نیز پیش گذاشته شده و می‌شود. به همین دلیل بود که در انقلاب ۵۷ با وجود این که دارودسته‌ی خمینی و انقلاب اسلامی‌شان موقعیت زنان در جامعه را بیش‌ازپیش و به‌شدت به خطر انداختند و اولین حمله‌شان علیه زنان و حقوق آنان بود، بسیاری از سازمان‌های چپ با توجیهاتی از قبیل آن چه در بالا آورده شد از حقوق زنان دفاع نکردند؛ خواسته‌های آن‌ها را مطرح نکردند؛ و از مبارزات پنج‌روزه و عظیم چند ده‌هزارنفری زنان که جسورانه علیه حجاب اجباری در تهران و برخی شهرهای دیگر به راه افتاد یا حمایت نکردند و یا حمایت فعالی نکردند. حالا دیگر از سازمان‌های سیاسی ارتجاعی که اساساً زن‌ستیز، مردسالار و مروج زن‌ستیزی هستند، صحبتی نمی‌کنم. نظرات انحرافی و غلط نسبت به موضوع زنان در میان گروهی از سازمان‌ها و احزاب منتسب به چپ، علی‌رغم تجربه‌ی تلخ ۵۷ کماکان پابرجاست. در نتیجه تعجبی هم ندارد که تفکرات مردسالارانه در میان مردم عادی و به‌صورت خودبه‌خودی در اعتراضات خیابانی خودنمایی کنند. حتا اگر تعداد شرکت‌کننده‌گان زن در مبارزات هم بیشتر از مردان باشد این تفاوت کمی به‌صورت اتوماتیک موضوع زنان و خواسته‌های آنان را به صحنه نخواهد آورد. همان گونه که شرکت زنان در انقلاب ۵۷ نیز موضوع زنان را به یکی از موضوعات اصلی انقلاب تبدیل نکرد. علی‌رغم این که ده‌ها هزار زن در برابر حجاب اجباری مبارزه و مقاومت کردند. همان طور که قبلاً هم اشاره کردم موضوع زنان و راهی‌شان و اشاعه‌ی دیدگاه درست در جامعه بیش از همه به رهبری انقلابی این خیزش‌ها و عمل کرد آن در طول مبارزه

اول این که شواهد نشان می‌دهد که تعداد بسیار زیادی از زنان در این مبارزات شرکت داشتند. بسیاری از دستگیرشده‌گان را زنان تشکیل می‌دهند. به‌طور مثال گزارشی بود که نشان می‌داد نزدیک به ۵۰ نفر از دستگیرشده‌گان شهر کوچک و رزمنده‌ی ایزه را زنان تشکیل می‌دهند و یا در کردستان ۱۰ نفر از دستگیرشده‌گان زنان بودند؛ اما این واقعیت را هم باید در نظر داشت که با وجود این که زنان نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می‌دهند، نیمی از شرکت‌کننده‌گان در خیزش را تشکیل نمی‌دادند که این موضوع هم دلایل خود را دارد؛ و زنان در جامعه‌ی پدر/ مردسالارانه‌ای زندگی می‌کنند که نزدیک به چهار دهه خشونت و فشار روزانه به‌صورت کمی و کیفی تشدید شده است. قطعاً موضوع شرکت زنان در مبارزات نسبی است و آن را باید با توجه به محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی بررسی کرد. در روزهای اوج این خیزش، مبارزات خیابانی عمدتاً شب و اکثراً در شهرهای کوچک به وقوع پیوست. هردوی این عوامل محدودیت‌هایی را برای زنان ایجاد می‌کند. هرچند در همین مبارزات هم زنان حضور داشتند، شعار می‌دادند، گاز فل فل می‌خوردند و ... اما به شهادت فیلم‌ها و تصاویر منتشرشده از مبارزاتی که در طی روز صورت گرفت زنان بیشتری شرکت داشتند و این شرکت در شهرهای بزرگ‌تر که بافت سنتی کم‌رنگ‌تری دارند بازهم بیشتر بود؛ مشخصاً در تجمعات مال‌باختگان، در اعتراضات دانشجویی، در تحصن مقابل زندان‌ها و در اعتراضات کارگری که زنان برخلاف گذشته گاهاً سخنگویان این اعتراضات بودند و ... حضور زنان برجسته بود؛ دیگر این که موضوع نسبی بودن را باید در کیفیت نقش زنان دانست. فیلم‌هایی که از مبارزات و اعتراضات مردمی در شبکه‌های اجتماعی پخش شد نشان از آن دارد که زنان با جرأت و جسارت بیشتری به افشگری از نظام جمهوری اسلامی و رهبران آن پرداختند. زنان در پیش گذاشتن شعارهای ضد رژیم و مشخصاً علیه سران آن، تهیه‌ی فیلم و گزارش و هم‌چنین در شعارنویسی‌ها نقش فعالی داشتند. نکته‌ی مهم دیگر این است که در همان فیلم‌ها می‌بینیم که در مواردی از این مبارزات خیابانی، زنان بدون حجاب هستند و این خود نمود رادیکال و جسورانه‌ای از مبارزه علیه سیستم و یکی از نمادهای ایدئولوژیک آن است. چیزی که نمونه‌اش را در سال ۸۸ نمی‌دیدیم. این خود نشان‌دهنده‌ی گسترش خواست، نقش و پتانسیل مبارزاتی زنان به‌صورت تعرضی است. زنان بیشتر و بیشتری پرچم مبارزه علیه حجاب را برمی‌دارند. این مسأله و اهمیتش آن‌گاه خود را بیشتر از هر زمان دیگر نشان می‌دهد که در کنار و به‌موازات اعتراضات و مبارزات توده‌ای، مبارزه‌ای علیه حجاب اجباری توسط مبارزه‌ی دختران خیابان انقلاب آغاز می‌شود و پایه‌ی مبارزات اعتراضی به‌پیش می‌رود و حتا بعد از این که خیزش به‌صورت نسبی فروکش می‌کند اعتراض زنان از پیر و جوان، در تهران و یا شهرهای دیگر توسط زنان و با حمایت برخی مردان و حتا زنانی که خود حجاب بر سر دارند، ادامه می‌یابد و هم‌چنان ادامه دارد. این‌ها همه نشان از پتانسیل و کیفیت مبارزات زنان دارد که نه‌تنها ریشه در جامعه‌ی پدر/ مردسالار و قرن‌ها ستم بر زنان دارد بلکه متأثر از تشدید و حدت یافتن زن‌ستیزی توسط نظام تئوکراتیک جمهوری اسلامی در چهار دهه‌ی گذشته دارد که به‌صورت قانون، فرهنگ، عرف و سنت و ... علیه زنان به اجرا گذاشته شده است.

❧ با توجه به همه‌ی این موضوعات اما چرا شعارهای مربوط به زنان طی این خیزش طرح نشد؟

❧ روشن است، مطرح نشدن شعارها و خواست‌های زنان در مبارزات توده‌ای به معنی عدم وجود این خواست‌ها و تضادها نیست. بلکه موضوع

برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و پایه‌ریزی جامعه‌ی نوینی که باید ساخته شود، برمی‌گردد.

۱- منظور از درک اهمیت مسأله‌ی زنان و رابطه‌ای که با انقلاب و جامعه‌ی نوین دارد چیست؟

«من به یکسری از درک‌های غلط اشاره کردم، درک‌هایی که درنهایت موضوع زنان را تابع مسائل «اصلی» و یا «عمده» می‌کند و همیشه تمایل دارد که طرح موضوع زنان چه در مورد مطالبات پایه‌ای‌شان و چه در مورد نقش آنان در جامعه به بعد از انقلاب موکول شود. درحالی‌که این نیروها درک نمی‌کنند که همان موضوع اصلی و یا انقلاب تا چه اندازه به موضوع زنان که نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، گره‌خورده است. نیمی از جامعه که در موقعیت فرودست، در مالکیت مردان قرار دارند. نیمی از جامعه که بدن، فکر و همه‌ی زندگی‌شان در کنترل دولت و مردان قرار دارد. نیمی که تنها از زاویه‌ی ابزار جنسی بودن، ماشین تولیدمثل یا انجام کارهای خانه، آشپزخانه، تر و خشک کردن بچه و مردان خانواده «به درد می‌خورند». نیمی که در زندان متحرکی به نام حجاب زندانی شده‌اند تا مبدا مردان به «گناه» بیفتند، چراکه از نظر نظام مردسالار حاکم، زنان منشأ فساد هستند.

اما واقعیت این است که زنان نیمی از جامعه‌اند، نیمی که تحت ستم و استثمار بیشتری قرار دارند و پیروزی واقعی انقلاب بدون شرکت فعال و وسیع این نیمه قابل‌تصور نیست. وقتی از پیروزی صحبت می‌کنیم تنها سرنگونی رژیم نیست این‌که خواسته‌های انقلاب درمجموع به سرانجام برسند و یا این‌که در مسیر واقعی تحقق آن قرار بگیرند، از اهمیت بالایی برخوردار است؛ اما زمانی زنان به معنای واقعی به انقلاب خواهند پیوست که خواسته‌ها، حقوق و منافع آنان در انقلاب نه‌تنها طرح شود بلکه تضمین شود و مهم‌تر از آن به حول آن، سازمان‌دهی شوند. تضمین شدن آن با توجه به ماهیت، جدیت، فعالیت، عمل‌کرد و خلاصه در خط سیاسی ایدئولوژیک نیروی رهبری کننده آن است. مسلم است افکار ارتجاعی و پدرسالارانه چه به‌صورت آگاهانه و چه خودبه‌خودی و حتی اگر به‌صورت پوشیده و غیرمستقیم مطرح شوند باعث راندن زنان از مبارزات خواهند شد. مسلم است که وعده‌های سرِ خرمن یعنی به تعویق انداختن خواسته‌های زنان به شرکت فعال آنان در مبارزات و خیزش‌ها ضربه خواهد زد. مسلم است که بیان آبکی و ظاهری مسائل زنان بدون این‌که با فعالیت در آن عرصه‌ها همراه باشد زنان را متأثر نخواهد کرد؛ بنابراین بدون شرکت زنان نه انقلابی خواهد بود و نه این‌که زنان بدون وجود تشکلات انقلابی خود و طرح خواسته‌های‌شان به‌طور وسیع در مبارزات گوناگون در جهت انجام انقلابی که به‌طور بنیادی ریشه‌های جامعه‌ی کهنه را زیرورو کند می‌توانند در راه رهایی خود از قید ستم هزاران ساله آزاد شوند. این دو جنبه پیوسته بر هم تأثیر می‌گذارند.

۲- در همین رابطه سوال من این است که آیا در خیزش اخیر تشکلات یا سازمان‌های زنانی بودند که بتوانند نقشی ایفا کنند؟

«به سوال تو در یک کلمه می‌توانم جواب بدهم، نه! این کمبود غیرقابل‌انکار، دلایل گوناگون دارد که تلاش می‌کنم به برخی از آن‌ها بپردازم. برای بسیاری از مردم روشن شده است که این رژیم نه قادر است و نه می‌خواهد در مورد زنان اصلاحاتی انجام بدهد و یا تغییرات اساسی در موقعیت زنان ایجاد کند. چراکه فرودستی زنان برای این رژیم یک موضوع ایدئولوژیک و نشانه‌ی اسلامی بودن آن است و در طول چهار دهه با تمام قوا تلاش کرده است که زنان را در موقعیت برده‌گی نگاه دارد. در نظر

داشته باشیم که هرچقدر موقعیت زنان در یک جامعه عقب‌تر نگاه داشته شود، کل جامعه را می‌توان راحت‌تر به پایین کشید.

یکی از مشکلات این است که زنان به‌صورت پراکنده و خودبه‌خودی و زیر چتر گروه‌های اجتماعی دیگر مثل دانشجویان، معلمان و بعضاً کارگران و ... در این اعتراضات شرکت کردند و نه تشکلی یافته و یا به‌مثابه‌ی گروهی از زنان. این در حالی‌ست که می‌دانیم زنان به‌مثابه‌ی یک قشر اجتماعی در نظام جمهوری اسلامی تحت وحشیانه‌ترین خشونت و ستم قرار دارند. این را هم می‌دانیم که صدای اعتراض زنان در چهل سال گذشته قوی بوده است و به‌نوعی مشعل مقاومت و مبارزه را پیوسته روشن نگاه داشته‌اند؛ اما در خیزش اخیر و در شعارها به‌طور مشخص خواسته‌های زنان، خصوصاً در ضدت با حجاب اجباری طرح نشد. این خواسته از طریق دختران خیابان انقلاب در یک ارتباط تنگاتنگ و در شرایط عینی شکل گرفته، سربلند کرد. رژیم به خاطر حفظ و هر چه بیشتر در انقیاد قرار دادن زنان - که یکی از مهم‌ترین پایه‌های ایدئولوژیکش را تشکیل می‌دهد - حساسیت زیادی نسبت به تشکلات زنان داشته و دارد. درنتیجه در طول نزدیک به چهار دهه زنان از حق داشتن تشکلات خود محروم بوده‌اند. تنها آن دسته از فعالین زن که مساله‌شان نه‌تنها فعالیت در جهت حل ریشه‌ای ستم بر زن نبود، بلکه حتی به موضوع مطالبات پایه‌ای زنان هم‌چون حق انتخاب پوشش نزدیک هم نشدند، توانستند از شرایط سیاسی و علنی برای پیش برد خواسته‌های معین‌شان استفاده کرده و اشکالی از کار متشکل را سازمان‌دهی کنند؛ تا خواسته‌هایی که بیشتر در خدمت زنان طبقات مرفه و زنان حکومتی بود، طرح کنند. آن‌ها به علت وابستگی به حکومت و زنان حکومتی به شکل علنی مخالفت خود با تشکلات مستقل زنان را پیش گذاشتند؛ در مبارزات توده‌ای سال ۸۸ و با وجود شرکت وسیع زنان در آن، به خاطر مسائل «مهم‌تر» (رأی و حق شهروندی) طرح خواسته‌های زنان را نفی کردند. این دسته از زنان هم‌وغم‌شان این بود که عمدتاً با اتکا به شخصیت‌های درون حکومتی - و نه صرفاً اصلاح‌طلبان - برخی «اصلاحات» را برای زنان به دست آورند. مثلاً سال‌ها برای دیه برابر تلاش کردند و این موضوع را یک دستاورد بزرگ برای جنبش زنان ایران معرفی می‌کردند؛ یا تلاش‌شان این بود که مثلاً کابینه‌ی دولت احمدی‌نژاد و یا روحانی تعداد بیشتری وزیر و وکیل زن را به‌کار گیرند. وکیل و وزیر زن که قرار است در یک دولت دینی مشارکت کنند و با پیشبرد سیاست‌های زن‌ستیزانه‌اش، اسلامی بودن آن را در ایران و منطقه نشان دهند؛ با وجود این‌که بسیار روشن است که وجود یک دولت تئوکراتیک باعث تشدید سیاست‌های زن‌ستیزانه شده است، تلاش می‌کردند که بین اسلام - که ضدیت‌اش با منافع زنان آشکار است - و زنان آشتی برقرار کنند؛ مبارزه با حجاب اجباری را بی‌اهمیت و بی‌ربط جلوه دهند و... در حقیقت این نوع نگرش و پیش‌برد عملی آن حتی تلاشی برای اصلاحات در مورد حقوق زنان نبود بلکه سرگرم کردن زنان، تخلیه‌ی پتانسیل مبارزاتی آنان و پایین آوردن سطح خواسته‌ها و انتظارات آنان بود.

از طرف دیگر بسیاری از سازمان‌های منتسب به چپ و کمونیست بر اساس خط سیاسی‌شان صرفاً خواهان تشکیل سازمان‌های زنان وابسته به احزاب‌شان هستند؛ برخی این تفکر را به‌صورت علنی بیان می‌کنند و برخی پوشیده. اکثریتی از این نیروها به دنبال تشکلات زنانی هستند که بتوانند مواضع سیاسی کلی حزب‌شان را در میان زنان تبلیغ کنند و این تشکلات را به شکل ابزاری مورد استفاده قرار دهند. درواقع تنها هدفی که دنبال می‌کنند، عضوگیری از میان تشکلات زنان است. این رویکرد و متدلوژی فرسنگ‌ها با ضرورت متحد کردن و بسیج توده‌ای زنان در تشکلات مربوط به خودشان فاصله دارد. درصورتی‌که وظیفه‌ی

به هم ارتباط می‌دهد؛ اما متشکل نیست. هرچند که برخی افراد و جریان‌ها هستند که با کمک رسانه‌های امپریالیستی هم‌چون صدای آمریکا، بی‌بی‌سی، من‌وتو و امثال‌هم می‌خواهند یک‌باره چهل سال مبارزه‌ی زنان را مصادره کنند و اتفاقاً جمهوری اسلامی هم کار آن‌ها را تسهیل می‌کند و با نسبت دادن این مبارزات به آن‌ها به این تبلیغات کمک می‌کند. در این ارتباط می‌خواهم مثالی بزنم که چگونه حتی برخی از این دختران جسور تلاش کرده‌اند دلایل خود برای اعتراض‌شان را به شکل واضح‌تری پیش بگذارند. مثلاً مصاحبه‌ای که از نرگس حسینی در شبکه‌های اجتماعی پخش شد این مسأله را به‌خوبی نشان می‌دهد. نرگس به‌صراحت می‌گوید که با قانون حجاب اجباری مخالفت دارد. از کارش هم پشیمان نیست و به این خاطر به این مبارزه دست زده است و حاضر است که عواقب‌اش را نیز بپذیرد. او می‌گوید به چهارشنبه‌های سفید هم هیچ ربطی ندارد اما در عین حال می‌گوید: «هیچ وابستگی به هیچ‌کس ندارم و اگر به چیزی وابسته باشم همان جنبش سبز است.» باید در نظر بگیریم که به این شکل جنبش ۸۸ را از رهبری آن که جناحی از جمهوری اسلامی بود، جدا کرد. چراکه می‌دانیم جریان سیاسی حاکم بر جنبش سبز هیچ‌گونه قربانی با مخالفت با حجاب اجباری نداشت و ندارد. در حقیقت رهبران جنبش سبز پای‌شان را در همه‌ی مسائل از چارچوب قوانین جمهوری اسلامی فراتر نگذاشتند، از جمله در مورد حجاب اجباری.

به‌هرحال آن‌چه در شرایط کنونی می‌تواند در چگونگی ادامه‌یابی این مبارزه تأثیر مثبت و تعیین‌کننده بگذارد از یک‌طرف ادامه‌یابی مبارزات مردم در سطح عمومی است که می‌تواند رژیم را در سرکوب این مبارزه نیز عاجزتر کند و از طرف دیگر توده‌ای شدن این شکل از مبارزه است. منظورم این است که اگر زنان به‌طور وسیع و جمعی حجاب‌های‌شان را از سر برکنند و در هر مبارزه‌ای، در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه و... بدون حجاب حضور یابند، هم پیش‌روی در امر مبارزه را تضمین و هم رژیم را در مقابله با آن عاجزتر می‌کنند. در نظر داشته باشیم که پیش‌برد توده‌ای این مبارزه توسط زنان می‌تواند ضربات کاری و مهلکی بر دستگاه ایدئولوژیک و کلیت نظام جمهوری اسلامی وارد سازد و زمینه‌ی پیش‌روی‌های بعدی را فراهم کند و به‌نوبه‌ی خود بر جنبش و مبارزات عمومی مردم تأثیر بگذارد. این مسأله‌ای است که در شرایط حساس و پرتنش سیاسی امروز احساس می‌شود. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردم برای این‌که زنان بتوانند نقش خود را ایفا کنند، برای این‌که بتوانند در مسیر درست مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی حرکت کنند، برای این‌که بتوانند در صحنه‌ی عمل دست رد بر همه‌ی قدرت‌های امپریالیستی مردسالار و جریان‌های وابسته به آنان هم‌چون سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین و... بزنند، برای این‌که بتوانند نه‌تنها در مبارزه شرکت کنند، بلکه در رهبری مبارزات قرار گیرند، برای این‌که بتوانند خواسته‌های خود را با صدای بلند طرح کنند، برای این‌که بتوانند به‌طور مادی به مبارزه با تفکرات پدر/مردسالارانه در جامعه خصوصاً در بین مردان بپردازند، نیازمند متحدشدن و گردآمدن در تشکلات توده‌ای و انقلابی خود هستند. بدون تشکل انقلابی زنان در هر کوی و برزن نمی‌توان در مسیر مبارزات برای زیرووردن مناسبات کهنه و برقراری مناسبات و جامعه‌ی نوین - جامعه‌ی نوینی که بر پایه‌ی محو هرگونه ستم از جمله ستم جنسیتی و هر شکلی از استثمار قرار دارد - حرکت آگاهانه و رو به آینده داشت.

◀ **لیلای عزیز از تو تشکر می‌کنم که در این مصاحبه شرکت کردی!**

◀ من هم از تو و دست‌اندرکاران نشریه‌ی هشت مارس تشکر می‌کنم. □

کمونیست‌ها این است که بتوانند با ایجاد تشکلات توده‌ای زنان با گرایش و تفکر انقلابی حاکم بر آن به یکی از ضرورت‌های تعیین‌کننده در تدارک انقلاب اجتماعی پاسخ صحیح دهند. این چنین می‌توانند در این تشکلات با پیش‌گذارن خواسته‌های زنان و منافع آنان، نیرو، انرژی و پتانسیل آنان را در مسیر زیرووردن کردن مناسبات کهنه و در خدمت به یک انقلاب اجتماعی بنیادین برای پایه‌ریزی یک جامعه‌ی نوین و رهایی واقعی زنان سازمان‌دهی کنند.

◀ **نظرت در مورد مبارزه با حجاب اجباری که توسط دختران خیابان انقلاب آغاز و در سطح گسترده‌ای تکثیر شد، چیست؟ این مسأله تا چه اندازه با خیزش دی‌ماه در ارتباط بود و چه نقشی برای جنبش زنان بازی می‌کند؟**

◀ حرکت دختران خیابان انقلاب بیش از هر چیز نماد آشکار مخالفت زنان علیه حجاب اجباری است که توسط رژیم جمهوری اسلامی به مدت نزدیک به چهل سال بر زنان تحمیل شده است. به همین دلیل با جرقه‌ای که توسط ویدا موحد زده شد و توسط نرگس حسینی ادامه یافت به‌سرعت تکثیر شد. نمی‌توان گفت که این شکل از مبارزه توده‌ای شده است اما جسارت و شجاعت مبتکران و ادامه‌دهندگان آن الهام‌بخش بسیاری از زنان در شهر و روستا بوده است. زنان از پیر و جوان به این مبارزه پیوسته‌اند. حتی زنانی که خود حجاب دارند به‌صورت سمبلیک از این مبارزه حمایت کردند و مردانی هم از آن دفاع و اعلام همبستگی کرده‌اند. بدون شک از یک نظر این یک آغاز است؛ نه آغاز مبارزه علیه حجاب اجباری چون چهل سال است که زنان به‌خصوص علیه حجاب اجباری مقاومت و مبارزه می‌کنند. این شکل از مبارزه فشرده‌ی همان مبارزات زنان است که به سطحی نوین رسیده است. از طرف دیگر در یک ارتباط تنگاتنگ با خیزش اخیر قرار دارد؛ یعنی در عین این‌که در کنار آن بود اما بخشی از آن و ادامه‌ی آن هم بود؛ بنابراین بر دو فاکتور مهم در رابطه با این شکل از اعتراض علنی و ضدیت آشکار با حجاب اجباری می‌توان انگشت گذاشت: یکم این حرکت ادامه‌ی مبارزات زنان در چهل سال گذشته است اما در سطحی نوین که در موردش بیشتر صحبت خواهیم کرد. دوم این حرکت بخشی از خیزش اخیر بود. درست است که در کنار آن گسترش یافت اما جسارت، شهامت و حس همبستگی و قدرت موجود در مبارزه‌ی مردمی علیه قدرت و ... برخاسته از خیزش اخیر نیز الهام‌بخش استمرار و ادامه‌ی این حرکت بود.

از این نظر می‌گویم ادامه‌ی مبارزات چهل‌ساله اما در سطحی نوین بود چون حرکتی تعرضی و اعلام جنگی علنی علیه جمهوری اسلامی بود. یکی از حساس‌ترین قوانین جمهوری اسلامی، حجاب اجباری با جسارت به چالش کشیده می‌شود آن‌هم نه در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی بلکه با زیر پا گذاردن آن. این قانون یکی از مهم‌ترین نمادهای ایدئولوژیک و درواقع پرچم ایدئولوژیک جمهوری اسلامی است. جمهوری اسلامی نیروی سیاسی، نظامی، مالی و تبلیغی عظیمی تا به حال بر سر موضوع حجاب گذاشته است برای این‌که این موضوع اهمیت بالایی برایش دارد. عقب‌نشینی از آن و یا مجدداً سرکوب قهرآمیز آن می‌تواند بر موقعیت کلی‌اش تأثیر کیفی بگذارد.

این‌که این مبارزه به کجا برسد و تا چه اندازه گسترش یابد به عوامل بسیاری ربط دارد. بازهم همان مسأله‌ی خودبه‌خودی بودن این مبارزه مطرح است. این درست است که جنبه‌هایی از آگاهی را در خود دارد؛ و مبارزه‌ای است علیه ستم جنسیتی که در تکامل نزدیک به چهل سال مبارزه علیه حجاب اجباری به این نقطه رسیده است. این درست است که این یک خواست مشترک زنان است که این زنان جسور و حامیان آنان را



مقاله / در مسیر توسط یکر از خواننده گان / نشریه / هشت مارس

این روزها رفراندم دارد به «شاهبیت» حرف خیلی‌ها تبدیل می‌شود. از شخص روحانی و بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی مغضوب گرفته تا بخشی از عناصر و نیروهای اپوزیسیون. از سلطنت‌طلبان گرفته تا آن‌ها که شعار «جمهوری ایرانی» سر می‌دهند. از نیروهایی مثل مجاهدین یا بورژوا ناسیونالیست‌هایی که روی سیاست‌های امپریالیستی «رژیم چنج» حساب باز کرده‌اند گرفته تا بخشی از شخصیت‌های مترقی مستأصل از ادامه‌ی وضع کنونی. این شعار ظرفیت گسترش و تکثیر در اعتراضات عمومی را دارد و در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ انعکاس‌اش را در شهرهای مختلف شنیدیم. واقعاً منظور از شعار رفراندم چیست؟ چرا طیفی چنین رنگارنگ پشت این شعار جمع شده‌اند؟ آیا می‌تواند عملی شود؟ و اگر چنین شد منافع چه کسانی را تأمین خواهد کرد؟ چه تأثیری بر فضای سیاسی جامعه و ذهنیت مردم معترض خواهد داشت؟ چه گرهی از گره‌های کور زندگی توده‌های محروم و فرودست و ستمدیده باز خواهد کرد؟

رفراندم یا همه‌پرسی یکی از شکل‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری بر سر این یا آن موضوع مشخص در چارچوب یک نظام و نظم مستقر است. همه‌پرسی، از تدوین آن به‌عنوان اصلی از مجموعه اصول قانون اساسی کشور گرفته تا به‌کارگیری آن در شرایط استثنایی و در مورد موضوعات مشخص، توسط نهادهای حکومتی انجام می‌شود و تحت هدایت و کنترل قدرت حاکم قرار دارد؛ بنابراین بدیهی است که منظور از رفراندم، برانداختن نظام مستقر، طبقه‌ی حاکمه و اتوریته‌های اساسی و تعیین‌کننده در جامعه نیست و نمی‌تواند باشد. به‌قول معروف «کارد دسته‌اش را نمی‌برد».

همه‌پرسی روش روزمره و رایج تصمیم‌گیری سیاسی در کشورها هم نیست. جناح‌های مختلف طبقه‌ی حاکمه معمولاً از روش‌ها و نهادها و قوانین دیگری برای سیاست‌گذاری بر سر مسائل مورد اختلافی که نمی‌توانند در موردش به توافق برسند استفاده می‌کنند. از مجلس، از شورای نگهبان، از ولایت‌فقیه، از فشار نظامی و امنیتی، از کودتا و... رفراندم وقتی به کار می‌آید که بخواهند به تصمیمی، به نام توده‌ها مشروعیت ببخشند. بخواهند معنی دگرگونی را در ذهن مردم بپا خاسته محدود کنند؛ نیروها و جنبش‌های رادیکال را منفرد کنند و به حاشیه برانند؛ توهم اصلاح از درون را رواج دهند.

رفراندم به‌ویژه اگر در شرایط بحران و بی‌ثباتی سیاسی جامعه مطرح شود به نام «رجوع به خیابان» درواقع به دنبال جمع‌کردن اعتراضات خیابانی و متمرکز کردن ذهن‌ها روی یک پرسش دو جوابی است: آری یا نه؟ گاه طرح چنین پرسشی از فرط فریب‌کارانه بودن،

مسخره به نظر می‌رسد. مثلاً در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ وقتی که رژیم سلطنتی سقوط کرده بود و مرتجعین اسلامی به رهبری خمینی و با راه‌گشایی امپریالیست‌های غربی به قدرت رسیده بودند، رفراندم «جمهوری اسلامی آری یا نه؟» را برگزار کردند که نتیجه‌اش پیشاپیش به عمل درآمده بود. امروز باید دید که اتوریته‌های مستقر با شعار رفراندم، می‌خواهند چه سوالی جلو بگذارند؟ می‌خواهند جامعه را حول کدام خواست و جهت‌گیری وارد این بازی کنند؟

ازنظر بسیاری از مخالفان رژیم که امروز از شعار رفراندم حمایت می‌کنند، پرسش این است که «جمهوری اسلامی آری یا نه؟» این رادیکال‌ترین سوالی است که در چارچوب بحث رفراندم به نظرشان می‌رسد. بخش‌های دیگری از طرفداران رفراندم که از اصلاح‌طلبان حکومتی هستند یا از بورژواهای سازش‌کار ملی - مذهبی و امثال این‌ها، پرسشی در چارچوب تفکر خود دارند «ولایت‌فقیه آری یا نه»، «نظارت استصوابی آری یا نه». شعار رفراندم برای مرتجعان رسوایی نظیر روحانی اما کارکرد دیگری دارد. او از رفراندم می‌گوید تا در مقابل جامعه‌ی ملت‌هت و مردم معترض و کارد به استخوان رسیده، خود را طرفدار «تغییر» جلوه دهد و رقیب‌ان‌اش را طرفدار «حفظ وضع موجود».

اما هدف از رفراندم و نتیجه‌ی رفراندم حفظ وضع موجود است. حفظ سیستم استثماری و ستمگرانه‌ی موجود که مبتنی است بر شکاف طبقاتی و نابرابری جنسیتی؛ سرکوب سیاسی و ستمگری ملی و مذهبی؛ روند فرسایشی و جهشی تخریب محیط‌زیست. این‌ها روابط و نهادها و روندهای پایه‌ای جامعه‌اند که نه‌فقط با یک پرسش آری یا نه، بلکه با هزار پرسش در هزار رفراندم هم دگرگون و نابود نخواهند شد. این روابط و نهادها را فقط با یک انقلاب آگاهانه و ریشه‌ای اجتماعی می‌توان واژگون کرد و روابط و نهادهایی کاملاً متفاوت را بر ویرانه‌هایش ساخت.

خیلی از طرفداران شعار رفراندم توقع ندارند که رژیم غارت‌گر و فاسد و مستبد جمهوری اسلامی با کارنامه‌ی سراسر جنایت و سرکوب‌اش، پای این کار برود. می‌گویند می‌دانیم این رژیم حتماً اگر رفراندمی به راه بیندازد، پرسشی را جلو خواهد گذاشت که هیچ ربطی به موضوع اصلی یعنی موجودیت خودش نداشته باشد و صحنه را هم طوری خواهد چید و کنترل خواهد کرد که نتیجه از قبل روشن باشد و به پیروزی نظام بینجامد. باوجوداین، اصرار دارند که اگر شعار رفراندم به خواست عمومی مردم تبدیل شود، شاید بتوان «جامعه‌ی جهانی» را قانع کرد که روی جمهوری اسلامی فشار بگذارند و برگزاری رفراندمی واقعی

تحت نظارت سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی را حول یک پرسش اساسی به رژیم تحمیل کنند. چنین چشم‌داشت و توهمی نسبت به «جامعه‌ی جهانی» (که اسم مستعار قدرت‌های امپریالیستی است) همان اندازه مرگ‌بار است که توقع آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی از رژیم جمهوری اسلامی. این قدرت‌ها هر مشکلی هم که با جمهوری اسلامی داشته باشند، حتا اگر طرح «رژیم چنج» واقعاً در دستور کارشان باشد، از طرح رفراندوم برای حفظ ثبات و تحکیم ستون‌های اساسی دولت (دستگاه اداری و نیروی سرکوب‌گر نظامی - امنیتی و ساختار ستم جنسیتی و ملی) استفاده می‌کنند. رفراندوم را برای تضمین کارکرد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و حفظ مناسبات سلطه و کسب سود امپریالیستی به اجرا می‌گذارند؛ و بی‌جهت نیست که هرگاه نظارت و هدایت رفراندوم در کشورهای تحت سلطه را به عهده گرفته‌اند، پیش‌شرط‌هایی مثل «مصونیت مقامات حکومتی از مجازات» و «آسوده‌گی خیال جنایت‌کاران نظامی و امنیتی» را برای برگزاری موفقیت‌آمیز رفراندوم و تضمین قبول نتیجه‌ی رفراندوم از سوی همه‌ی طرف‌های درگیر و جناح‌ها به جامعه تحمیل کرده‌اند. یک شرط برگزاری رفراندوم، پا گذاشتن قربانیان و ستم‌دیده‌گان روی خواسته‌ها و ارزش‌های عدالت‌جویانه، روی اهداف انقلابی و ریشه‌ای، روی آنتاگونیسم طبقاتی، روی دورنما و افق ایجاد جامعه و جهانی کاملاً متفاوت از جهنم ستم و استثمار حاکم بر دنیای کنونی است.

آن‌چه گفتیم را تجربه بارها اثبات کرده است. حتا با یک تجزیه و تحلیل علمی و واقع‌گرایانه از تضادها و صف‌آرایی نیروها و تناسب قوای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی هم می‌توان به این نتیجه رسید که رفراندوم یک راه‌کار قابل تحقق نیست؛ و حتا اگر به اجرا درآید هم به‌جایی نخواهد رسید و تغییر مطلوب در زندگی اکثریت ایجاد نخواهد کرد. علی‌رغم این واقعیات آشکار، امروز گروهی از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملی‌گرا یا ملی - مذهبی (با صدور بیانیه‌های مشترک و یا به شکل فردی) پرچم رفراندوم را بلند کرده‌اند. بیانیه‌های لیبرالی که این روزها با امضای کسانی مثل شیرین عبادی، نسرين ستوده، محمد ملکی و جعفر پناهی و... منتشر می‌شود، بیان‌کننده‌ی متزلزل شدن قشرهای میانی در مواجهه با بروز و گسترش رادیکالیسم و رزمندگی و آنتاگونیسم در جریان نافرمانی‌ها و اعتراضات توده‌ای است. به قول خودشان از افتادن جامعه به چرخه‌ی بی‌پایان خشونت می‌ترسند. درواقع، از راه‌حل ریشه‌ای خلاص شدن از مصائب جامعه‌ی طبقاتی یعنی از یک انقلاب اجتماعی که به ناگزیر قهرآمیز خواهد بود، هراس دارند.

علاوه بر این‌ها، حتا بخشی از آزادی‌خواهانی که واقعاً خواهان سرنوینی جمهوری اسلامی‌اند هم به شعار رفراندوم تمایل نشان می‌دهند. عاملی که این‌ها را به این بی‌راهه هل می‌دهد،

درمانده‌گی در برابر قدرت سرکوب نظامی - امنیتی رژیم، سرخورده‌گی از شکست تلاش‌های پیشین و تداوم بن‌بست‌های سیاسی و اجتماعی است. آن‌هم در شرایطی که قطب روشن و قابل‌اتکای انقلابی در صحنه‌ی سیاسی حضور ندارد و طبعاً استراتژی و نقشه و ابزار راه‌گشا و مؤثر و متحد‌کننده‌ای که بتواند راه به پیروزی رساندن انقلاب و سرنگون کردن قدرت حاکم را در برابر جامعه قرار دهد و مردم را حول آن سازمان‌دهی کند هم در میدان نیست؛ بنابراین بخشی از مردم به دنبال راه‌های «کم‌هزینه» و «میان‌بر» می‌گردند تا بتوانند قدرت سرکوب‌گر را بدون نیاز به در هم شکستن و غلبه بر آن، خنثی کنند و در وضع موجود گشایش‌ها و تغییرات مثبتی ایجاد کنند. این‌جاست که «رفراندوم تحت نظارت جامعه جهانی» به‌صورت یک امکان (هرچند ضعیف) جلوه می‌کند. مثل توهم بردن بلیط لاتاری برای کسی که آه در بساط ندارد. با این فرق که قدرت، فرصت و امکانات برای تغییر رادیکال صحنه‌ی سیاسی، برای از ضعیف به قوی تبدیل‌شدن، برای طرحی نو در انداختن و ساختن مسیری متفاوت، به شکل بالقوه وجود دارد. ضرورت و امکان دستیابی به آگاهی انقلابی، انتشار آگاهی انقلابی و متشکل شدن و متشکل کردن بر این پایه وجود دارد. نقد و کنار زدن بی‌راهه‌هایی مثل رفراندوم، بخشی از روند دستیابی به آگاهی انقلابی، تعمیق آگاهی انقلابی و پخش بذر آگاهی در دل جامعه است. این کار را نباید دست‌کم گرفت. □



ادای احترام به «مهرانگیز جهانشاهی» زن مبارز انقلابی که در تاریخ دهم فوریه ۲۰۱۸ در سن ۸۶ سالگی در اثر ابتلا به سرطان در شهر ونکوور کانادا درگذشت. مهرانگیز از یاران سازمان زنان هشت مارس بود که در برخی فعالیت‌ها و نشست‌های سالانه‌مان همراهی می‌کرد. از تبار زنان مبارزی بود که مرگ را سرود زندگی کردند؛ کما این‌که دستگیری و اعدام فرزندش - «بیژن فتاحی» توسط حکومت اسلامی در سال ۱۳۶۱ بعد از قیام آمل «سربداران» - از او نه مادری مهجور که مبارزی نستوه ساخت.

مهرانگیز در «گذر عمر»* خویش در تبعید نیز منفعل باقی نماند و «یادها»* را چنان مرور کرد که «برگ‌های زندگی»* اش از رستن نایستاد و ساخت دنیایی بدون ستم، خشونت، شکنجه، زندان و اعدام و... را زندگی کرد؛ سخنرانی کرد، نوشت، سرود و... و مبارزه را در حرکت و زندگی معنا کرد؛ و امروز که جسم‌اش در کنار ما نیست، یادش در مبارزات ما جاری خواهد ماند تا روزی که «داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد» عاملان و آمرین جنایات جمهوری اسلامی را در پیش‌گاه دادگاه مردمی ببینند و بساط خشونت، شکنجه و اعدام برای همیشه برچیده شود! در آن روز یاد تو را آوازی خواهیم خواند سرشار از زندگی!

* «یادها»، «برگ‌های زندگی» و «گذر عمر» از آثار مهرانگیز هستند.



برده‌گی زنان در آمریکا

نویسنده: کنریا دورکین

برگردان: کییا مراد و نیلر بیمر

به یاد سارا گریمکه (۱۸۷۳-۱۷۹۲) و آنجلینا گریمکه (۱۸۰۵-۱۸۷۹)^۱

جورج الیوت^۱ در مقدمه‌ی کتاب فلیکس هُلت این چنین نوشته است: «...دردهای بی‌شماری هستند که مطلقاً خاموش‌اند؛ رعشه‌هایی که رنج‌های انسان را در غریو پرشتاب هستی غالباً به نجوایی محض بدل می‌سازند. نگاه‌های کینه‌توزانه‌ای که خنجر می‌زنند بی آن‌که فریادی از سر خشم برآرند. سرقت‌هایی که زن یا مرد را تا ابد در گم‌گشتگی سرور و آرامش وامی‌نهند، باین‌وجود از سوی قربانی مسکوت می‌مانند و هیچ بانگی از او بر نمی‌خیزد مگر مویه‌های آهسته‌ی شبانگاهی؛ و هرگز برجایی نقش نمی‌بندند مگر بر رخسار و آن‌هم از پس ماه‌ها اندوه و اضطراب فروخورده و اشک‌های سحرگاہی. بسیاری از این غم‌های موروثی که زندگی‌ها را درهم‌شکسته‌اند، در هیچ گویی نجوا نشده‌اند».^۲

می‌خواهم با شما از «غم‌های موروثی» زنان در خاک آمریکا سخن بگویم، غم‌هایی که زندگی میلیون‌ها انسان را درهم‌شکسته‌اند، غم‌هایی که «در هیچ گویی نجوا نشده‌اند»، یا غم‌هایی که زمزمه شده اما به بوته‌ی فراموشی سپرده شده‌اند.

تاریخ این کشور یکی از خون‌بارترین تاریخ‌هاست. هرآن چه در این خاک روییده، با خون همه‌ی مردم آبیاری شده. این کشور بر روی اجساد ملت‌های سرخ‌پوست بنا شده است؛ این سرزمین بر روی استثمار کار برده گان، سلاخی، رنج و اندوه آنان پا گرفته است؛ این کشور نژادپرست، سکسیست و خون‌ریز است. از منظر آسیب‌شناسی، این خاک بر مبنای سلطه‌گری غصب گردیده است.

پنجاه‌وپنج سال پیش، ما زنان، شهروندان این کشور شدیم. بعد از هفتادسال مبارزه‌ی سخت برای حق رأی، اربابان مهربان ما اوضاع را مساعد دیدند تا آن را به ما اعطا کنند. از آن زمان تاکنون، ما، دست‌کم به‌صورت تشریفاتی، در خونریزی‌های دولت‌مان سهیم بوده و به‌طور رسمی درگیر جنایت‌هایش شده‌ایم. انتظار مادران ما این بود که وقتی زنان صاحب حق رأی شدند، آن را اهرمی برای توقف جنایت‌های مردان علیه مردان و مردان علیه زنان سازند. مادران‌مان گمان می‌کردند که این‌ها به ما ابزاری اعطا کرده‌اند که ما را قادر خواهد ساخت این سرزمین شرارت را به سرزمین عدالت بدل سازیم. تلخ است بگویم که آن‌ها فریب خوردند؛ تلخ است بگویم که حق رأی بدل به سنگ‌قبری بر گورهای بی‌نام‌ونشان‌شان گردید.

ما زنان پیروزی‌های زیادی برای جشن گرفتن نداریم. همه‌جا زنان ما در بندند و به‌طور بیولوژیکی فروتر از مردان تعریف می‌شوند. بدن‌های ما توسط مردان و قانون مردانه کنترل می‌گردد؛ ما این قربانیان خشونت و جنایات سبعانه؛ ما این در بند بوده‌گان قانون، عرف و سنت برده‌گی خانگی و جنسی؛ ما این بی‌رحمانه استثمارشده‌گان در هر کار مزدی، از همان لحظه‌ی تولد، هویت و بلندپروازی از ما ربوده شده است. می‌خواهیم ادعا کنیم که حق رأی برای‌مان یک پیروزی بوده است. می‌خواهیم جشن بگیریم؛ واقعیت اما این است که حق رأی صرفاً یک تغییر صوری در شرایط ما بود. حق رأی و شرکت در انتخابات، بدون تحقق حق تعیین سرنوشت‌مان، تنها خیال خامی از سهیم شدن بود. ما کماکان مستعمره‌گانی هستیم در بند خواست و اراده‌ی مردان. در حقیقت، در پس حق رأی، روایت جنبشی است که با واگذار کردن بینش و دورنمای الهام‌بخش خویش و مصالحه بر سر ژرف‌ترین اصول، به خود خیانت کرد. ۲۶ آگوست ۱۹۲۰، روایت‌گر مرگ بسیار تلخ اولین جنبش فمینیستی در آمریکا است.

سرمنشأ برده‌گی زنان به هزاران سال پیش، به دوران قبل از تمدن برمی‌گردد که برای ما [عامدانه] دسترس‌ناپذیر باقی‌مانده است. این که چگونه زنان به برده‌گی و مالکیت مردان درآمدند - را نمی‌دانیم. این را اما می‌دانیم که برده‌گی زنان توسط مردان دیرینه‌ترین شکل برده‌گی در تاریخ جهان است.^۳

اولین برده‌گانی که توسط امپریالیست‌های آنگلوساکسون به این سرزمین آورده شدند، زنان سفیدپوست بودند. این برده‌گی توسط قوانین مذهبی و مدنی تقدیس می‌شد، به واسطه‌ی آداب و رسوم، مادیت می‌یافت و سادیسم سیستماتیک مردان به عنوان طبقه‌ی برده‌دار، به آن عینیت می‌بخشید. حقوق زنان تحت قانون انگلیسی قرون هفدهم و هجدهم در پاراگراف زیر آمده است:

این پیوند - که ما آن را زناشویی می‌نامیم - به هم قفل کردن است. این یک حقیقت است که زن و شوهر، یک فرد محسوب می‌شوند؛ اما متوجه هستید که به چه نحوی... هنگامی که یک آبراهه یا رود کوچک با رودخانه‌ی تیمز همراه می‌شود، آن آبراهه‌ی کوچک بینوا نام خود را گم می‌کند؛ او به دنبال همدم جدیدش کشیده می‌شود و باز کشیده می‌شود؛ هیچ نوسانی از آن خود ندارد و صاحب‌اختیار هیچ چیزی نیست. یک زن، به محض ازدواج، مستور خوانده می‌شود؛ در زبان لاتین، nupta به معنی «حجاب» است؛ آن چنان که واقعاً هم هست، رو گرفته و مستتر در سایه؛ زن جریان حرکت خود را از دست داده... «خود» جدیدش، آقابالاسرش است؛ همدمش، اربابش است... حوا با کمک در اغوای شوهرش بدبختی بزرگی را برای خود رقم زد. پس ببینید چرا زنان هیچ صدایی در پارلمان ندارند. نه در قانون‌گذاری نقشی دارند، نه در تصویب و نه در رد چیزی. درک عمومی از کلیه‌ی زنان این است که یا ازدواج کرده‌اند یا قرار است ازدواج کنند و تمام خواسته‌های شان به شوهر ختم می‌شود... در این جا قوانین عرفی و الهی دست در دست یکدیگرند.

قانون انگلیسی در مستعمرات حاصل شده است. در این سرزمین خبری از دنیایی نوین برای زنان نبود. زنان در مستعمرات، در وهله‌ی اول به ازای بهای عبور از انگلستان در رابطه‌ی ازدواج به فروش می‌رسیدند؛ پس‌از آن نیز - از هنگامی که مردان شروع به مال‌اندوزی کردند - به ازای مبالغ بالاتر با تاجرانی که زنان را خرید و فروش می‌کردند، معامله می‌شدند، گویی که سیب‌زمینی‌ای بیش نیستند.

زنان به مستعمرات آورده شدند تا تولید نسل کنند. دقیقاً همان‌طور که یک مرد که زمین خرید تا بتواند مواد غذایی به عمل آورد، همسری نیز خریداری کرد تا بتواند فرزندان پرورش دهد. یک مرد مالک زنش و تمامی آن چه آن زن تولید می‌کرد - بود. محصول زن از رَحِم او می‌آمد و از این محصول سال‌های متوالی - تا وقتی که این زن زنده بود - برداشت به عمل می‌آمد.

بر طبق قانون، یک مرد حتماً مالک فرزندان زاده نشده‌ی یک زن نیز بود. او حتماً مالک همه‌ی اموال شخصی - از جمله لباس‌ها، برس مو و تمامی چیزهای شخصی هرچند ناچیزی که زن ممکن بود داشته باشد - بود. مرد همچنین حق تام بر تمامی زحمات زن به عنوان یک مستخدم خانگی را داشت و خود را مالک هر آن چه زن با دستان خود ساخته بود، از لباس و خوراک و پارچه و غیره - می‌دانست. مردان حق تنبیه بدنی - یا آن چه در آن زمان «تأدیب» نامیده می‌شد - داشتند. زنان به خاطر توهمات مردها و یا به دلیل نافرمانی، با مجوز تام قانون و عرف، تازیانه می‌خوردند و ضرب و شتم می‌شدند.

چگونه می‌شود مرگ را جشن بگیریم؟ چگونه در مرگ جنبشی به وجد آییم که بر آن بود زندگی ما را از شر سلطه‌ی مردسالاری نجات دهد. چه پیروزی‌یی در خاکسترِ مرده‌ی یک جنبش سوخته‌ی فمینیستی وجود دارد؟

معنی حق رأی این است که ای کاش گذشته‌ی نامرئی خود را پررنگ تر کرده بودیم بلکه می‌شد سردر بیابوریم چگونه و چرا با آن همه تلاش نتیجه‌ی ناچیزی گرفتیم؛ که بهتر بود مرده‌های مان را نبش قبر می‌کردیم تا بفهمیم چطور زندگی کردند و چرا مُردند؛ که ای کاش علّاجی برای مرضی که آن‌ها را تلف می‌کرد، می‌یافتیم تا نتواند نابودمان کند.

از دید من، بسیاری از زنان در برابر فمینیسم مقاومت می‌کنند چراکه آگاهی کامل به زن‌ستیزی سبعانه‌ای - که در فرهنگ، جامعه و تمامی مناسبات فردی نفوذ کرده است - عذاب‌آور است. مثل این است که گویی ستم بر ما سال‌ها پیش، در جریان گدازه‌ها قالب‌گیری شدند و اکنون تبدیل به سنگی سخت گرانیته شده که هر زنی در درون آن مدفون است. زن‌ها سعی می‌کنند در درون این سنگی که در آن مدفون‌اند، زنده بمانند. آن‌ها اظهار می‌کنند که این سنگ را دوست دارم و وزنش برای من چندان سنگین نیست. زن‌ها از این سنگ - با بیان این که آن‌ها را در برابر باد و باران و آتش مصون می‌دارد - دفاع می‌کنند. آن‌ها می‌گویند تمامی آن چه من تا به حال شناختم همین سنگ است؛ بدون آن اصلاً چه چیز دیگری وجود دارد؟

برای برخی زنان، مدفون بودن در درون یک سنگ قابل تحمل نیست و دوست دارند آزادانه حرکت کنند. آن‌ها تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا از سنگ سختی که آن‌ها را احاطه کرده، رها شوند. ناخن‌های شان را می‌شکافند، مشت‌های شان را می‌کوبند، پوست دست‌های شان آن چنان از هم می‌درد که به گوشت و خون می‌رسد. لب‌های شان برای شکافتن سنگ از هم می‌شکافد، دندان‌های شان خُرد می‌شود و گرانیته‌ی که در دهان‌شان در هم فرو می‌ریزد، در گلوهای شان گیر می‌کند. زنان بسیاری در این نبرد انفرادی مشقت‌بار با سنگ جان می‌دهند.

بالین حال چه می‌شد اگر که انگیزه‌ی رها شدن در همه‌ی زنان مدفون در سنگ جرقه می‌زد؟ چه می‌شد اگر مواد خود صخره با بوی تعفن اجساد پوسیده‌ی زنان اشباع می‌شد؟ بوی زننده‌ی انباشته شده از پسی سال‌ها مرگ و زوال پوسیده‌گی که هیچ زنی دیگر نتواند این همه تهوع را تحمل کند؟ این زنان چه می‌کردند اگر نهایتاً می‌خواستند آزاد شوند؟

به نظر من آن‌ها به مطالعه‌ی سنگ می‌نشستند و هرگونه استعداد فکری و جسمی موجود در خودشان را برای تجزیه و تحلیل سنگ، ساختار سنگ، خصوصیات‌اش، ماهیت‌اش، ترکیبات شیمیایی‌اش، سختی‌اش و قوانین فیزیکی تعیین‌کننده‌ی خواص‌اش به کار می‌بستند. آن‌ها می‌کوشیدند دریابند که سنگ از کدام نقطه فرسوده می‌شود، چه موادی می‌تواند آن را متلاشی کرده و چه فشاری برای درهم‌شکستن آن نیاز است.

این کاوش و جستجو نیاز به موشکافی و صداقت مطلق دارد. هرگونه دروغی که زنان درباره‌ی سرشت سنگ به خود می‌گفتند، رهایی آن‌ها را به مخاطره می‌انداخت. هر دروغی که درباره‌ی شرایط‌شان در درون سنگ به خود گفتند، وضعیت تحمل‌ناپذیرشان را تداوم بخشید.

من فکر می‌کنم که ما نمی‌خواهیم دیگر در درون یک سنگ مدفون باشیم. بوی تعفن لاشه‌های پوسیده‌ی زنان آن چنان برای ما شرم‌آور شده است که آماده‌ایم با حقیقت سنگ و حقیقت خودمان در درون سنگ روبه‌رو شویم.

زنی که می‌گریخت، یک برده‌ی فراری محسوب می‌شد و می‌توانست شکار شده و به صاحب‌اش بازگردانده شود و بی‌رحمانه با شلاق و زندان مجازات شود. هر کس به این زن در فرارش کمکی می‌کرد، یا به او غذا و پناه می‌داد، می‌توانست به جرم سرقت مورد تعقیب قانونی قرار گیرد. ازدواج به یک گور می‌مانست. به محض این‌که زن به درون آن می‌رفت، از نظر اجتماعی رسماً مرده‌ای بیش نبود. نه حقوق سیاسی داشت، نه حقوق خصوصی و نه حقوق شخصی. روح و جسم وی به تسخیر شوهرش درمی‌آمد. حتا زمانی که مرد می‌مرد، نمی‌توانست وارث فرزندان شود که خود زاده بود. یک شوهر موظف بود فرزندان خود را به مردی دیگر - که حق تمام و کمال حضانت و قیمومیت آن‌ها را می‌داشت - واگذار کند.

اغلب زنان سفیدپوست به‌عنوان دارایی‌های شخصی به مستعمرات آورده شدند. هرچند گروه کوچکی از این زنان، به‌عنوان مستخدمین قراردادی آورده شده بودند که اسماً و ظاهراً برای کار مستخدمی، با آن‌ها قراردادی برای یک دوره‌ی زمانی معین و عموماً به ازای بهای عبورشان، می‌بستند. در عمل اما این دوره‌ی خدمت به بهانه‌ی تنبیه برای سرپیچی از قوانین و مقررات، به‌راحتی آب خوردن توسط ارباب تمدید می‌شد. به‌عنوان مثال، اغلب اتفاق می‌افتاد که یک مستخدم قراردادی - که به معنای واقعی کلمه هیچ حمایت اقتصادی یا قانونی نداشت - توسط ارباب خود از نظر جنسی مورد سوءاستفاده قرار گیرد، باردار شود و درنهایت به علت به دنیا آوردن یک حرام‌زاده - که جرم تلقی می‌شد - محکوم شود. مجازات این جرم، دوره‌ی اضافی محکومیت برای ارائه‌ی خدمات به ارباب بود. استدلالی که برای توجیه این سوءاستفاده به‌کار می‌رفت این بود که بارداری، از فایده‌مندی زن می‌کاست و در نتیجه ارباب متضرر می‌شد. زن موظف بود این خسارت را به نحو شایسته‌ای جبران کند.

برده‌گی زنان در انگلستان و پس‌از آن در آمریکا از نظر ساختاری، با برده‌گی زنان در هیچ جای دیگری از دنیا متفاوت نبود. سرکوب نهادینه‌شده‌ی زنان، نه محصول یک دوره‌ی تاریخی جداگانه است، نه حاصل وضعیت قوم و ملتی خاص است، نه محدود به فرهنگ غرب بوده و نه پیامد سیستم اقتصادی ویژه‌ای است. برده‌گی زنان در آمریکا با خصلت جهانی فرودستی جنس زن هم‌خوانی کامل داشت: زنان دارایی جنسی محسوب می‌شدند؛ جسم و تمام مسائل مربوط به زندگی و بدن آن‌ها به تصرف مردان درآمده بود؛ سلطه‌ی مردان بر آنان از همان زمان پیدایش‌اش، سیستماتیک، سادسیستیک و جنسی بود؛ برده‌گی آنان شالوده‌ای بود که کل زندگی اجتماعی بر روی آن ساخته‌شد و بدل به مدلی گشت که سایر اشکال سلطه‌ی اجتماعی از آن منتج شد.

قساوت سلطه‌ی مردانه بر زنان، در آمریکا هم‌چون جاهای دیگر، پیکر جامعه را مسموم ساخت. البته اولین‌هایی که از این زهر جان باختند، زنان بودند؛ نبوغ‌شان تباه گشت؛ تمامی پتانسیل‌های انسانی آن‌ها تحلیل رفت؛ توانمندی‌شان فروکش کرد؛ بدن‌هاشان غارت گردید و اراده‌شان در زیر لگدهای اربابان نرینه‌شان پایمال شد.

لیکن میل به سلطه، به جانوری سیری‌ناپذیر می‌ماند. گرسنگی هیولوارش را هیچ حجمی از جان‌های تازه، هرگز اشباع نخواهد کرد. این جانور تا زمانی که زنده است، با تغذیه از تمامی جان‌های پیرامون خود، بزرگ‌تر و پُروارتر شده و پهنه‌ی گیتی را به جستجوی منابع تازه‌ای خواهد گشت. این جانور در درون هر مردی - که به‌واسطه‌ی برده‌گی زنان فربه شده - لانه کرده است.

هر مرد متأهلی، صرف‌نظر از میزان دارایی‌اش، صاحب یک برده بود: همسرش. هر مرد متأهلی، هرچقدر ضعیف نسبت به دیگر مردان، قدرت

مطلق نسبت به یک برده داشت: همسرش. هر مرد متأهلی، صرف‌نظر از جایگاه‌اش در دنیای مردان، ظالم و ارباب یک زن بود: همسرش.

هر مردی، متأهل یا مجرد، یک آگاهی طبقاتی جنسی نسبت به حق خود در سلطه بر زنان، تصاحب غیرمشروط و وحشیانه‌ی بدن زنان و حکمرانی بی‌رحمانه و ظالمانه بر قلب‌ها، افکار و سرنوشت زنان داشت. این حق سلطه‌ی جنسی، حقی از پیش تعیین‌شده و خدادادی بود که بر اساس قوانین تعریف‌شده‌ی زیست‌شناسی، مقرر گشته بود و به‌هیچ‌وجه توسط قانون و منطق در معرض تغییر یا نفی قرار نمی‌گرفت. هر مردی، متأهل یا مجرد، می‌دانست نه یک زن است، نه یک دارایی جنسی؛ و نه حیوانی است بر روی زمین برای گاییده‌شدن و تولیدمثل کردن. آگاهی به این مسأله، مرکز هویت او، سرچشمه‌ی مباهات وی و ریشه‌ی سلطه‌اش بود.

از این‌رو، هیچ تناقض و عذاب وجدانی در کار نبود تا کسی خریدن برده‌گان سیاه را شروع نکند. میل به سلطه، بر گوشت و تن زن ریشه دوانده بود؛ عضلات این میل در به بند کشیدن و انقیاد زنان، سخت، فربه و سترگ گشته بودند؛ و هوس قدرت‌طلبی‌اش در لذت سادیستی ناشی از برتری بی‌چون و چرایش غلیان کرده بود. هراندازه از وجدان انسانی - قبل از این‌که انسان‌ها بتوانند انسان‌های دیگر را بدل به دارایی شخصی خود کنند - می‌بایستی تحلیل رفته باشد؛ خیلی قبل‌تر از این‌که اولین برده‌گان سیاه به مستعمرات انگلیسی آورده شوند ته کشیده بود. هنگامی که برده‌داری زنان، در حکم بنیان بیمار جامعه، دایر گشت، نژادپرستی و دیگر آسیب‌های مبتنی بر سلسله‌مراتب به ناگزیر از دل آن سر برآوردند.

یک تجارت برده‌گان سیاه‌پوست هم هست که به زمان پیش از استعمارگری انگلیس برمی‌گردد و در جایی بوده که اکنون شرق ایالات‌متحده آمریکا است. در طول قرون وسطی، در اروپا محدود برده‌گان سیاهی وجود داشتند. این پرتغالی‌ها بودند که در عمل برای اولین بار ربودن و فروش سیاه‌پوستان را آغاز کردند. آن‌ها تجارت برده‌ی آتلانتیک را ایجاد کردند. لشکر عظیم برده‌گان سیاه به مستعمرات پرتغالی، اسپانیایی، فرانسوی، هلندی، دانمارکی و سوئدی آورده شدند.

در مستعمرات انگلیسی، همان‌طور که ذکر کردم، هر مرد متأهلی، یک برده داشت: همسرش. زمانی که مردان بر دارایی خود افزودند، برده‌های بیشتری خریداری کردند - برده‌گانی سیاه‌پوست که قبلاً آن‌ها را از راه اقیانوس آتلانتیک آورده بودند تا به‌عنوان برده بفروشند. ثروت هر مرد همواره با مقدار دارایی‌اش سنجیده شده است. یک مرد، ملک می‌خرد تا هم به دارایی خود بیفزاید و هم ثروت‌اش را به رخ سایرین بکشد. برده‌گان سیاه برای هر دو منظور خریداری می‌شدند.

قوانینی که موقعیت دارایی و ملک بودن زنان سفیدپوست را تثبیت می‌کردند، حال بر روی برده‌گان سیاه‌پوست اعمال می‌شدند. قانون الهی که ضمانت اجرایی برده‌گی زنان را برای مردان تضمین می‌کرد، اکنون به‌عنوان خواست خداوند، برای به برده‌گی کشاندن سیاهان توسط سفیدها تفسیر می‌شد. مفهوم ظالمانه‌ی فرودستی بیولوژیکی - که سرمنشأ توجیه انقیاد و تحقیر زنان نسبت به مردان بود، اکنون برای توجیه فرودستی سیاهان نسبت به سفیدان بسط یافته بود. شلاقی که برای شکافتن پشت زنان سفیدپوست در هوا می‌چرخید، اینک بر تن سیاه‌پوستان نیز فرود می‌آمد.

مردان سیاه و زنان سیاه، هر دو از سرزمین‌های مادری‌شان در آفریقا ربوده‌شده و به‌عنوان برده به فروش رسیدند، اما شرایط آن‌ها در برده‌گی در نوع خود متفاوت بود. مرد سفیدپوست دیدگاه خویش در زمینه‌ی فرودستی زنان را در مسأله‌ی برده‌داری سیاهان نیز حفظ کرده بود. ارزش

می‌توانست خشم و غضب صاحب قدرتمندش را علیه او برانگیزاند و منجر به حذف و نابودی‌اش گردد.

لباس‌های بلند و گرانی که نمایش‌دهنده‌ی زن، آسایش و تهی بودن‌اش بودند برای بسیاری‌شان درواقع واقعیت سرد و سنگین جای‌گاه او به‌عنوان یک دارایی جنسی را پوشانیده بود. از آن‌جاکه کارکرد او معنا بخشیدن به دارایی مرد بود، اغلب تصور می‌شد که او مالک آن دارایی است. واقعیت این است که او یک دستگاه تولیدمثل و شیئی زینتی، بدون هیچ حقوق سیاسی و خصوصی و نیز به‌دوراز هرگونه دعوی آزادی و منزلت بود.

نبوغ هر نوع سیستم برده‌داری در دینامیک‌هایی است که بتواند برده‌ها را از یک‌دیگر ایزوله ساخته، واقعیت وضعیت مشترک‌شان را پوشانده و طغیان متحد علیه سرکوبگر را امکان‌ناپذیر جلوه دهد. قدرت ارباب، غیرمشروط و مسلم است. اختیارات‌اش توسط قانون مدنی، نیروی نظامی، عرف و مجوز بیولوژیکی و الهی محفوظ است. برده‌گان طبق معمول، عقیده‌ی ستم‌گر نسبت به خود را درونی کرده و این عقیده‌ی درونی‌شده به شکل عارضه‌ی نفرت از خویشتن تبلور پیدا می‌کند. آن‌ها معمولاً یاد می‌گیرند از کیفیت‌ها و رفتارهایی - که گروه‌های هم‌نوع‌شان را توصیف می‌کند - بیزاری ورزیده و منافع شخصی خود را با منافع ستم‌گراشان تعریف کنند. جای‌گاه ارباب در آن بالا چنان محفوظ و مصون است؛ که فرد آرزو می‌کند خودش ارباب شود، یا به ارباب نزدیک‌تر شده و یا به‌واسطه‌ی امتیاز ناشی از حسن خدمت به ارباب، مورد تحسین و تقدیر واقع شود. خشم، غضب و عصبانیت در یک فرد فاقد قدرت نمی‌تواند بر ضد خودش نشانه رود؛ از این‌رو همواره بر ضد دیگر برده‌گان - که تجسم زنده‌ی فرودست بودن آن فرد هستند - به کار برده می‌شود.

در میان زنان نیز - آن‌طور که فیلیس چسپلر^۵ آن را «سیاست حرم‌سرا» می‌خواند - این دینامیک عمل می‌کند. زن اول، ظالم بر زن دوم، زن دوم، ظالم بر زن سوم و الی‌آخر...

قدرت زن اول، یا هر زن دیگری در حرم‌سرا که حقوق و امتیازاتی بر زنان دیگر دارد، نتیجه‌ی کارکرد بی‌قدرتی‌اش نسبت به ارباب است. ارائه‌ی سرویس جنسی یا تولیدمثل توسط آن زن می‌تواند توسط هر زن دیگری از طبقه‌ی جنسی‌اش انجام پذیرد. او، مشترکاً مانند همه‌ی زنان پست همان طبقه، همواره قابل جای‌گزین شدن است. این بدان معناست که هرگونه عمل ظالمانه‌ای که وی در حق دیگر زنان مرتکب شود، در لوای نماینده‌گی ارباب است. رفتار او در حرم‌سرا علیه دیگر زنان، هم‌سو با منافع اربابی است که سلطه‌اش را به‌واسطه‌ی نفرت زنان از یک‌دیگر تثبیت می‌کند.

درون حرم‌سرا، تمامی زنان، فاقد هرگونه قدرت واقعی و امکان تعیین سرنوشت، خشم فروخورده‌ی خود نسبت به ارباب و نیز نفرت درونی‌شده از هم‌نوع خود را معطوف دیگر زنان می‌کنند. این حقیقت - که زانی علیه یک‌دیگر چندپاره شده‌اند، در مقابل ارباب متحد نخواهند گشت - به‌نوبه‌ی خود، یک‌بار دیگر سلطه‌ی ارباب را تحکیم می‌کند.

در قلمرو مالک برده‌های سیاه، زن اول، سفیدپوست بود؛ باین‌حال ارباب، درواقع یا بالقوه، زنان موقت بسیاری نیز داشت که آشکارا و یا غیر آشکار زنان سیاه برده بودند. همسر سفیدپوست ارباب - علیه دیگر برده‌های جنسی وی - مأمور او می‌شد. خشم و نفرت‌اش نسبت به مالک‌اش تنها می‌توانست بر روی آن‌ها تخلیه شود که غالباً هم با قساوت و سنگدلی تمام همراه بود. تنفرش از هم‌نوع خود، متوجه آنانی می‌گردید که همانند او دارایی جنسی محسوب شده ولی برخلاف او سیاه‌پوست بودند. او هم‌چنین - با ملزم کردن و پای‌بند ساختن دختران سفیدپوست خویش به خانم

برده‌ی مرد سیاه در بازار دو برابر ارزش برده‌ی زن سیاه بود و ارزش کارش در مزرعه یا خانه دو برابر کار زن در نظر گرفته می‌شد.

وضعیت زن سیاه در برده‌داری ابتدا با جنسیت‌اش و سپس با نژادش تعیین می‌شد. ماهیت برده‌گی‌اش متفاوت از مرد سیاه بود، چرا که زن سیاه یک دارایی و کالای جنسی محسوب می‌شد و در معرض خواست جنسی ارباب سفید خود قرار داشت. در مزرعه یا خانه همان شرایط برده‌ی مرد را تحمل می‌کرد. به همان سختی کار می‌کرد، به همان درازا کار می‌کرد. خوراک و پوشاک‌اش همان‌قدر ناکافی بود، ارباب‌باش به همان میزان شلاق را بر بدن او فرود می‌آورد؛ اما زن سیاه به‌سان یک حیوان بارور، زادوولد می‌کرد و اسبی که بر او سوار می‌شد یا ارباب سفیدش بود یا برده‌ای سیاه او را انتخاب می‌کرد. ارزش اقتصادی‌اش همواره کمتر از ارزش مرد سیاه بود و ابتدا بر اساس ظرفیت‌اش به‌عنوان یک ماشین جوجه‌کشی برای تولید هر چه بیشتر ثروت یعنی برده‌گانی بیشتر برای ارباب و سپس بر اساس توانایی‌اش در کار مزرعه یا خدمت‌کاری خانه سنجیده می‌شد.

هنگامی که برده‌گان سیاه به مستعمرات انگلیسی‌ها آورده شدند، خصلت برده‌گی زنان سفیدپوست به طرز عجیبی تغییر یافت. همسران، دارایی شخصی باقی ماندند. هدف آن‌ها کماکان، سال از پی سال تا زمان مرگ، تولید فرزند پسر بود؛ اما اربابان از فرط خوشی ناشی از سلطه‌شان برای جسم آنان کارکرد جدیدی تعریف کردند: آن‌ها قرار شد اشیایی زینتی، مطلقاً بلااستفاده و به‌کلی منفعل و تزئینی باشند تا نشان‌دهنده‌ی ارزش مازاد ارباب باشند.

این آفرینش زن به‌مثابه‌ی یک زینت را می‌توان در تمامی جوامعی - که مبتنی بر برده‌داری زنان بوده و مردان به انباشت ثروت در آن‌جا پرداخته‌اند - مشاهده کرد. به‌عنوان نمونه در چین که هزاران سال پاهای زنان بسته می‌شد، پاهای یک زن فقیر، شل‌تر بسته می‌شد، چراکه اوهم‌چنان باید کار می‌کرد؛ پاهای او بسته می‌شد و پاهای شوهرش نه؛ این مسأله باعث برتری مرد بر زن می‌شد چراکه مرد می‌توانست سریع‌تر از او راه برود؛ باین‌وجود زن کماکان مجبور بود بچه بزیاد و بزرگ کند، کارهای خانه را انجام دهد و اغلب در مزرعه نیز کار کند؛ مرد نمی‌توانست زن را به‌طور کامل فلج کند، چراکه به کار او نیاز داشت. لیکن زنی که همسر یک مرد ثروتمند بود، کاملاً تحرک خود را از دست می‌داد؛ پاهایش آن‌چنان کوچک می‌شد که به‌کلی او را بی‌مصرف می‌ساخت مگر برای گاییده‌شدن و تولید نسل. میزان بی‌مصرفی زن، میزان تمول مرد را نشان می‌داد. فلج‌شدن فیزیکی کامل، اوج مد یک زن، ایده‌آل زیبایی زنانه و سنگ محک اروتیک هویت یک زن بود.

در آمریکا هم‌چون سایر جاه‌ها، اسارت فیزیکی هدف اصلی در بالا بودن مد زنانه بود. لباس یک خانم، یک نوآوری سادیستی بود که برای سوءاستفاده از بدن او طراحی شده بود. دنده‌هایش به سمت بالا و به داخل فشار داده می‌شد؛ کمرش به کوچک‌ترین اندازه‌ی ممکن آن‌چنان فشرده می‌گردید که همانند یک ساعت شنی می‌شد و دامن‌اش فراخ و بسیار سنگین بود. حرکاتی که می‌بایست باوجود این محدودیت‌های غالباً دردناک، به‌عنوان جوهر ظرافت زنانه تلقی شوند. «دوشیزه‌ها» مکرراً از حال می‌رفتند چراکه نمی‌توانستند نفس بکشند. آن‌ها بسیار منفعل بودند چراکه نمی‌توانستند هیچ تکانی بخورند.

هم‌چنین دوشیزه‌ها سبک‌مغزی اخلاقی و فکری را تعلیم می‌دیدند. هر نشانی از ذکاوت، ارزش یک زن را به‌عنوان شیئی زینتی به مخاطره می‌انداخت. هر کار زن اگر نشانه‌ی اراده و اصول منطقی بود با تعریف ارباب از زن به‌عنوان شیئی تزئینی در تناقض بود. هر طغیانی علیه انفعال کسل‌کننده - که طبقه‌ی برده‌دار به‌عنوان طبیعت زن مقدر کرده بود -

بودن، وادار کردنشان به پروراندن بی‌اراده‌گی شیءگونه در خود و صحنه گذاشتن بر رسم معمول ازدواج - خشم‌اش را علیه آن‌ها نیز اعمال می‌کرد. زندگی برده‌گان زن سیاه‌پوست - که بدن‌هاشان به‌واسطه‌ی سلطه‌ی مردان سفیدپوست، آماج بهره‌کشی وحشیانه‌تری بود - در رنج و خشم دائم بودند؛ زحمت کمرشکنی می‌کشیدند؛ کودکان‌شان از آن‌ها ستانده و فروخته می‌شد؛ برده‌گان جنسی اربابان‌شان بودند و معمولاً هم محکوم به تحمل خشم و قساوت زنان سفیدی بودند - که آنان نیز به‌نوبه‌ی خود به‌واسطه‌ی ظلم ناشی از جای‌گاه برده بودن در نوع خودشان، تحقیر می‌شدند.

سیاست حرم‌سرا - یعنی حس نفرت از خود در فرد ستم‌دیده که با انتقام از هم‌نوع خود عمل می‌کند و نیز گرایش برده‌ی زن به تعریف منافع فردی‌اش در راستای منافع ارباب - همگی دست‌به‌دست هم داده تا عملاً زنان سفیدپوست، زنان سیاه‌پوست و نیز مردان سیاه‌پوست نتوانند متوجه شباهت خارق‌العاده موقعیت خود با یک‌دیگر شده و این، مانعی برای اتحاد آن‌ها علیه ستم‌گر مشترک‌شان بود.

امروزه افراد زیادی وجود دارند که معتقدند تحولات اجتماعی به دلیل پروسه‌های مجزای از جسم^۶ صورت می‌گیرند: آن‌ها تغییرات را بر حسب پیشرفت‌های تکنولوژیکی یا آشکالی از قدرت‌های ماوراءالطبیعه توصیف می‌کنند. لیکن من بر این باورم که ما زنان می‌دانیم که پروسه‌های جدای از جسم وجود ندارند، می‌دانیم که تمامی تاریخ از پوست و گوشت بدن انسان نشأت می‌گیرد؛ چراکه ستم به‌وسیله‌ی یک جسم بر جسمی دیگر اعمال می‌شود؛ و تمامی تحولات اجتماعی بر روی عضله و استخوان انسان و به‌واسطه‌ی گوشت و خون سازنده‌گان انسانی آن بنا شده است.

دو تن از این سازنده‌گان تاریخ، خواهران گریمکه^۷ از چارلستون کارولینای جنوبی بودند. سارا، متولد ۱۷۹۲ و فرزند ششم از ۱۴ فرزند خانواده و آنجلینا، متولد ۱۸۰۵ و آخرین فرزند خانواده بود. پدرشان وکیلی ثروتمند بود که برده‌گان سیاه‌پوست زیادی داشت.

سارا در همان اوان کودکی علیه وضعیت خویش، به‌عنوان یک خانم و نیز علیه دهشت مستمر برده‌داری سیاهان سر به شورش گذاشت. اولین آرزویش این بود که وکیل شود، ولی توسط پدرش - که از او فقط می‌خواست برقصد، با مردان معاشرت کند و سپس ازدواج نماید - از تحصیل محروم شد. او بعدها نوشت: «من به آموختن، عشق می‌ورزیدم. روح من از پرورش مناسب محروم گردید و راهش مسدود و اشتیاقش خرد شد». در نوجوانی، آگاهانه قانون حاکم بر ایالات جنوبی را - که آموزش خواندن به برده‌گان را منع می‌کرد - دور زد. او در مدرسه‌ی یکشنبه‌ی برده‌گان به آن‌ها تعلیم خواندن می‌داد تا این‌که پدرش فهمید، اما حتا پس‌ازآن نیز به آموزش ندیمه‌ی خود ادامه داد. او نوشت: «چراغ را خاموش کرده و سوراخ کلید را می‌بستیم، درحالی‌که کتاب دیکته‌ی لغات جلومان باز بود، کنار آتش روی شکم خود دراز می‌کشیدیم. ما قانون کارولینای جنوبی را زیر پا می‌گذاشتیم». درنهایت این کار هم لو رفت و سارا - با علم به این‌که با ادامه‌ی این امر ندیمه‌اش شلاق خواهد خورد - آموزش خواندن را خاتمه داد. در سال ۱۸۲۱ سارا جنوب را ترک کرد و به فیلادلفیا رفت. او از آیین خانواده‌گی‌شان، اپیسکوپال^۸ براثت جست و کوئیکر^۹ شد.

آنجلینا نیز تحمل برده‌داری را نداشت. در سال ۱۸۲۹ - هنگامی که ۲۴ سال بیشتر نداشت - در یادداشت‌های روزانه‌ی خود نوشت: «این سیستم باید به‌شدت اشتباه باشد که حمایت از آن تنها از طریق نافرمانی از قوانین خدا امکان‌پذیر است». او نیز در سال ۱۸۲۸ به فیلادلفیا رفت.

در سال ۱۸۳۵ آنجلینا طی نامه‌ای به ویلیام لوید گریسون،^{۱۰} مبارز الغای برده‌داری نوشت: «زمینی که بر آن ایستاده‌ای جای‌گاه مقدسی‌ست. هرگز

و هرگز از دستش مده که اگر رهایش کنی، امید برده‌گان نیز از دست می‌رود. این اعتقاد عمیقاً واقعی و قلبی من است که این آرمان ارزش جان فدا کردن را دارد». گریسون این نامه را در روزنامه‌ی الغای برده‌داری به نام **آزادی‌خواه**،^{۱۱} به چاپ رساند که در پیش‌گفتار آن آنجلینا را به‌عنوان عضو یک خاندان برجسته‌ی برده‌دار معرفی کرده بود. در پی آن، آنجلینا به علت بی‌آبرو کردن خانواده‌اش، به‌طور گسترده‌ای مورد شتمات و نکوهش دوستان و آشنایان قرار گرفت. سارا نیز او را سرزنش کرد.

در سال ۱۸۳۶ سرنوشت‌اش را به‌عنوان یک خائن به نژاد و خانواده‌ی خود از طریق انتشار یک مقاله‌ی ضد برده‌داری با عنوان «درخواستی به زنان مسیحی جنوب» مشخص کرد. برای اولین بار شاید در تاریخ جهان، یک زن، زنان دیگر را مورد خطاب قرار داد و از آنان خواست که به‌عنوان یک نیروی انقلابی برای براندازی سیستمی ظالمانه متحد شوند و برای اولین بار در خاک آمریکا، یک زن خواستار این شد که زنان سفیدپوست هویت خود را با رفاه، آزادی و شرافت زنان سیاه‌پوست تعریف کنند:

بگذارید زنان، در جامعه ابراز وجود کنند و به قانون‌گذاران مختلف عریضه بنویسند و از همسران، پدران، برادران و پسران خود برای لغو نهاد برده‌داری درخواست کنند؛ دیگر زنان را به شلاق و زنجیر، به تاریک‌اندیشی و افول اخلاقی نکشانند؛ دیگر شوهران را از همسران و کودکان را از والدین‌شان جدا نکنند؛ دیگر مردان، زنان و کودکان را به کار بدون دستمزد مجبور نکنند؛ دیگر با برده‌گی و سرکوب سخت، زندگی آن‌ها را تلخ و ناگوار نکنند؛ دیگر شهروندان آمریکایی را به شرایط دهشتناک برده و «دارایی شخصی» نکشانند؛ دیگر تصویر خدا را در انحرافات انسانی برای به‌دست آوردن چیزهای فناپذیری مثل طلا و نقره تغییر ندهند.

آنجلینا زنان سفیدپوست ایالات جنوبی را ترغیب کرد که محض خاطر تمامی زنان، گروه‌های ضد برده‌داری تشکیل دهند؛ به قانون‌گذاران عریضه بنویسند؛ در شناخت واقعیات دهشتناک برده‌داری خود را آموزش دهند؛ با خانواده و دوستان و آشنایان علیه برده‌داری صحبت کنند؛ از خانواده‌های خود بخواهند که برده‌های خود را آزاد کنند؛ به برده‌گانی که آزاد نشده‌اند دستمزد بپردازند؛ با آزاد ساختن برده‌گان هر جا که ممکن است و نیز با تعلیم خواندن و نوشتن به آن‌ها به مبارزه با قانون برخیزند. او در اولین تفسیر سیاسی خود از موضوع نافرمانی‌های مدنی به‌عنوان یک اصل عملی نوشت:

ولی عده‌ای از شما خواهند گفت: ما نه می‌توانیم برده‌گان‌مان را آزاد کنیم و نه می‌توانیم به آن‌ها تعلیم خواندن و نوشتن بدهیم چراکه قانون دولتی، ما را از این کار منع می‌کند. تعجب نکنید وقتی‌که می‌گویم چنین قوانین فاسدی نباید مانعی برای انجام وظیفه‌ی شما شوند... اگر قانونی به من امر کند که گناه کن، من آن را زیر پا خواهم گذاشت؛ اگر مرا به عذاب کشیدن فراخواند، غافلگیرانه می‌گذارم راه خود را بگیرد و برود. اصول و قوانین مبتنی بر اطاعت کورکورانه و سرسپردگی بی‌حدوحصر به هرگونه قدرت بشری، خواه اجتماعی و خواه وابسته به کلیسا، یک دکتربین استبدادی‌ست.

این مقاله توسط مسئولان پست ایالات جنوبی سوزانده شد؛ به آنجلینا در سرمقاله روزنامه‌ها اخطار داده شد که دیگر هرگز به جنوب بازنگردد؛ از سوی خانواده‌اش نیز طرد شد. پس از نشر این «درخواست» بود که وی بدل به مبارزی تمام‌عیار برای لغو برده‌داری گشت.

آنجلینا در سال ۱۸۳۶ نیز، در قالب یک‌رشته نامه به کاترین بیچر اولین بحث با درک کامل فمینیستی در مبارزه با ستم بر زنان را تبیین کرد:

اینک معتقدم که این حق زن است که در کلیه‌ی قوانین و مقرراتی که بر او حکم می‌رانند - خواه از طرف دولت و خواه کلیسا، حق انتخاب داشته باشد؛ و مناسبات کنونی جامعه، عیناً مصداق نقض

نامه‌ی روحانیون می‌گوید: «ما توجه شما را به خطراتی جلب می‌کنیم که در حال حاضر، **شخصیت زن** را با آسیب دائمی و همه‌جانبه تهدید می‌کند». من درشگفتم که آن‌ها توجه هم‌جنسان مرا به این موضوع جلب کرده‌اند چراکه بر این باورم که اگر زنی جویای آن شود، خیلی زود پی خواهد برد که خطر هم‌اکنون در حال وقوع است، منتها از جانب منبعی کاملاً متفاوت... این خطر از سوی کسانی‌ست که دیربازی‌ست زمام امور **قبضه‌شده** را در دست دارند؛ از سوی آنانی که نمی‌خواهند بگذارند ما به آن حوزه‌ای - که خداوند ما را برای رسیدن به آن آفرید - وارد شویم؛ و آنانی که هم‌پیمان شده‌اند تا افکار نامیرای زنان را درهم‌شکنند. درشگفتم چراکه معتقدم حقوق زنان هم‌چون حقوق برده‌گان تنها نیاز به کندوکاو دارد تا درک شده و اثبات گردد؛ کندوکاو حتا توسط آن‌ها که در حال حاضر می‌کوشند میل سرکش به آزادی روحی و روانی را خفه کنند؛ میلی که در سینه‌ی بسیاری زبانه می‌کشد ولی از ابراز آن بیم دارند.

در این رویارویی با روحانیون ماساچوست، جنبش حقوق زنان در آمریکا زاده شد. دو زنی که به طرفداری از کلیه‌ی هم‌نوعان ستم‌دیده‌ی خود سخن گفتند، به نام زنان و به خاطر زنان مصمم به دگرگون ساختن جامعه شدند. کار آنجلینا و سارا گریمکه که در تحلیل سیاسی استبداد بسیار عمیق، در فوریت انقلابی‌اش بسیار الهام‌بخش، در بیزاری‌اش از اسارت انسان‌ها بسیار سرکش و در درک‌اش از ستم مشترک بر کلیه‌ی زنان و مردان سیاه‌پوست بسیار رادیکال بود؛ الیافی بود که جامه‌ی اولین جنبش فمینیستی از آن بافته شد. الیزابت کدی استانتون، لوکرتیا موت، سوزان بی. آنتونی، لوسی استون این‌ها دختران خواهران گریمکه بودند که در نتیجه‌ی کارهای شگفت‌انگیز آنان زاده شدند.

معمولاً گفته می‌شود تمامی آنانی که سردمدار حقوق زنان بوده‌اند، در صف مبارزین الغای برده‌داری نیز بوده‌اند، اما این‌طور نبوده که تمام مبارزین و سردمداران لغو برده‌داری از حقوق زنان دفاع می‌کردند. حقیقت تلخی‌ست که بسیاری از مردان مبارز الغای برده‌داری با حقوق زنان ضدیت داشتند. فردریک داگلاس - برده‌ی سابق سیاه‌پوست که قویاً از حقوق زنان حمایت می‌کرد - در سال ۱۸۴۸ درست بعد از کنوانسیون سنکا فالز،^{۱۲} این ضدیت را این‌گونه وصف نمود:

بحث درباره‌ی حقوق حیوانات نسبت به بحث حقوق زنان با خوشنودی بسیار بیشتری موردتوجه کسانی قرار خواهد گرفت که در سرزمین ما از آن‌ها با عنوان انسان **خرده‌مند و درستکار** یاد می‌شود. به‌زعم آنان، این تصور که زنان را محق حقوقی هم‌پای مردان بدانی، مصداق آلودگی به افکار شیطانی‌ست. بسیاری که نهایتاً پی‌برده‌اند که «کاکا سیاه‌ها» نیز هم‌چون دیگر اعضای خانواده‌ی بشری دارای حقوقی هستند، هنوز مانده تا متقاعد شوند زنان نیز چنین حقوقی دارند... درواقع برخی از این افراد از آرمان ضد برده‌داری دست‌شسته‌اند مبدا که در تأیید این بدعت خوفناک - که زنان نیز درزمینه‌ی حق‌وحقوق از شرایط یکسانی مانند مردان برخوردار باشند - تأثیری بگذارند. به عقیده‌ی چنین افرادی، سیستم برده‌داری آمریکا با تمام دهشتی که به همراه دارد - نسبت به این ایده‌ی **شوروانه** احتمال محکوم شدن‌اش کمتر است.

در جنبش ضد برده‌داری همانند اغلب جنبش‌ها برای تحولات اجتماعی، زنان همواره جزو نیروهای متعهد بوده‌اند؛ زنان کاری که می‌بایست انجام می‌شد را پیش می‌بردند؛ زنان ستون فقرات و بازویی بودند که تمامی بدنه را سر پا نگه می‌داشت؛ اما آن زمانی که زنان مدعی حق‌وحقوق خویش شدند، به‌طور تحقیرآمیزی نادیده‌گرفته‌شده، مورد تمسخر قرار گرفته و به آن‌ها گفته شد که مبارزه‌ی آن‌ها خودخواهانه بوده و نسبت به مبارزه‌ی

حقوق بشر، قبضه‌ی شدید قدرت، تصاحب و قبضه کردن هر آن چه به شکل غیرقابل تغییر و خدایی مال او هستند است؛ بنابراین جنایات ظالمانه بر زنان اعمال می‌کند، اذیت‌های بی‌حدوحساب در محدوده‌ی اجتماعی در حال انجام است و تأثیری که بر جهان دارد این است که به شکل مستمر تنها ایجاد شرارت می‌کند.

از دل تعهدش به مبارزات الغای برده‌داری بود که آگاهی فمینیستی‌اش رشد و بالنده‌گی یافت: «تفحص در حقوق برده‌گان مرا به درکی بهتر از حقوق خویش رهنمون ساخت». سارا گریمکه نیز در سال ۱۸۳۶ جزوه‌ای با عنوان «رساله‌ای به روحانیون ایالات جنوبی» منتشر کرد که در آن ادعاهای آن‌ها مبنی بر توجیه برده‌داری آمریکایی با استناد به توجیه آن در انجیل را رد می‌کند. از این زمان به بعد، سارا و آنجلینا چه در ملاعام و چه در خفا، در فعالیت‌های سیاسی با یکدیگر هم‌پیمان بودند.

در سال ۱۸۳۷ خواهران گریمکه در یک کنوانسیون ضد برده‌داری در نیویورک حضور یافتند و در آن‌جا اظهار داشتند که زنان سیاه‌پوست و سفیدپوست پیمان خواهری داشته و نهاد برده‌داری سیاهان از تعصب نژادی شمالی‌ها تغذیه شده است؛ و این‌که مردان سیاه‌پوست و زنان سفیدپوست نیز دارای شرایط همسانی هستند:

برده‌گان زن، هم‌میهنان ما هستند. **آن‌ها خواهران ما هستند؛ و از نظر ما به‌عنوان زن، حق دارند که در پی همدردی برای رنج‌هاشان و دعا و تقلا برای رهایی خویش باشند.** مردمان ما، استاندارد غلطی برای قضاوت شخصیت یک مرد بنانهاده‌اند؛ چراکه در ایالات برده‌دار، مردان رنگین‌پوست چپاول می‌شوند؛ در فرومایگی محض قرار می‌گیرند؛ با حقارت و خفت با آن‌ها رفتار می‌شود؛ و در این‌جا هم در دنباله‌روی محض از جنوب، ما از باهم خوردن، سواری، پیاده‌روی، معاشرت، گشودن مراکز آموزشی و حتا جانورشناسی‌مان برای مردم رنگین‌پوست مضایقه می‌کنیم مگر آن‌که آن‌ها را در قالب خدمت‌کار یا نوکرانی خاکی و حقیر در برابر آن‌گلو-آمریکایی‌ها ببینیم. چه کسی تاکنون مزخرفاتی به این حد شروانه در یک کشور با نظام جمهوری به گوش‌اش خورده‌است؟

زنان باید همدردی ویژه‌ای - با ستم‌هایی که بر مرد رنگین‌پوست می‌رود - حس کنند، چراکه هم‌چون او، زنان نیز به کنده‌دنی متهم شده و حق تحصیل آزاد از آنان سلب شده است.

در سال ۱۸۳۷ واکنش عمومی علیه خواهران گریمکه شدت گرفت. روحانیون ماساچوست نامه‌ای مذهبی در محکومیت فعالیت زنان نوشتند:

ما توجه شما را به خطراتی جلب می‌کنیم که در حال حاضر، **شخصیت زن را با آسیبی دائمی و همه‌جانبه تهدید می‌کند...** ما چاره‌ای جز اظهار تأسف - از عمل اشتباه آنانی که زنان را به ایفای نقشی دردرساز و زننده در امور اصلاحات ترغیب می‌کنند - نداریم؛ ما اعمال آن جنسی را که جای‌گاه خود را فراموش کرده و در قالب شخصیت سخنرانان و معلمان عمومی، دوره گرفته‌اند، تأیید نمی‌کنیم؛ ما علی‌الخصوص محکوم می‌کنیم تماس نزدیک و صحبت‌های لاقیدانه و بی‌پروای زنان را درباره‌ی چیزهایی که نباید سخنی از آن به میان بیاید؛ صحبت‌هایی که در آن‌ها نجابت و وقار به‌عنوان زینت زندگی خانواده‌گی - که سنگ بنای اعتبار حقیقی زن در جامعه را تشکیل می‌دهد - مورد لطمه قرار می‌دهد و به نظر ما راه را برای انحطاط و ویرانی باز می‌کند.

آنجلینا در پاسخ به نامه روحانیون نوشت: «ما برخلاف انتظار در موقعیت بسیار دشواری قرار گرفته‌ایم؛ در خط مقدم مبارزه‌ای کاملاً نوین - مبارزه‌ای برای **حقوق زنان** به‌عنوان موجوداتی معقول، باهوش و مسئول». پاسخ سارا که بعدها به‌عنوان بخشی از تحلیل ساختاری ستم بر زنان با عنوان **نامه‌هایی در باب برابری جنسی و وضعیت زنان** منتشر شد بدین شرح است:

اصلی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد. آن‌طور که الیزابت کدی استانتون در یادداشت‌های خود می‌نویسد:

در طول شش سال جنگ داخلی، وقتی که زنان خواهان الغای برده‌داری بودند و متحمل مشقات زیادی شدند تا مردم را با شور و شوق رهایی الهام ببخشند، با عناوین «خردمند، وظیفه‌شناس و روشن‌بین» به‌شدت مورد احترام واقع شدند، ولی وقتی برده‌گان رها شدند و این زنان خواستار این شدند که به‌عنوان شهروندان آن جمهوری و یکسان در پیشگاه قانون، در تجدید بنای جامعه به رسمیت شناخته شوند، به‌یکباره تمامی آن فضایل به‌سان شبنمی در مقابل آفتاب صبحگاهی ناپدید گشت؛ و همواره چنین بوده است: مادامی که زحمات زنان نسبت به تلاش مردان در درجه‌ی دوم اهمیت واقع باشد و جنس مرد مورد تمجید قرار گیرد، شایستگی زنان بدون هیچ اما و اگری مورد قبول است؛ اما به‌محض این‌که زنی جرأت کند مدعی حقوق و امتیازات خویش شود، تمامی ثبات، منش، پوشش، قیافه‌ی ظاهری و شخصیت‌اش دست‌آویزی برای استهزاء و تحقیر می‌گردد.

همان‌طور که استانتون اشاره کرده است «زنان با کاکا سیاه‌ها عنوان دوطبقه‌ی طردشده و مورد تنفر در یک‌جا و خارج از بهشت سیاسی ایستادند»، ولی اکثر مبارزین ضد برده‌داری مرد و جناح جمهوری خواه - که برای نماینده‌گی آن‌ها آمده بودند - هیچ تعهدی حتا به حقوق اجتماعی زنان نداشتند چه رسد به تحول اجتماعی رادیکالی که خواست فمینیست‌ها بود. این مردان، در عوض، متعهد به سلطه‌ی مرد، سرمایه‌گذاری بر روی امتیازات مردانه و حفظ برتری مردان بودند.

در سال ۱۸۶۸ اصلاحیه‌ی چهاردهم که مردان سیاه‌پوست را از برده‌گی می‌رهاند - به تصویب رسید. در همین اصلاحیه بود که کلمه‌ی «مرد» برای نخستین بار در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا استفاده شد تا اطمینان حاصل گردد که اصلاحیه‌ی چهاردهم حتا به‌طور تصادفی نیز هیچ‌گونه حق و حقوق قانونی و یا حق رأی برای زنان قائل نخواهد شد.

این خیانت، تحقیرآمیز بود. مردان مبارز الغای برده‌داری به همان زنانی که سازمان‌دهی، سخنرانی و پخش اعلامیه‌هاشان تأثیر به‌سزایی در لغو برده‌داری داشت خیانت کردند. این مردان به نیمی از جمعیت برده‌گان سابق، یعنی زنان سیاه‌پوست - که تحت اصلاحیه‌ی چهاردهم، فاقد موجودیت مدنی بودند - خیانت کردند. مردان سیاه‌پوست اکنون به مردان سفیدپوست پیوستند تا حقوق مدنی زنان سیاه‌پوست را انکار کنند؛ مردان مبارز الغای برده‌داری به برده‌داران سابق ملحق شدند؛ برده‌گان سابق به برده‌داران سابق پیوستند؛ مردان سیاه‌پوست و سفیدپوست با یکدیگر هم‌پیمان شدند که جای‌گاه مردان را علیه زنان سیاه‌پوست تحکیم کنند. آن‌طور که سوژورنر تروث^{۱۳} در سال ۱۸۶۷ پیش‌بینی کرد، پیامدهای ناشی از اصلاحیه‌ی چهاردهم برای زنان سیاه‌پوست یک سال پس از تصویب آن خود را نشان داد:

من از سرزمین برده‌گان می‌آیم، آن‌ها در حدی از آزادی برخوردار بوده‌اند که شانس براندازی تنها بخشی از برده‌داری و نه تمامی آن را داشته‌اند. من اما می‌خواهم که ریشه و شاخ و برگ آن برانداخته شود. تنها آن زمان است که همه‌ی ما به‌راستی آزاد خواهیم بود... جنب‌وجوش عظیمی برای رسیدن مردان رنگین‌پوست به حق‌شان در جریان است اما حرفی از زنان رنگین‌پوست در میان نیست؛ و اگر مردان رنگین‌پوست به‌حق خود برسند و زنان رنگین‌پوست نرسند، آن‌گاه مردان رنگین‌پوست را خواهید دید که اربابان این زنان می‌شوند و این به همان بدی گذشته خواهد بود.

اگر قرار باشد «ریشه و شاخ و برگ» برده‌داری خشکانده شود، این زنان‌اند که باید آن را بخشکانند. مردان، آن‌طور که تاریخ‌شان گواهی می‌دهد، تنها

جوانه‌های آن را کنده و گل‌های آن را می‌چینند. از شما می‌خواهم که خود را به آزادی خویش متعهد بدانید؛ از شما می‌خواهم که به چیزی کمتر از آن قانع نشوید، مصالحه نکنید، معامله نکنید و فریب وعده‌های بی‌اساس و دروغ‌های ظالمانه را نخورید. می‌خواهم به شما یادآوری کنم که اگر برده‌داری از بیخ و بن و از برگ و شاخه نابود نشود، گویی که اصلاً از بین نرفته است. از شما می‌خواهم به خاطر بیاورید که آن‌قدر زمان مدیدی برده بوده‌ایم که گاهی فراموش می‌کنیم که آزاد نیستیم. می‌خواهم خاطرنشان کنم که ما آزاد نیستیم. از شما می‌خواهم که به انقلاب زنان متعهد باشید - انقلابی متشکل از تمامی زنان، توسط تمامی زنان و برای تمامی زنان؛ انقلابی با هدف برکندن ریشه‌ی استبداد به‌گونه‌ای که هرگز دیگر توان سر برآوردن نیابد. □

یادداشت‌ها:

۱- ماری آن ایوانس (Mary Anne Evans: 1819 - 1880) با نام مستعار George Eliot، نویسنده، روزنامه‌نگار، مترجم و شاعر انگلیسی بود. به گفته‌ی خودش، دلیل برگزیدن نامی مردانه در کلیه‌ی کارهایش این بوده است که اطمینان حاصل کند نوشته‌هایش از سوی ناشرین و نیز خواننده‌گان جدی گرفته می‌شوند. وی بدین وسیله می‌خواست از کلیشه‌هایی که نوشته‌های زنان آن عصر را در حد رمان‌های سطحی عاشقانه تنزل می‌داد، خلاص شود. از دیگر نویسندگان قرن نوزدهم انگلیس می‌توان به خواهران برونته نیز اشاره کرد که قبل از شهرت، نوشته‌های خود را با نام مستعار مردانه منتشر می‌کردند. (مترجم)

۲- ارسال شده برای «سازمان ملی زنان»، واشینگتن دی‌سی، ۲۳ آگوست ۱۹۷۵، یادبود ۱۵۵امین سالگرد حق رأی زنان؛ جامعه‌ی کلیسای بوستون، ۹ نوامبر ۱۹۷۵.

۳- لازم به ذکر است که نقطه‌نظر ما (مترجمین) در مورد منشأ تاریخی فرودستی زنان با نویسنده یکسان نیست. به نظر ما، رابطه‌ی کاملاً مستقیمی است بین پیدایش طبقات و جوامع طبقاتی به‌عنوان سرمنشأ فرودستی، برده‌گی، مالکیت و سلطه‌ی مردان بر زنان.

۴- رود Thames، طولانی‌ترین رودخانه‌ی انگلیس بوده که بخش اعظم آن در لندن جاری‌ست. (مترجم)

۵- Phylis Chesler

۶- Disembodied processes

۷- Grimké

۸- Episcopal religion: مذهب اسقفی یا اپیسکوپالین (کلیسای پروتستان اسقفی) یک مذهب مسیحی خط اصلی انگلیکن است که عمدتاً در ایالات متحده، هندوراس، تایوان، کلمبیا و... یافت می‌شود. قدرت اصلی این فرقه در استفاده روحی از اعمال مذهبی‌ست. (مترجم)

۹- Quaker یا «دوستان»، اعضای خانواده‌ای از جنبش‌های مذهبی هستند که جامعه‌ی مذهبی دوستان خوانده می‌شوند. دکترین اصلی آن‌ها «کشیش بودن همه‌ی مؤمنان» است؛ آموزه‌ای که از آیه‌ای در عهد جدید برگرفته شده است. (مترجم)

۱۰- William Lloyd Garrison

۱۱- Liberator

۱۲- Seneca Falls Convention: اولین کنوانسیون حقوق زنان بود که در جولای ۱۸۴۸ در سنکافلز در شهر نیویورک برگزار شد و در آن بر سر حقوق زنان و شرایط اجتماعی، مدنی و مذهبی و ... به بحث پرداخته شد. (مترجم)

۱۳- Sojourner Truth (۱۷۹۷-۱۸۸۳) اولستر، نیویورک: مدافع حقوق زنان و از مبارزان الغای برده‌داری در آمریکا بود. (مترجم)

گزارش ارسالی توسط یکی از خواننده گان افغانستانی نشریه ی هشت مارس



نیستی، تو قابل اعتماد نیستی، اگر بدون اجازه ی من از خانه بیرون بروی تو را می کشم.

شکنجه کردن، زدن حتا کشتن دخترهای جوان در سال های اخیر در آلمان شدت گرفته است. یک سال پیش یک مرد افغانستانی که با فامیل اش تازه به آلمان آمده بود، سر زن اش را به جرم برداشتن روسری، تراشید و زن از ترس، صدای اش را بالا نکرد و ماه ها در خانه ماند و شکایت ننمود. یک دختر جوان پاکستانی به جرم دوست پسر داشتن در دارمشتات توسط پدر و برادرش به فجیع ترین شکل کشته و جسدش در جنگل پنهان شده بود که توسط پولیس کشف شده و پدر و برادر محاکمه شدند. آن ها در دادگاه به جرم شان اعتراف نموده گفتند: ما حکم شریعت را جاری کردیم؛ و از کرده ی شان اظهار پشیمانی نکردند. این در حالی است که پسران جوان و بیشتر مردان اجازه دارند دست به هر کاری بزنند، دوست دختر داشته باشند، باده نوشی کنند و روابط جنسی گوناگون با زنان، مایه ی افتخارشان است. مردان متأهل زیادی هستند که به مراکز فحشاء می روند، مراکزی که توسط دولت آلمان از سال ۱۹۹۱، رسمیت یافته است. آن ها به این رابطه ی شان افتخار می کنند؛ اما در عین حال زنان و یا دختران شان اجازه ی صحبت با «نامحرم» را ندارند و بیرون رفتن از خانه بدون اجازه ی شوهر و یا مردان خانواده و بدون پوشش اسلامی برای شان جرم محسوب می شود.

به راسه گفتم چرا به پولیس زنگ نزدی؟ گفت: نه، من پدرم را دوست دارم. او به من زحمت زیاد کشیده و مرا از چنگ دولت سوریه نجات داده تا به این جا آورده من نمی خواهم زحمات اش را بر باد دهم. از او پرسیدم: چندساله هستی؟ گفت: نُه ساله. گفتم: اگر بخواهی من شکایات را به مقامات می رسانم. پدرت باید جواب گو باشد. این ستم است باید در برابر آن ایستاده شوی و از حق انسانی ات، دفاع کنی! گفت: تو راست می گویی اما من نمی توانم این کار را بکنم. من تحقیر شدن و توهین به پدرم را پذیرفته نمی توانم.

راسه حالا تحت شرایط مشخصی اجازه ی رفتن به مکتب را یافته است. از او خواستم تا گاه گاهی پیش من بیاید. پذیرفت و گفت حتمن. با خود گفتم من به روشنگری ات، ادامه خواهم داد. تو باید آگاه و بینا شوی. تو باید حق انسانی ات را درک کرده و واقعیات را بدانی. تو باید آگاه بشوی و رشد کنی با بتوانی در موقعیت زنان در کشورت و جهان نقش بازی کنی. من این روحیه را از ابتدا در تو دیده و تشخیص داده ام. □

«راسه» به شدت ترسیده بود. آرام آرام حرف می زد، مثل بید می لرزید و چهارچشمه به اطراف نگاه می کرد. ازین که مدتی می شد او را ندیده بودم اظهار نگرانی کردم. به آرامی جواب داد: در خانه بودم. رنگاش پریده و چهره اش پژمرده بود.

یک سال پیش زمانی که او را برای اولین بار دیدم روحیه ی دیگری داشت. او با پدر، مادر، خواهر و برادر خردسالش تازه چند ماهی بود که به اروپا رسیده بودند و از این که به آلمان آمده است، خوشحال بود. در یک روز گرم تابستانی که روسری ضخیمی پوشیده بود از او پرسیدم: گرمی نمی کنی؟ گفت: چرا، خیلی سخت است. گفتم: چرا آن را بر نمی داری؟ گفت: من می خواهم اما پدرم نمی گذارد.

پوشیدن روسری در آلمان، جبری نیست؛ اما توسط عده ای از مردان متعصب پوشیدن آن به دختران و زنان جوان، تحمیل می شود. بیشتر زن ها مخالف حمل آن هستند چنان چه در جایی که احساس امنیت کنند آن را برمی دارند.

این بار وقتی او را دیدم شادابی و طراوت سابق را نداشت. از او پرسیدم: چه شده چرا این قدر افسرده به نظر می رسی، خیلی وقت است دیده نمی شوی، کجا بودی؟ گفت: دو ماه شده که در خانه بودم و مکتب هم نرفتم. وقتی دلیل آن را جویا شدم. گفت: دوماه پیش بعد از رخصتی و بیرون شدن از مکتب با یک هم صنفی پسر مشغول صحبت بودم که پدرم آمد. او وقتی مرا مشغول صحبت با یک نامحرم بیگانه دید با خشونت به من نگریسته و بدون رعایت و توجه به هم صنفی ها و ره گذرها عصبانیت اش را آشکار کرده گفت: برویم! من هم بدون خداحافظی از هم صنفی هایم به راه افتادم. وقتی به خانه رسیدیم مرا به وسط اتاق تپله نموده گفت: ما به این جا نیامدیم که کافر شویم، من تو را اجازه ی رفتن به مکتب ندادم که کافر شوی و با بچه ها رابطه بگیری؟ او فرصت جواب و صحبت به من نداد. دروازه ی اتاق را بست و کمر بنداش را بیرون نموده شروع به لت و کوب من نمود. ضربات کمر بند که با شدت و هیبت فرود می آمد رده های سرخ کبود رنگ را بر شانه و پشتم به جا می گذاشت. من داد می زدم و ناله می کردم او به عوض این که به من رحم کند و از زدن دست بکشد بر شدت ضربات اش می افزود و با آواز بلند نعره می کشید که جیغ نزنم و ناله نکنم که صدایم را نامحرم ها می شنوند. چند دقیقه بعد من دیگر چیزی نفهمیدم و از حال رفتم. بعدها مادرم به من گفت او تو را آن قدر زد که بی حال شدی و بعد درب اتاق را بسته و از خانه بیرون رفت. بعد از این که به هوش آمدم پدرم پیش من آمده گفت: دیگر اجازه ی رفتن به مکتب را نداری، تو آدم

فیلم «سال صفر» جنبش رهایی زنان ایران (۱۹۷۹)

Mouvement de libération des femmes iraniennes,

Année zero (1979)

* Sylvina Boissonnas
Claudine Mulard
Michelle Muller



«وقتی زنان ایرانی زنجیرهایشان را پاره می‌کنند، همه‌ی زنان جهان‌اند که به همراه آن‌ها پیش می‌روند!»

تیتیر اطلاعاتیه‌ی «زنان در جنبش»، ۱۱ مارس ۱۹۷۹ در همبستگی با زنان ایران

این فیلم مستند توسط برخی از فعالین* «زنان در جنبش» (MLF: Des femmes en mouvement) در سال ۱۹۷۹ ساخته شده است. این مستند تلاشی برای ثبت مبارزات زنان ایران علیه حجاب اجباری بوده است. چون حدوداً یک ماه بعد از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، خمینی فرمان اجباری شدن حجاب را اعلام کرد و هزاران زن مبارز و آزادی‌خواه چندین روز متوالی در مخالفت با فرمان حجاب اجباری به خیابان‌ها ریختند. در تاریخ ۸ مارس ۱۹۷۹ (۱۷ اسفند ۱۳۵۷)، گروهی از زنان MLF از فرانسه به تهران سفر کردند تا در همبستگی با مبارزات زنان ایرانی علیه رژیم تفوکراتیک، این مبارزات را ثبت کرده و پخش نمایند. آن‌ها معتقد بودند با این فیلم با تفکر، زندگی، چرخش و خیزش مبارزات زنان ایران همراه شده‌اند. در این مستند ما شاهد حضور زنانی چون کیت میلِت از اعضای «کمیته‌ی بین‌المللی حق زنان» (SIDF) نیز هستیم. کمیته‌ای که در ماه مارس ۱۹۷۹ به ابتکار عمل ۱۰۱ نفر از شخصیت‌های شناخته‌شده (کسانی چون سیمون دوبووار، ژیزل حلیمی، نوال سعدوای، لیلای ابوسیف، کیت میلِت، آنی‌یس واردا، کولت اوردی، گلوریا استینم ...) از ۱۵ کشور جهان برای همبستگی هرچه بیشتر با جنبش بین‌المللی زنان ایجاد شد. این مستند ارزشمند اگرچه فقط برش‌های کوتاهی از جسارت و مقاومت زنان ایران در مقابله با تثبیت قدرت نیروهای پدر/مردسالار و واپس‌گرای اسلامی و ظهور جمهوری اسلامی را بازنمایی می‌کند، اما مهم‌ترین و معتبرترین سند برای ثبت تولد جنبش نوین زنان در ایران است که به همت و با همبستگی جنبش بین‌المللی زنان تهیه شده است.

تا جایی که تحقیقات ما نشان می‌دهد این فیلم سال‌ها در جنبش زنان ایران ناشناخته باقی‌مانده و به فارسی ترجمه نشده بود، از این رو «کمیته‌ی برگزاری هشت مارس» (که پس از اولین مجمع عمومی به «سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)» تغییر نام داد) این مسئولیت را به عهده گرفت و برای اولین بار این مستند را در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۶) به فارسی ترجمه و صداگذاری کرد و در اختیار جنبش زنان ایران قرار داد. هدف کمیته‌ی برگزاری هشت مارس که باوجود حداقل امکانات و تجربه دست به این عمل زدند، این بود که به یک ضرورت تاریخی پاسخ دهند. ضرورت این بود که هم پایه‌گذاران جنبش نوین زنان ایران که در این خیزش جسورانه شرکت کرده بودند و هم مبارزات و اهداف‌شان به نسل جوان جنبش معرفی شوند. نسل جوانی که به شکل جمعی و فردی، آگاهانه یا خودبه‌خودی و با افت‌وخیز فراوان، نزدیک به چهل سال است که در مقابل حجاب اجباری مبارزه کرده و می‌کند. نسلی که نیاز دارد بر تجربه‌ی تاریخی جنبش زنان در ایران و جهان تکیه کند تا بتواند با تکیه بر شانه‌های مبارزات نسل‌های پیش از خود، پروازی هر چه بلندتر و مبارزاتی هر چه موفق‌تر برای رهایی زنان را تجربه نماید. علاوه بر این تاریخ مبارزات زنان همواره توسط نیروهای پدر/مردسالار طبقاتی مختلف که منافع خود را دنبال می‌کنند، عمدتاً حذف و مصادره به مطلوب شده است، بنابراین یکی از ضرورت‌ها، مقابله با این استحاله‌ی تاریخی بوده و هست.

در پاسخ به این ضرورت‌ها بوده و هست که ما کماکان این اثر ارزشمند را برای بازنمایی یک لحظه‌ی تاریخی و بخش مهمی از مبارزات جنبش زنان در ایران و جهان به‌روزرسانی می‌کنیم. □

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

بهار ۱۳۹۶

« شما می‌توانید این مستند را با صداگذاری فارسی در این آدرس ببینید: <https://youtube.com/watch?v=xrRiYVJgAwE&t=5s>

تولدی دیگر

بازنشر یکپرده‌ای از جلسه‌ی معرفی دو جلد کتاب
«خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷»



انقلاب مردم ایران که زنان نقش مهم و برجسته‌ای در آن داشتند با به قدرت رسیدن جریان‌ات اسلامی به پایان رسید و ضدانقلاب به قدرت رسید و مبارزات زنان علیه این ضدانقلاب تا به امروز ادامه دارد. اولین یورش ضدانقلاب، به زنان بود و این تصادفی نیست این موضوع سوال مهمی را پیش روی ما مطرح می‌کند؛ خواندن این کتاب به ما کمک می‌کند تا بفهمیم، چرا این یورش انجام گرفت و چرا این مقاومت هنوز ادامه دارد؛ و این‌که چرا نیروهای چپ به زنان پشت کردند و این اشتباه تاریخی را تکرار کردند که خطر عمده امپریالیسم است نه رهایی زنان. کار مهناز متین و ناصر مهاجر اهمیت بسیاری دارد، چرا که این دوره را به نگارش در می‌آورد. به همین منظور مدارک، اسناد، مقالات و ... مختلفی را گردآوری کرده‌اند و هم‌چنین با تعداد زیادی از زنانی که از اقشار مختلف در این خیزش شرکت کرده بودند و شاهدین زنده آن دوره هستند، مصاحبه کرده‌اند. خواندن این کتاب باید این هشدار را به روشن فکران و فعالان سیاسی بدهد که اهمیت زنان را به‌عنوان یک نیروی بسیار مهم انقلابی درک کنند مخصوصاً در دوران اخیر و پس از خیزش انقلابی مردم خاورمیانه و مخصوصاً نقش زنان ایران در پیش‌برد مبارزه علیه پاتریاکلی مذهبی و اسلامی.

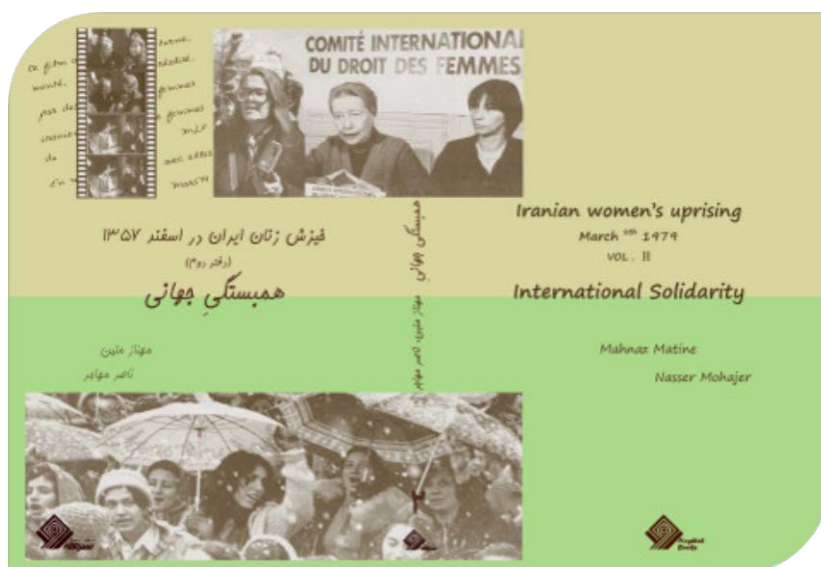
پس از صحبت‌های شهرزاد، مهناز متین بر روی این واقعیات انگشت گذاشت که «به‌رغم این‌که خیزش زنان در اسفند ۱۳۵۷ در حافظه‌ی جمعی ما زنده است و دست‌کم در میان کنش‌گران حقوق زن پیوسته به آن استناد می‌شود اما هنوز تاریخچه‌ای از آن در دست نداریم. تاریخچه‌ای استوار بر پژوهشی بیش و کم جامع که بتواند سویه‌های گوناگون این خیزش را ارائه کند: بستر و زمینه، دلایل و عوامل، سیر رویدادها، ترکیب شرکت‌کننده‌گان، ژرفا و گسترده‌گی، خواست‌ها و شعارها، آرمان‌ها و توهم‌ها و سرانجام پی‌آمدهای این رویداد کم‌مانند را؛ به‌عبارت‌دیگر پژوهشی که چرایی و چگونگی خیزش زنان را نشان دهد. از چند ماه، پیش از سی‌امین سالگرد جنبش زنان، به فکر تهیه‌ی مقاله‌ای در بازسازی این رویداد تاریخی افتادیم هدف‌مان در درجه‌ی نخست مستندسازی بود... در میان شهادت‌دهنده‌گان، فعالان زن در آن دوره هم هستند. چه آن‌هایی که در برگزاری روز جهانی زن در سال ۱۳۵۷ همت کرده بودند و چه آن‌هایی که در کار پی‌ریزی سازمان‌های زنان بودند. شهادت آن‌ها از این نظر اهمیت دارد که هم درک و دریافت این زنان را از مسأله‌ی زن و خیزش زنان نشان می‌دهد و هم ارتباط

آوریل سال ۲۰۱۳ به کوشش «شهرزاد مجاب» جلسه‌ای به‌منظور معرفی دو جلد کتاب «خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷» با حضور نویسندگان آن «مهناز متین» و «ناصر مهاجر» در دانشگاه تورنتو برگزار شد.

شهرزاد در بخشی از صحبت‌های‌اش در معرفی نویسندگان و اهمیت تاریخی این دو کتاب تأکید کرد: «برای معرفی این دو نویسنده بهترین کار این است که از کارها و دستاوردهای بسیار مهمی که برای ما داشته‌اند، صحبت کنم تا این‌که معرفی شخصی از آن‌ها انجام دهم؛ ایشان دو پژوهش‌گر توانا و خودساخته هستند، خودساخته به این معنا که خارج از محیط آکادمیک و چارچوب دانشگاهی به این نوع پژوهش‌ها می‌پردازند و زمینه‌ی کارشان تاریخ اجتماعی ایران است و تمرکشان روی مسأله‌ی زنان و زندان است که اهمیت زیادی دارد و من خیلی از آن بهره برده‌ام ... عنوان این دو جلد کتاب - که در حدود هزار صفحه هستند - «خیزش زنان ایران در اسفند ۵۷» است که نام جلد اول «تولدی دیگر» و جلد دوم «همبستگی بین‌المللی» است. اهمیت معرفی این دو کتاب به چند نکته خلاصه می‌شود: یکم این‌که تاریخ‌نگاری همیشه یک کار سیاسی بوده است. تاریخ امروز - با توجه به تنوع و عدم همگونی که دارد - از دیدگاه‌های مختلف تاریخ مبارزات زنان ایران را مورد مطالعه قرار می‌دهد و اتفاقی که در می‌افتد این است که مسأله‌ی زنان خاورمیانه و زنان ایران در سال‌های اخیر - مخصوصاً بعد از انقلاب ۵۷ - تبدیل به مسأله‌ی «زنان مسلمان» شده؛ و هم‌چنین از بین رفتن هویت‌های دیگر زنان خاورمیانه و تمام این هویت‌ها را در قالب زن مسلمان خلاصه کرده‌اند که به نظر من یک پروژه‌ی تاریخ‌سازی است به این معنی که گذشته، حال و آینده‌ی زن را فقط در چارچوب اسلام قابل‌فهم می‌کند. نکته‌ی دیگر این‌که مردم این منطقه از دنیا، فقط مسلمان نیستند بلکه اسلام و یا هر دین دیگری که وجود داشته باشد مخصوصاً در مورد زنان، مسأله‌ی پاتریاکلی و مسائل و معضلات بسیار مهمی را در مورد رهایی زنان مطرح می‌کند، مذهب معضل بسیار مهمی برای حل رهایی زن است و در تاریخ صدساله‌ی اخیر ایران این نکته بارها ثبت شده است.» او در ادامه گفت: «ما در لحظه‌ی مهم تاریخی هستیم که زنان در هرکجا که هستند، تلاش می‌کنند از قید پاتریاکلی دینی رها شوند. خیزش اسفند ۵۷ یک حادثه‌ی معمولی نبود بلکه یک نقطه‌ی عطف در تاریخ مبارزه با رژیم اسلامی است. به‌خاطر این‌که

مهناز در مورد نقش نیروهای چپ که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از کتاب را در برمی‌گیرد، می‌گوید: «نیروهای چپ، نیروهای دمکرات و به‌طور کلی نیروهای سکولار در برخورد به حرکت اعتراضی زنان در اسفند ۵۷ و در برخورد به مسأله‌ی تبعیض و نابرابری جنسی، کارنامه‌ی درخشانی ندارند. در این واقعیت تردیدی نیست. هیچ‌گونه چشم‌پوشی و گذشتی را در بیان این واقعیت نمی‌توان پذیرفت. انتقاد از چپ به گمان من، به بزرگی انتظاری از آن‌ها بود که برآورده نشد. این واقعیت است اما نه همه واقعیت. روی‌کرد نیروهای چپ و کمونیست نمی‌تواند دلیلی باشد بر کم‌رنگ یا بی‌رنگ کردن نقش بسیاری از نیروهای دیگری که در عدم‌حمایت از جنبش زنان سهیم بوده‌اند. درست مثل این‌که کاری نکردن و حرفی نزدن موجب رفع مسئولیت می‌شود.»

سخنران بعدی ناصر مه‌اجر بود. ناصر در بخشی از صحبت‌های‌اش گفت: «ما در مورد این خیزش استناد می‌کنیم، فیلم وجود دارد، کتاب وجود دارد ولی واقع‌نگاری این شش روز را هنوز به دست نداریم. بی‌تردید یکی از بهترین اسنادی که در مورد این خیزش وجود دارد، کتاب کیت میل - خبرنگار آمریکایی که در آن زمان در ایران به‌سر می‌برد - است ولی این کتاب هم بیشتر یادمانده‌های ایشان است از آن‌چه مستقیم دیدند و مستقیم زیستند و به‌جز این کتاب کار دیگری که در حد یادمانده باشد، موجود نیست.» او در مورد شیوه‌ی نگارش کتاب «خیزش زنان» گفت: «بازسازی آن روزها با تکیه به اسناد با وجود خبرنگاران خارجی و همچنین وجود روزنامه‌های ایران به‌ویژه نقش روزنامه‌ی آینده‌گان بود. او عامل بلاواسطه‌ی این جنبش را سخنرانی خمینی دانست و گفت در جابه‌جایی قدرت در بهمن ۵۷ یک سلسله اقدامات صورت گرفت که همه‌ی این اقدامات جهت‌زن‌ستیزی داشت از جمله لغو سقط‌جنین، لغو نظام‌وظیفه برای زنان، محدود کردن باشگاه‌های ورزشی و لغو قضاوت برای زنان بود. این اقدامات بیم و هراسی برای زنان در جامعه به وجود آورد به‌ویژه برای کسانی که حساسیت آگاهانه‌ی زنانه داشتند. یک قشر متوسط زنان اجتماعی و مدرن در ایران وجود داشتند که این‌ها موجب تحرک آن بودند. همچنین بسیاری از زنانی که در این اعتراضات شرکت کردند، زنان خانه‌دار بودند و وجود آن‌ها را نباید کم‌اهمیت دانست. او در مورد شعارهای مهمی که در این خیزش شش‌روزه مطرح شد، از جمله شعار تاریخی «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!» گفت: «این شعار به بهترین شکلی روح مبارزات مردم ایران را بعد از انقلاب بیان می‌کند. دیگری شعار «نه شرقی، نه غربی، آزادی جهانی است!» شاید هیچ نیروی اجتماعی دیگری در ایران به‌خوبی این شعار نمی‌تواند روح مبارزات مردم را بیان کند. یکی از نقاط مهم این خیزش شش‌روزه قطع‌نامه‌ی بسیار مهمی بود که روز شنبه جلوی دادگستری خوانده شد که هنوز هم جای گاه مهمی در مبارزات زنان دارد. شعار آزادی، شعار محوری این جنبش است و دیگر این‌که شعار آزادی را با برابری حقوقی توأم می‌کند. این دو تا از ویژگی‌های مهم این جنبش است.»^{۱۰}



آن‌ها را با این خیزش روشن می‌کند. می‌خواستیم بدانیم این ایده‌ی رایج درست است که گویا فعالان زن که در کار تدارک ۸ مارس بودند، با گفته‌های خمینی درباره‌ی حجاب اجباری، برگزاری روز جهانی زن را به تظاهرات خیابانی تبدیل کردند؟ به این نتیجه رسیدیم که چنین ایده‌ای اساساً درست نیست. بسیاری از این زنان همان‌طور که خودشان شهادت داده‌اند، از تظاهرات زنان کاملاً بی‌خبر بوده‌اند. او در مورد همبستگی بین‌المللی این خیزش گفت: «از تأثیر خیزش زنان بر فمینیست‌های جهان جسته‌گریخته شنیده بودیم امیدی که در میان فمینیست‌های جهان متولد شد، همبستگی بی‌سابقه‌ای را به وجود آورد. فمینیست‌های فرانسوی درباره‌ی این جنبش کوتاه اما فوق‌العاده می‌گویند: برای نخستین بار زنان نمی‌گذارند انقلابی که در آن شرکت کرده‌اند آن‌ها را به دام بیندازد. آن‌ها نیاز و آرزوهای‌شان را برای نیل به آزادی بیان می‌کنند... این زنان از دور دست به ما می‌گویند جنبش زنان زنده است، بیش از همیشه زنده است حتی اگر در این‌جا گاه به‌خواب می‌رود. راست است که جنبش زنان ایرانی ما را بیدار کرد راست است که ما را به جوشش درآورد. شاید آن را بزرگ کرده‌ایم... اما زنان سرکش ایرانی وجود دارند. از یاد نبریم که وقتی کیت میل تردید زنان ایرانی را برای ادامه‌ی حرکت اعتراضی دید به خود گفت: اگر آن‌ها می‌دانستند که چقدر چشم در سراسر جهان به آن‌ها دوخته است.»

مهناز در مورد خیزش زنان در اسفند ۵۷ و مقالات متعددی که به این رویداد تاریخی پرداخته‌اند، می‌گوید: «این نوشته‌ها نه تنها تصویر درستی از آن دوران نمی‌دهند بلکه عنوان‌ها طوری انتخاب‌شده‌اند و فاکت‌ها طوری در کنار هم چیده شده‌اند که آگاهانه یا ناآگاهانه به ذهن مخاطب القا می‌کند که روشن‌فکران دست در دست رهبران بنیادگرای جمهوری اسلامی، حجاب را در ایران اجباری کردند. این نتیجه‌گیری نادرست، تنها مورد استقبال کسانی قرار می‌گیرد که دیروز در صف حزب‌اللهی‌ها شعار «یا روسری، یا توسری!» را می‌دادند و امروز نظرات شان عوض شده است. هدف آن‌ها فقط مغشوش و مخدوش کردن نقش و مسئولیت افراد و اقشار جامعه در آن دوران است، چه آن‌هایی که قطعاً مخالف حجاب اجباری بوده ولی به دلایل گوناگون در برابر اجباری شدن‌اش مقاومت نکردند؛ و چه آن‌هایی که می‌خواستند به‌زور همه‌ی ارزش‌های به‌غایت ارتجاعی را به مردم تحمیل کنند.»

۴ چکیده‌ای از گزارش فعالیت‌های جنبش ضد فاشیسم در آمریکا

دسامبر ۲۰۱۷



... با همین درک که جبهه‌های مختلف مبارزاتی را جدا از هم و بی‌تأثیر بر یکدیگر نمی‌دانیم، همراه با هواداران سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) در آمریکا، نه تنها آن روز بلکه هر هفته در آکسیون‌های مختلف در هر گوشه از شهر لس‌آنجلس حضور داشتیم و در پیشبرد تظاهرات و راهپیمایی‌ها مصمم و مستمر نقش گرفتیم؛ طوری که بعد از مدتی برای همه روشن بود که ما زنان انقلابی ایران به خوبی به این مسأله آگاهیم که رهایی‌مان در گرو مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم بنیادگرای جمهوری اسلامی و توأمً مبارزه و مرزبندی قطعی با کلیه نیروهای امپریالیستی است و کاملاً و عمیقاً درک می‌کنیم که خوار و پست شمردن زنان چه مفهومی دارد. می‌دانیم که نقش امپریالیست‌ها و مشخصاً امپریالیسم آمریکا در ایجاد و حراست از سیستمی که بر مبنای فرودستی زنان ایجاد شده است کمتر از رژیم جمهوری اسلامی نبوده است....

... یکی از ابتکارات این کارزار، رفتن به اتوبان‌ها و بستن راه عبور ماشین‌ها جهت افشاگری است؛ و یا رفتن بالای پل عابر و آویزان کردن بنرهای بزرگ مبارزاتی تا توجه مردم را جلب نمایند؛ گاهی هم گروه‌گروه با بلندگو در مرکز شهر و سر چهارراه‌ها می‌ایستند تا با افشاگری از فاشیسم و شعار دادن علیه این نظام، مردم را دعوت کنند تا به این کارزار ملحق شوند....

... «برای شکستن سکوت همه‌روزه به خیابان‌ها بیایید!» فراخوان کارزار برای روز ۱۸ نوامبر بود تا مردم با سروصدا هرجایی که می‌توانند و با هر وسیله‌ای که می‌توانند صدا ایجاد کنند و بگویند: «رژیم ترامپ/پنس باید برود! این کابوس باید پایان یابد! به نام بشریت، ما مجبور به پذیرش یک آمریکایی فاشیست نیستیم. گلدان و تابه هر چیز که در دست دارید و ... با پتل‌ها و با ایجاد گروه‌های پیاده و ... زنگ هشدار باشید و سکوت را بشکنید و تا ماه مارس با تصمیمی جدی تلاش کنیم که این رژیم ضد بشری و ضد محیط‌زیست را نابود کنیم.»

یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - لس‌آنجلس

۴ چکیده‌ای از گزارش آکسیون‌های اعتراضی

در روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان در لندن / ۲۵ نوامبر ۲۰۱۷

... اولین برنامه آکسیونی بود که فعالین و هواداران سازمان زنان ۸ مارس و «کارزار مبارزه با خشونت بر زنان در ایران»، همراه با فعالین «پناهجویان و مهاجرین برای جهانی بدون مرز (ایران-افغانستان)» در میدان ترافالگار لندن از ساعت ۱۳:۳۰ تا ۳ بعد از ظهر برگزار کردیم. در این آکسیون شعارها و عکس‌های گوناگونی که در رابطه با خشونت بر زنان بود توجه برخی عابرین را به خود جلب کرد....

... برنامه بعدی شرکت ما در راه پیمایی «شب را باز پس بگیریم» بود که با سازمان دهی «شبکه فمینیستی لندن» هر سال در این شهر برگزار می‌شود. این راه پیمایی در ساعت ۶:۳۰ عصر از میدان ترافالگار به سمت خیابان یوستون آغاز شد و حدود ۴۵ دقیقه طول کشید. در این مسیر ما بنر کارزار مبارزه با خشونت بر زنان در ایران را با خود حمل کردیم که باعث توجه و تشویق افراد زیادی شد. هم چنین اعلامیه «نه تنها شب بلکه کنترل بدنامان را از مردسالاری بازپس بگیریم، مبارزه با سقط جنین یک مبارزه طبقاتی است» که به طور خاص در ارتباط با برنامه‌های این کشور نوشته شده بود، و هم چنین اعلامیه کارزار مبارزه با خشونت ... بر زنان در ایران را در سطحی وسیع پخش کردیم...

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - انگلستان
فعالین کارزار مبارزه با خشونت خانگی، اجتماعی، دولتی بر زنان در ایران - انگلستان

۴ چکیده‌ای از گزارش آکسیون اعتراضی در روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان در هلند

۲۵ نوامبر ۲۰۱۷

روز ۲۵ نوامبر ۲۰۱۷ کمیته‌ی برگزارکننده‌ی مبارزه علیه خشونت بر زنان در هلند متشکل از فعالین تشکلات جنبش زنان از کشورهای مختلف گردهم آمدیم و آکسیون اعتراضی را از ساعت ۱۴:۳۰ تا ۱۷:۰۰ بعد از ظهر در مرکز شهر روتردام هلند برگزار کردیم. حضور زنان در مراسم امسال چشم‌گیر بود و محور مرکزی آکسیون امسال حول: آزادی برای همه زندانیان سیاسی؛ جلوگیری از قاچاق و صنعت سکس با شعار «دیگر خشونت بس است!» بود. سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) واحد هلند یکی از تشکلات کمیته‌ی برگزارکننده - همانند سال‌های گذشته - بود. امسال همراه با جمعی از فعالین «کارزار مبارزه علیه خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» در هلند در این مراسم شرکت داشتیم؛ و پرچم کارزار مبارزه علیه خشونت و عکس‌های مبارزات زنان ایران و ... را به همراه داشتیم....

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) - هلند
فعالین کارزار مبارزه با خشونت خانگی، اجتماعی، دولتی بر زنان در ایران - هلند



۴ چکیده‌ای از گزارش تظاهرات در روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان در بلژیک

۲۵ نوامبر ۲۰۱۷

روز شنبه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۷ - چهارم آذرماه ۱۳۹۶ - مصادف با «روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان» هزاران نفر در بروکسل خشمگین و معترض به خیابان‌ها آمدند تا در یک حرکت متحد گامی در راه مبارزه با خشونت بر زنان برداشته و با مبارزات سایر زنان در سراسر جهان اعلام همبستگی نمایند. این حرکت تفاوت بزرگی با مبارزات سالهای گذشته در بلژیک داشت. در سالهای گذشته هم‌زمان با روز ۲۵ نوامبر اکثر تشکلات و سازمان‌ها یا با آکسیون‌های کوچک و در ائتلاف‌های محدود به خیابان می‌آمدند و یا نمایشگاه‌ها، جلسات سخنرانی و ... در سالن برگزار می‌کردند اما امسال اکثر سازمان‌های زنان و گروه‌های سیاسی به این نتیجه رسیده بودند که با افزایش غیرقابل‌باور خشونت علیه زنان در سطح جهان حتی در همین یک‌ساله گذشته و با قدرت گرفتن هرچه بیشتر نیروهای واپس‌گرا و دست راستی در دنیا و عقب‌گرد وسیع حقوق زنان و از بین رفتن دستاوردهای جنبش زنان نیاز به کار مبارزاتی، عملی، گسترده و همبستگی بیشتر وجود دارد. به همین دلیل این تظاهرات از سوی «پلتفرم میرابل»، با شعار محو کلیه اشکال خشونت بر زنان، برای جلب توجه و آگاهی هر چه بیشتر جامعه به مسأله خشونت بر زنان و ضرورت مبارزه عملی با این پدیده جهانی سازمان‌دهی شده بود...



فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - بلژیک
فعالین «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» - بلژیک

۴ چکیده‌ای از گزارش گردهم‌آیی در روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان در برمن

۲۵ نوامبر ۲۰۱۷

روز شنبه ۲۵ نوامبر از ساعت ۱۲ تا ۱۴ به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت بر زنان، اکسیون اعتراضی در مرکز شهر برمن از طرف «کنفرانس زنان شهر برمن» برگزار شد. ما هم از طرف «سازمان زنان ۸ مارس (ایران- افغانستان)» و «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» و به‌عنوان بخشی از برگزارکنندگان در محل حضور داشتیم. محل برگزاری این مراسم که در یکی از پر ترددترین اماکن شهر قرار دارد، در چند سال گذشته همواره ثابت بوده و برای علاقه‌مندان محلی شناخته شده است. برگزاری این اکسیون در ساعات میانی روز و هوای آفتابی، از عواملی بود که به استقبال حضار تا آخرین دقایق برنامه یاری رساند.



«کنفرانس زنان شهر برمن» جریانی است متشکل از فعالین سازمان زنان ۸ مارس به همراه گروه زنان کوراژ، فعالین زن کرد و حزب مارکسیست لنینیستی آلمان (ام. ال. پ. د) که همه ساله برگزارکننده اکسیون و راهپیمایی برای ۲۵ نوامبر و ۸ مارس (روز زن) هستند. در اکسیون امسال ۲ گروه دیگر هم همبستگی خودشان را اعلام کردند و این اکسیون را همراهی کردند. یکی از این دو گروه زنان علوی از ترکیه و گروه دیگر حزب چپ آلمان بود...

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - برمن
فعالین «کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران» - برمن

۴ چکیده‌ای از گزارش اکسیون اعتراضی در حمایت خیزش مردم ایران.

مقابل سفارت جمهوری اسلامی در ایران

۶ ژانویه ۲۰۱۸

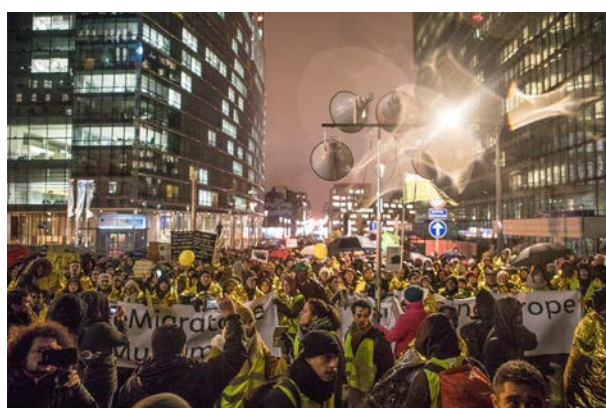
روز شنبه ۶ ژانویه تظاهراتی ایستاده از سوی برخی فعالین و گروه‌های مختلف سیاسی در شهر لندن در مقابل سفارت رژیم جمهوری اسلامی برگزار شد. شرکت‌کنندگان در دسته‌های مختلف و با بنرها و پلاکاردهای خود علیه رژیم جمهوری اسلامی شعار می‌دادند. شور و شوق و سرزندگی خاصی همراه با نفرتی عمیق از رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی بر فضا حاکم بود. شعارها شامل: مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر رژیم زن‌ستیز، مرگ بر رژیم ضدزن، مرگ بر رژیم شکنجه، زنده باد انقلاب، مرگ بر حجاب اجباری، جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد، مرد‌زن، برابری، آتش بزن به روسری و ... بود ...

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) - انگلستان
کارزار مبارزه با خشونت دولتی، اجتماعی و خانگی بر زنان در ایران - انگلستان





تجمع در اعتراض به حمله ترکیه و در حمایت از عفرین
۲ فوریه ۲۰۱۸ - برمن



تظاهرات «به نام من: مهاجرت عادلانه!» در دفاع از پناهجویان و مهاجران
۱۲ دسامبر ۲۰۱۸ - بروکسل



حجاب سوزان در مقابل سفارت جمهوری اسلامی به مناسبت ۲۲ بهمن
۱۰ فوریه ۲۰۱۸ - بروکسل



آکسیون اعتراضی در اولین سالروز روی کار آمدن ترامپ در بروکسل
۲۱ ژانویه ۲۰۱۸



آکسیون در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در حمایت از خیزش مردم
۱۳ ژانویه ۲۰۱۸ - لندن



حجاب سوزان در اعتراض به حجاب اجباری
۲۸ بهمن ۱۳۹۶ - بیرمنگام، انگلستان



تجمع در اعتراض به حمله ترکیه و در حمایت از عفرین
۲۷ ژانویه ۲۰۱۸ - بروکسل



آکسیون علیه سفر ظریف نماینده جمهوری اسلامی به بروکسل
۱۱ ژانویه ۲۰۱۸



آکسیون در حمایت از خیزش مردم در ایران
۵ ژانویه ۲۰۱۸ - برمن

Controlling my body is MY right! NOT the states, nor religion, nor anyone else!



In this unjust class world, subordination of women has become a “natural relationship” between men and women; as if we are born to be subjected to such crime. We women from every class, age, nation, religion and sexual orientation are born with the concept of having sexual violence experience. We experience it in all our life and even lose our lives due to severe sexual violence. Violence for us is not some news from the media or just a day in calendar. It is our daily life.

Today our biggest challenge is patriarchal system and gaining right to self-determination and control of our body. This system tries to control our destiny and our body through law and state, religion, society, culture and traditions. The state violence is the one which triggers, preserves and leads all other violence.

Although home is still the most insecure place for a woman, the source of this insecurity must be sought elsewhere. Either in developed imperial countries, or in the developing countries, governments are the source of this organized violence, which with the help of formal and informal forces, organizes and strengthens anti-women ideologies in the society.

Currently, with the escalation of crisis in the capitalist system, the domination of the right-wing and fascists groups all around the world that work on establishing and enforcing the most regressive and reactionary values and ideas, the issue of having control over women’s body has turned to an extremely challenging issue and concurrently the violence against women has increased substantially. It is no coincidence that with the different forms of violence such as, rape, prostitution, pornography etc., and the issue of “abortion right” is emphasized in the struggle of women for their rights. The influence and the pressure exercised by the extreme right, fascists and religious fundamentalists are connected to reclaim, limit or even eradicate this right. Since the abortion right, distinctively earmarks the woman’s right to have control over her body, hence the control of state, religion and man over woman’s body is redefined and strengthened. Furthermore, in imperialist countries with this specific form of violence against women there is a higher chance for the state, law or religion to clearly and visibly intervene.

Certainly the right wings, fascists and religious fundamentalists are not worried about an ovule which was unwillingly impregnated, or embryo or a fetus. The issue first and foremost is the relation between man and woman, woman and the ruling class system. It is about strengthening and preserving the patriarchal relations of the capitalist system in order to maintain an inferior position for women within that system.

All of this is especially tangible for us, Iranian women. We know how Hijab, no matter if it is “by choice” or forced, makes us sexual objects that can be easily controlled. We saw how the theocratic regime of Iran, upon gaining power, organized its first attack against women by coercing Hijab on them to intimidate and reinforce its ideological Islamic fundamentalism. Hijab is not merely a form of clothing in the structure of Islamic regime. It is of high importance for this regime for depriving women from free will in choosing their clothing and also dictating the type of clothing they must wear.

In Iran, within the structure of Islamic regime women are solely means of reproduction and sexual objects, manifestation of seduction, corruption and depravity. In such system, it is inevitable that women are to be controlled and governed by men! Their “seduction potential” must be controlled by men through “legal” and religious means such as marriage and concubine! In such regime where women are considered to be properties of men and farming lands wherein men can spread their seeds, it makes perfect sense for women to be controlled by the “law”.

Forced Hijab declares that the Islamic state is a government in which women are subordinated and controlled by men. Unfortunately, this scenario was not limited to regime of Iran. It is repeated in all countries where Islamic forces have taken or sought to rule or control; in Afghanistan, Pakistan, Iraq, Libya, Syria, Saudi Arabia ... and even the “secular” Turkey. In all Islamic countries, the power relation between man and woman is established according to Islam, which Hijab is the hallmark of its most prominent symbol.

That is why we, the women dominated by theocratic states have been well aware of why our struggle for emancipation has been tied to the right to control women’s body, and why our struggles must simultaneously be against religious fundamentalism and patriarchal imperialist capitalism.

Historically, we have not been obedient victims. We have never feared the consequences of the revolt and rebellion, although we had to pay a lot for it. Today we announce that we are “abnormal” women because we do not recognize the control, obedience and domination relationship as “normal” phenomena and we dislike any form of violence in any way. Not only do we support women’s right to control their own bodies, not only we are in favor of freedom to choose what to wear, not only we support the right of abortion, not only we are serious critic of Islamic hijab, not only we support the emancipation of women, but also we are steadfastly calling for a change in this world through a deep and radical revolution in all the economic, social, political, and cultural relations. We are well aware that women will be one of the rebellious actors in this revolution.

Unterstützt den Kampf der Frauen gegen den Hijabzwang im Iran!

Wir nähern uns dem internationalen Frauentag am 8. März mit Blick auf den Volksaufstand im Iran mit dem begeisternden und machtvollen Anteil von Frauen. Die Entschlossenheit, Einheit, Leidenschaft und

Solidarität eines Volkes das nichts mehr zu verlieren hat, wurde demonstriert. Die Menschen, gerade die jungen, klagen zurecht das gesamte Regime an, die Hauptursache von Armut, Arbeitslosigkeit, Obdachlosigkeit, Prostitution, Drogenabhängigkeit, geschlechtsspezifischer Unterdrückung, der Unterdrückung aus nationalen oder Klassengründen usw.

Die Anhaltenden Kämpfe zeigen, dass gerade die erniedrigten und benachteiligten Menschen nicht einhalten – trotz der Einschüchterungen, Drangsalierungen, Verhaftungen und Hinrichtungen junger Leute. Wir nähern uns dem internationalen Frauentag mit Blick auf 39 Jahre des Widerstands und Kampf gegen den Hijabzwang, der eine neue Welle des Widerstands von Frauen auslöste und auf die Szene der Straßenkämpfe spülte. Im Herzen des Aufstands war der symbolische Protest von Vida Movahed, die auf einer Straße namens Revolution ihr Kopftuch abnahm und an einem Stock schwenkte, ein Ausdruck des seit fast vier Jahrzehnten unterdrückten Ärgers. Eine nach der anderen forderten Frauen, seit 40 Jahren gefangen in einem mobilen Gefängnis namens Hijab, zum ersten Mal die islamischen patriarchalen Herrschaftsverhältnisse heraus. Der beherzte Protest dieser Frauen ist zu einem Vorbild für andere Frauen und auch Männer in der gesamten Gesellschaft geworden. Dieser Kampf hat Symbol und Flagge des islamischen Regimes angefochten, die den Frauen seit seiner Ausrufung auf erzwungen wurden durch Unterdrückung, Zwang, Klinge und Säure, Verhaftung, Folter, Drohungen, Verspottungen und Beleidigungen.

Vor fast 40 Jahren machte Khomeini den Hijab zum Symbol und der ideologischen Flagge des Systems und zu einer der wichtigsten Grundlagen seiner „islamischen Revolution“. Der Frauenfeind Khomeini und seine Verbündeten betrachteten die tausenden Frauen, die gegen das Regime des Schah gekämpft hatten als Bedrohung für ihr eigenes Regime und waren bestrebt, diese Geister wieder in ihre Flaschen zu scheuchen. Mit der Verhängung des Hijabzwangs erklärte das islamische Regime ungleiche Geschlechterbeziehungen zur Basis seiner Herrschaft. Das Regime basiert auf Unterdrückung, Diskriminierung, weitverbreitete Gewalt und der Versklavung von Frauen. Im Gefolge des Hijabzwangs verabschiedeten sie alle anderen islamischen Bestrafungen und Gesetze gegen Frauen und setzten sie mit bewaffneten Truppen durch. Das Regime beabsichtigte die Frauen daran zu gewöhnen, gehorsam, zweitrangig, furchtsam, unberücksichtigt, verspottet und beleidigt zu sein und ihnen ihre Identität und Menschlichkeit zu nehmen. Durch den Hijabzwang beförderte das Regime die durchdringende patriarchale Kultur in der gesamten Gesellschaft und verlieh Männern einen privilegierten Status als zuvor in Kultur und vor dem Gesetz, um Frauen zu ihrem Privateigentum zu machen. Der Umfang dieser Gewalt gegen Frauen in einer Gesellschaft in der die eine Hälfte die andere Hälfte kontrolliert spiegelt die patriarchalen Verhältnisse wider, die in direktem Zusammenhang mit den Produktionsverhältnissen in der Gesellschaft stehen.

Gegen die Anordnung zum Hijabzwang und die Kriegserklärung gegen Frauen durch das neue Regime gingen am 8. März 1979 tausende von Frauen auf die Straße und skandierten: „Wir haben keine Revolution gemacht um zurück zu gehen!“, „Freiheit ist nicht östlich, nicht westlich, sondern universell!“, „Die Freiheit der Frau ist die Messlatte der Freiheit der Gesellschaft!“ und anderes. So haben diese tapferen, fortschrittlichen Frauen die Fundamente gelegt auf die die neue Frauenbewegung gebaut ist. Der fünftägige Protest gegen den Hijabzwang war die erste massive und mutige Kampagne gegen die religiöse Regierung.

In allen Jahren seither haben Frauen, besonders junge Frauen, auf verschiedene Arten individuell, kollektiv, spontan oder organisiert diesen einseitigen Krieg gegen den Hijabzwang andere Formen der Unterdrückung und die weitverbreitete Gewalt gegen Frauen angenommen. Frauen in Gefängnissen und unter brutaler Folter, auf den Straßen und angesichts der Religionspolizei, auf der Arbeit, in Schulen und Universitäten, in Scheidungs- und Sorgerechtsprozessen gegen diskriminierende Gender-Gesetze, in der Familie... haben gegen Formen der direkten und indirekten Gewalt und Unterdrückung. In all diesen Jahren war die Ablehnung des Hijabzwangs eine der verbreitetsten Formen, die Herrschaftsmacht herauszufordern. So kann dieser Widerstandskampf und historische Kampf nicht nur einer Periode oder einer Person zugeordnet werden.

In der turbulenten Lage, in der alle Kräfte von den US-Imperialisten unter dem Faschistischen Trump/Pence Regime bis zu den patriarchalen Imperialisten aus Europa und Russland ihre kurz- und langfristigen Interessen im Iran durchzusetzen versuchen, ist es unerlässlich, weiter bewusst für die Freiheit und Gleichheit der Frauen zu kämpfen. Wir haben die hohlen, populistischen und hoch opportunistischen Stellungnahmen aus diesen Staaten über die Kämpfe des Volkes und die Rolle der Frauen darin gehört. Sie widerspiegeln ihre reaktionäre Absicht diese Kämpfe und auch gerade die Frauen auszubeuten. Diese Regierungen sind die Hauptverantwortlichen für ein weltweites männlich dominiertes imperialistisches System, welches auf Ungleichheit, auch Geschlechterungleichheit, fußt. Nun versuchen sie sich als Fürsprecher der Volksproteste und Frauenrechte im Iran präsentieren. In dieser vergifteten Atmosphäre des weitverbreiteten Optimismus wird die Verantwortlichkeit der revolutionären Aktivisten, Organisationen und alle Frauen, die für Gleichheit und Freiheit kämpfen betont. Die beständige Offenlegung von Plänen und Absichten zur Gestaltung der Zukunft des Volkes, besonders der Frauen, und die Festlegung, wie der Kampf voranschreiten kann, sind entscheidend.

Die Teilnahme von Frauen am Aufstand, an Studenten- und Arbeitskämpfen, vor den Gefängnissen zur Freilassung politischer Gefangener, der Widerstand und der Kampf weiblicher Gefangener und die mutigen Proteste auf der Revolutionsstraße sind alle Errungenschaften dieser Ära um die Frauenbewegung voran zu treiben. Besonders als das wichtigste Grundrecht von Frauen ist der Kampf gegen den Hijabzwang die Konfrontation mit der islamischen Republik und das Entstehen eines politisch bewussten Kampfes in der Öffentlichkeit durch einzelne Personen. Dieses Entstehen aus dem alltäglichen Kampf von Frauen ist eine bedeutende Errungenschaft für die Frauenbewegung. Aber Frauen brauchen einen schnellen und ernsthaften Fortschritt auf der Grundlage von zielgerichteten Plänen, um diese Errungenschaften zu erhalten. Heute Haben sich mehr als jemals zuvor Gegebenheiten entwickelt in denen die jüngere Generation, Studentinnen und alle Frauen, die viele Jahre ihre Gegnerschaft zum Hijabzwang täglich ausdrückten, nicht nur ihren Hijab bei Massenprotesten in der Stadt und auf dem Land abnehmen könne, sondern ihn auch verbrennen können als Symbol der Kontrolle über den weiblichen Körper im islamischen Regime, um ihren Ärger und ihren Hass auf ein theokratisches Regime zu zeigen, das in den letzten 40 Jahren den Frauen weitreichende und organisierte Gewalt antat.

In dieser Situation, in welcher wir immer noch die Gegenwart von rebellischen Frauen beobachten können, die das gesamte System der islamischen Republik herausgefordert haben, halten wir es für nötig unsere 20 Jahre der Bemühung und der Erfahrung im Kampf weiterzugeben an die neue Frauenbewegung, um gemeinsam Schritte in Richtung Zukunft zu gehen. Nicht zu vergessen, dass ohne revolutionäre Frauenorganisationen mit dem Ziel der Freiheit und Gleichheit von Frauen, die der Freiheit aller Menschen von Unterdrückung und Ausbeutung, die die Leben von Millionen Menschen zerstört haben, keine neue Gesellschaft nach dem Sturz des islamischen Regimes erbaut werden kann. Es ist an der Zeit für Frauen, vereinigt und organisiert, an der Spitze der Revolution, nicht nur das Regime der Islamische Republik zu stürzen, sondern auch eine neue Gesellschaft aufzubauen, die den Beginn einer Gesellschaft der Emanzipation von Frauen und der Überwindung von Unterdrückung und Ausbeutung.

Support women's struggles against compulsory Hijab in Iran!

We are approaching the March 8 International Women's Day, In the context of the people's uprising against Islamic Republic of Iran and the powerful and inspirational presence of women in it, that has demonstrated more than ever the passion of struggle, unity, solidarity and determination of the people that have nothing to lose. People, especially young people, rightly point to the whole regime, which is the main cause of poverty, unemployment, grave and street sleeping, prostitution, addiction, gender oppression, national oppression, class oppression and so on. The continuing struggles show that people, especially the most degraded and deprived, will not stop despite being harassed and intimidated, thousands of arrests, and the execution of young people.

We are approaching the International Women's Day, in the context in which 39 years of resistance and women's struggle against compulsory Hijab has sparked a new wave of women's opposition and brought them to the scene of street struggle. Right at the heart of this uprising, the symbolic protest of Vida Movahed (by publicly taking off her head scarf and waving it on stick), in a Street called Revolution, was a small but effective reflection of the anger that has been pressed for about four decades. One after another, women who have been imprisoned for about 40 years in a mobile prison called Hijab, this time challenged the Islamic patriarchal power relations. The courageous protest of these women, has become an inspirational struggle for other women and even men throughout the society. And it has seriously challenged the symbol and flag of the Islamic regime, which, since it took power, has been forced on women's bodies, by repression and force, razor and acid, arrest, imprisonment, torture, threats, humiliation and insult.

About 40 years ago, Khomeini built one of the most important foundations of his "Islamic Revolution" on women's Hijab and made it the symbol and ideological flag of their system. Especially since misogynist Khomeini and his allies, saw the presence of thousands of women in the struggle against the Shah's regime as a threat to their system and wanted to "put these genies back in to bottle". By declaring compulsory Hijab, the Islamic regime declared unequal relations as the basis of its sovereignty and that the regime was based on repression, discrimination, widespread violence and women's slavery. In the aftermath of the compulsory Hijab, they passed all other Islamic punishments and unequal laws against women and imposed on them by armed forces. The regime intended to force women to get used to being obedient, second class, fearful and unaccounted, humiliated and insulted, and thus alienate them from their identity and humanity. With compulsory Hijab, this regime promoted an intensive patriarchal culture in the entire society, and gave men more privileged status and special place both in law and in culture and tradition more than before, so as to make women part of their own private property. The depth and breadth of this violence on women in a society that half are controlled by the other half, reflects patriarchal relations, which directly connects to the dominant production relation in the society.

Against the order of compulsory Hijab and the declaration of war on women from the new regime, tens of thousands of women, came to the streets on March 8 1979, and shout: "We did not make a revolution to go backward! ", "Freedom is not eastern, nor western, it's universal! ", "women's freedom is the scale of freedom in society" and so on, and that's how these brave and progressive women built the foundations of the new women's movement. The 5-days women's protest against compulsory Hijab was the first massive and courageous campaign with religious government.

In all these years, women, especially young women, in various forms, voluntarily, individually and collectively, knowingly or spontaneously, have struggled in this unequal and one-sided war against compulsory Hijab and other forms of oppression and widespread violence against women. Women in prisons and under brutal torture, in the streets and in front of guidance patrol (morality police), at work, in schools and universities, in divorce and custody courts against discriminatory gender laws, in the family,... have resisted against forms of direct and indirect repression and control, and during all these years, refusing compulsory Hijab has been one of the most prominent areas for challenging the ruling power. Therefore this resistance force and historical struggle can not be reduced to just this period or a person.

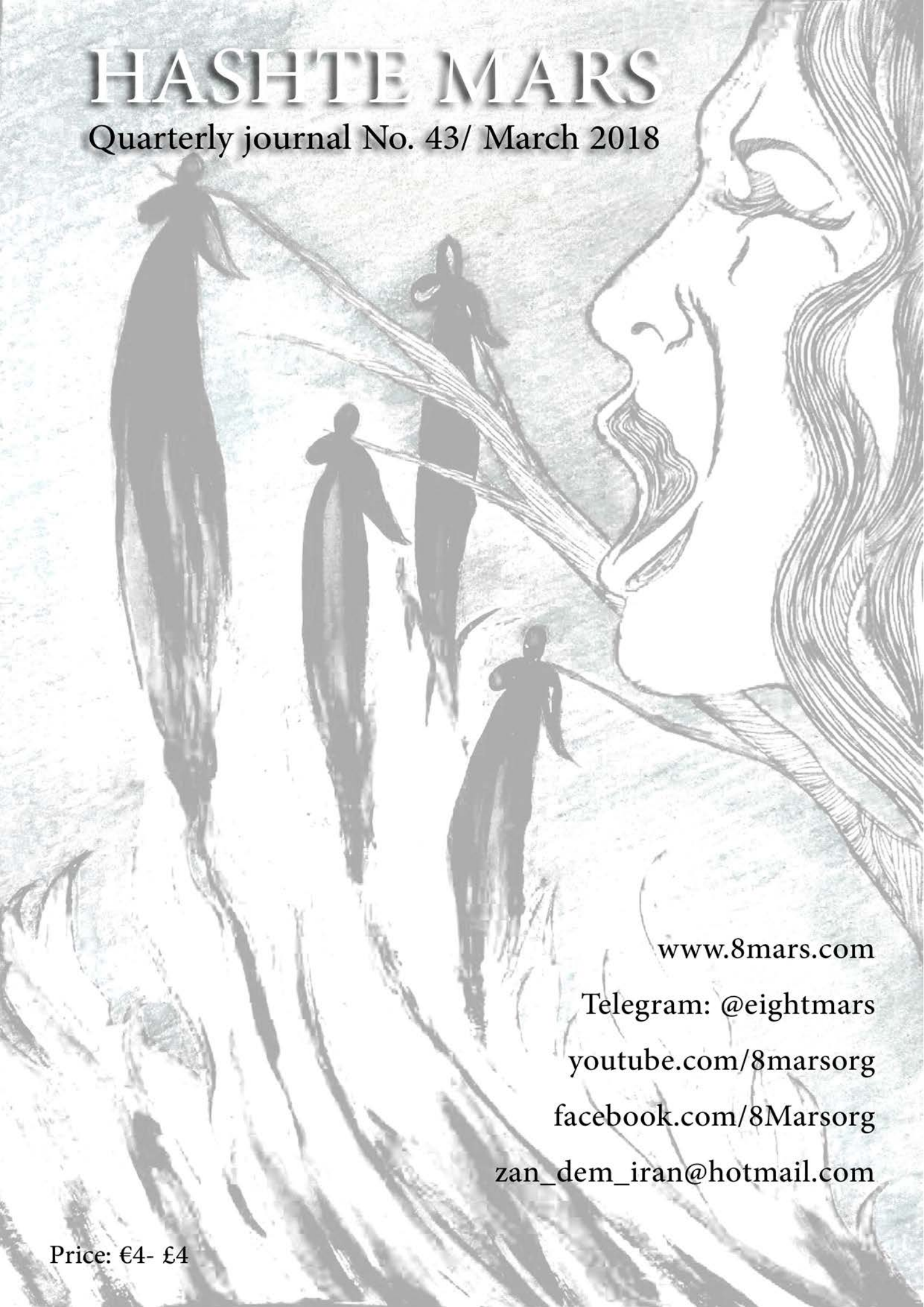
in today's turbulent scene, where all class forces from the Us imperialists - with Trump/ Pence fascist regime on its top- to patriarchal imperialists of Europe and Russia, who each seek their short and long-term interests in Iran, it is imperative to remain conscious and struggle for women's freedom and equality. We have witnessed the hollow, populist and highly opportunistic claims of these states to the struggles of the people and the role of women in it, reflecting their reactionary to exploit the struggles of the people, especially women. These governments that are the main operators of the worldwide male-dominated imperialist system based on inequality, with gender inequality one of its foundations, and are now presenting themselves as "advocates" of people's protests and women's rights in Iran. This poisonous atmosphere and this widespread opportunism openly emphasize on the responsibility and the role of revolutionary activists and organizations and all women fighting for equality and freedom. The continuous disclosure of agenda and plans, that shape the future of the people especially women and determine how the struggle is progressing, is crucial.

presence of women in the recent uprising, in student and labour struggles, in front of the prison for the release of political prisoners, the resistance and struggle of women prisoners, and the brave protests of the "Girls of Revolution Street", are all the achievements of this era to advance the women's movement. Particularly, as one of the most fundamental rights of women, the issue of fighting compulsory Hijab in confronting the Islamic Republic, and the emergence of a political conscious struggle in public even by individuals; out of everyday women's resistance and struggle, must be one of the important achievements for women's movement at this time. But women need a quick and serious advance with targeted plans in order to sustain this achievement. Today, more than ever, a condition has emerged in which the younger generation, students, and all women who, for many years, showed their opposition to compulsory Hijab in their daily routines, not only can take their Hijab off in mass protests, in city and countryside, in the streets, protests and struggles, in order to impose right to wear in practice, but also to burn it as a symbol of the control of woman's body in Islamic government to show their anger and hatred of a theocratic regime which has imposed the widest and most organized violence on women for the past forty years.

In the current situation, in which we still witness the massive presence of rebellious women who have challenged the whole system of the Islamic Republic of Iran, we have found it necessary to pass our 20 years of effort and experience to the new women's movement in order to build a ladder toward future advances, together. Let's not forget that without revolutionary women's organizations, with the goal of women's freedom and equality, which serve the freedom of all the people from oppression and exploitation that has destroyed the lives of millions of people, a new society cannot be created after the overthrow of the Islamic Republic regime. It's time for women to be united and organized and be at the forefront of a revolution that not only overthrow the Islamic Republic's Islamic regime, but also help to build a new society that is the beginning of the emancipation of women and society from oppression and exploitation.

HASHTE MARS

Quarterly journal No. 43/ March 2018



www.8mars.com

Telegram: @eightmars

youtube.com/8marsorg

facebook.com/8Marsorg

zan_dem_iran@hotmail.com

Price: €4- £4